



مرکز تحقیقات اسلامی و فرهنگی



حوزه نمایندگی ولی فقیه امور حج و زیارت (پ)

www.Ghaemiyeh.com

www.Hajj.ir

ماح رہبات

درشہابی پیشاور

عبدالحق
ایڈیٹر: صفائی۔ ماسٹر: صفائی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور

نویسنده:

نیره السادات صانعی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور
۸	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۹	پیشگفتار
۱۱	سادات منسوب به پیامبر (ص) هستند یا امیر المؤمنین (ع)؟
۱۴	جمع بین نمازها برخلاف سنت پیامبر است؟
۱۷	چرا علی (ع) وصیت کرد قبرش پنهان بماند؟
۲۱	قدمت شیعه از زمان پیغمبر گرامی اسلام (ص)
۲۶	دلایل توجه ویژه ایرانیان به تشیع
۳۰	محمد (ص) و علی (ع) از دیدگاه شیعیان به ویژه ایرانیان
۳۴	شیعیان و دلایل گفتن سلام و صلوات بر معصومین و امامان
۳۸	شیعیان چند گروه‌اند و کدام یک از آنها حق است؟
۴۲	صحیح بخاری و صحیح مسلم در نگاه شیعه
۴۸	طلب حاجت از امامان (و از غیر خدا) و نذر برای شرک نیست؟
۵۷	بوسیدن ضریح ائمه و خواندن نماز زیارت در حرم امامان
۶۲	نظریه‌ی علمای اهل سنت درباره‌ی تبرک، مس منبر و قبر پیامبر و صالحان
۶۳	دلایل زیارت اموات و پیشوایان و دعا برای آنها
۶۶	نخستین کسی که از زیارت قبر پیامبر جلوگیری کرد
۶۷	دلایل کفر یزید و لعن بر او
۷۲	تفاوت امامان شیعه با ائمه بقیه مذاهب اسلامی
۷۴	امامت از اصول دین است یا فروع دین؟
۷۶	مراتب نبوت از دیدگاه شیعیان

- ۷۸ منزلت و مقام علی (ع) در مقایسه با سایر پیامبران
- ۸۶ باز بودن درهای مسجد برای ابوبکر یا امیر المؤمنین
- ۸۸ دلایل بیعت نکردن امت اسلام و صحابه با علی (ع) بعد از وفات پیامبر
- ۹۱ پیامبر (ص) در کجا و چه زمانی علی (ع) را به جانشینی خود برگزید؟
- ۹۸ ایمان علی (ع) تحقیقی بود یا تقلیدی؟
- ۱۰۱ چرا شیعیان به سه شرط انتخاب خلیفه گردن نمی‌نهند؟
- ۱۱۳ علی (ع) فاروق و جداکننده‌ی حق و باطل
- ۱۱۵ بهشت پاداش محب علی (ع) و گریه کننده بر حسین (ع)
- ۱۱۹ دلایل قیام امام حسین (ع)
- ۱۲۴ فواید زیارت قبور ائمه و دیگران
- ۱۲۸ دلایل برتری علی (ع) بر دیگر انبیا
- ۱۳۲ امامت و خلافت منحصر به دوازده امام معصوم است، چرا؟
- ۱۳۵ علت اشتباه مذهب شیعه‌ی اثنی عشری به مذهب جعفری
- ۱۳۷ انتقاد به صحابه کفر نیست؟
- ۱۴۰ هر صحابه‌ای هادی و مقتدا نیست
- ۱۴۴ صحابه معصوم نیستند
- ۱۴۷ فدک مال شخص پیامبر بود؟
- ۱۵۹ شیعیان و عایشه
- ۱۶۷ دلایل لعن بر معاویه
- ۱۷۱ مجاز بودن متعه در میان شیعیان
- ۱۷۴ علی (ع) وصی رسول الله (ص)
- ۱۸۵ زادگاه علی (ع) و چگونگی نامگذاری آن حضرت
- ۱۹۱ مقایسه زهد و تقوای علی (ع) با دیگر صحابه
- ۱۹۷ سکوت علی (ع) و بیعت با ابوبکر؟!

- ۲۰۴ پاسخ علی بن ابیطالب (ع) و عمر به سوالات شرعی و فقه مربوط به آن
- ۲۰۸ چرا شیعه دست بسته نماز نمی‌خواند؟
- ۲۱۰ معصومین و علم غیب
- ۲۲۲ سجده‌ی شیعیان بر مُهر و تربت
- ۲۲۵ اختلاف مذاهب چهارگانه با یکدیگر
- ۲۲۸ نماز تراویح چیست؟
- ۲۲۹ آیا شیعه حق است با این که در اقلیت است؟
- ۲۳۱ دلایل مؤمن بودن ابوطالب
- ۲۳۲ دلایل علاقمندی و شیفتگی مردم به علی (ع)
- ۲۳۸ گفتن حی علی خیر العمل در اذان
- ۲۴۰ گفتن أشهد أن علیاً ولی الله در اذان
- ۲۴۱ گفتن الصلاة خیر من النوم در اذان صبح
- ۲۴۲ منابع
- ۲۵۱ درباره مرکز

پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور

مشخصات کتاب

سرشناسه: صانعی، نیره السادات، ۱۳۴۲-

عنوان و نام پدیدآور: پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور/ تهیه و تنظیم ن.س صانعی، س.ح. صانعی.

مشخصات نشر: تهران: مشعر ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری: ۲۴۸ ص.

شابک: ۱۵۰۰۰ریال: ۹۶۴-۵۴۰-۰۱۷-۱

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه ص: [۲۴۱] - ۲۴۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: شیعه -- مسائل متفرقه.

موضوع: اسلام -- مسائل متفرقه.

شناسه افزوده: صانعی، سیدحسن، ۱۳۳۶-

رده بندی کنگره: BP۸/ص ۲۳ پ ۲ ۱۳۸۵

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۰۲

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۵-۲۴۶۰۵

ص: ۱

اشاره

ص:۶

پیشگفتار

ص: ۷

در دنیای آراء و اندیشه‌ها، هر فکر و ایده‌ای با نقد و تشکیک اندیشمندان و صاحب‌نظران استقبال و مشایعت می‌شود. در این میان گزاره‌ها و گزینه‌هایی ماندگارترند که با رویکردی عقلی و منطقی از عهده پاسخگویی به همه ایرادات و شبهات برآیند. اما همه راه‌ها به این جا ختم نمی‌شود. اثبات حقانیت یک مکتب از طریق پاسخگویی متقن و مستدل به نقدها و شبهات، به همان اندازه که موجب مانایی و جاودانگی و گرایش دلهای جستجوگر و حقیقت‌جو می‌شود، سنگواره‌های متصلب و متعصب را به واکنش و مقابله وامی‌دارد. بی‌جهت نیست که آموزه‌های وحیانی و آیات قرآنی در جاهای مختلف نسبت به اختلاف و درگیری پس از روشن شدن حقایق همواره هشدار داده است. (۱) طبیعی‌ترین و متداول‌ترین رفتاری که پس از ناکامی و ناتوانی در بحث و جدل از این سنگواره‌های انسانی سر می‌زند، چنگ‌اندازی به چهره رقیب با حربه «تحریف و افترا» است. فرهنگ سترگ تشیع نیز در طول تاریخ بلند خود، از این تعاملات و تهاجمات بی‌نصیب نمانده است. پس از آن‌که در مواجهه و رویارویی با سیل عظیم سؤالات، ایرادات و شبهات ملل و نحل مختلف، آفتاب معارف تشیع و اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله بر آمد و سحر ساحران را باطل و نخ نما نمود، تازه نوبت به دروغ‌پراکنی‌ها و

۱- وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ آل عمران: ۱۹.

ص: ۸

تحریفات رقیبان رسید.

فرهنگ و تاریخ کهن امّیّا مظلوم تشیع، مجروح از تحریفات و افتراءاتی است که یهودیان و یهودی‌سانان مسلمان به قصد خدشه بر چهره تابناک آن ساختند و پرداختند.

اسرائیلیات و آثار سلفیان افراطی از نمونه‌های بارز این چنگ‌اندازی دروغین است. با این حال علما و اندیشمندان شیعی با اقتدا به سیره رفتاری اهل بیت علیهم السلام همواره شیوه بحث و مدارا پیش گرفتند و در مواجهه با مباحثات و تهاجمات تخریبی مخالفان، هیچگاه سلاح منطق و استدلال را از کف نیانداختند. چهره تابان و درخشان تشیع که امروز چشم و دل همگان را در سراسر جهان شیفته و فریفته خود کرده، ثمره همین تلاش علمی مقدس است که با حمایت‌ها و هدایت‌های خلیفه الهی از عهده پاسخگویی روزآمد و منطقی به همه ایرادات و شبهات و زدودن پیرایه‌ها و خرافه‌ها برآمده است.

نوشتار حاضر با بهره‌گیری و تأثیرپذیری از کتاب ارزشمند «شبهای پیشاور» فراهم آمده و ضمن پاسخگویی مستدل و مستند به پاره‌ای از سؤالات و ایرادات مطرح شده، تلاش می‌کند تحریف‌ها و پیرایه‌های نادرستی را که توسط دشمنان کینه‌توز بر دامن اسلام و تشیع نشسته است، بزدايد.

نویسندگان گرچه در این نوشتار بیشترین بهره را از کتاب شبهای پیشاور تألیف مرحوم سلطان الواعظین شیرازی قدس سره برده‌اند لیکن در عین حال منابع دیگر، مخصوصاً منابع قابل قبول اهل سنت، را نیز از نظر دور نداشته‌اند و کوشیده‌اند به منابع فوق استناد نمایند. امید آن‌که خواهران و برادران ایمانی ما از آن بهره‌مند گردند.

چشم براه انتقادات و پیشنهادهای خوانندگان گرامی هستیم.

در پایان ثوب این اثر را به پدر و مادری که شیعه علی علیه السلام و دلبسته فاطمه علیها السلام بودند و شهد محبت اهل بیت علیهم السلام را با جانمان درآمیختند، مرحوم «سید عبدالله صانعی» و مرحومه «احترام عربی» تقدیم می‌داریم.

نویسندگان

سادات منسوب به پیامبر (ص) هستند یا امیر المؤمنین (ع)؟

ص: ۹

پرسش: چرا در بین شیعیان، سادات خود را منتسب به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و از اولاد ایشان می‌دانند. در حالی که شجره آنها در نهایت به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برمی‌گردد. بنابراین سادات از بستگان امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشند، نه از ذریه و نسل رسول الله صلی الله علیه و آله؟

پاسخ: بر اساس شجره نامه‌ای که معمولاً سادات شیعه دارند، نسب آنها به یکی از ائمه معصومین می‌رسد. واضح است که چون بقیه امامان، فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام هستند، این شجره به راحتی به امام اول شیعیان و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام متصل می‌گردد.

اما این استدلال که «چون عقبه و نسل هر فرد از طرف اولاد مذکر است و اولاد اناث، آدمی را به اجداد و نسل‌های قبلی وصل نمی‌کند، از طرفی چون حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز نسلی از اولاد ذکور نداشته است، لذا سادات از نوادگان ایشان نیستند»، یک اعتقاد نادرست و یک شبهه است. برای پاسخ به این شبهه، ابتدا به نقل یک مناظره تاریخی بین امام موسی کاظم علیه السلام و هارون الرشید خواهیم پرداخت.

دلیل اول:

امام موسی کاظم علیه السلام می‌فرماید: روزی در مجلس هارون الرشید - خلیفه عباسی - وارد شدم. از من سؤالاتی را پرسید که یکی از آنها همین سؤال بود، چنین پاسخ دادم:

خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ* وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ؛ (۱)

از این آیات نتیجه می‌شود: اولاد نوح و ابراهیم، داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس، همگی از صالحین اند. اما چون

ص: ۱۰

از برای عیسی مسیح پدری نبود، خدای تعالی او را از طریق حضرت مریم از ذراری انبیا قرار داد. همان‌طور نیز ما را از طرف مادرمان فاطمه علیها السلام از ذریه پیغمبر اسلام قرار داده است. این تفسیر را امام فخر رازی از علمای اهل تسنن در جلد چهارم تفسیر کبیر درباره همین آیه آورده است. او نیز حسن و حسین علیهما السلام را از طرف مادر، ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله می‌داند.

دلیل دوم: آیه مباهله

در آیه شریفه آمده است: *فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ*؛ هر کس درباره عیسی با تو در مقام مجادله برآید، بعد از آن که با وحی خدا به احوال او آگاهی یافتی، به آن‌ها بگو: بیایید بخوانیم پسرانمان و پسرانتان، زن‌هایمان و زن‌هایتان، و کسانی را که به منزله نفس ما هستند، و خودتان را، آنگاه با هم مباهله نماییم تا دروغگویان و کافران را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم. (۱) به دلیل آن که در وقت مباهله به جز علی بن ابی طالب، فاطمه، حسن و حسین علیهما السلام کس دیگری به همراه پیغمبر نبوده است لذا در این آیه مراد از «أَنْفُسَنَا» امیرالمؤمنین علی علیه السلام، مراد از «نِسَاءَنَا» فاطمه زهرا علیها السلام و مراد از «أَبْنَاءَنَا» حسن و حسین اند که خداوند آنان را پسران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نامیده است. حال که به استناد آیه فوق، حسن و حسین فرزندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌باشند. پس معلوم می‌شود که جمیع سادات بنی فاطمه مفتخر به این افتخار بزرگ بوده و تماماً از ذراری پیامبر عظیم‌الشأن اسلام می‌باشند.

ابن ابی‌الحدید معتزلی در شرح نهج‌البلاغه و ابوبکر رازی در تفسیر آیه مباهله، باتوجه به جمله «أَبْنَاءَنَا» به همین طریق استدلال می‌کنند که: همان‌طور که خداوند در قرآن مجید، عیسی مسیح را از طریق مادرش مریم از ذریه ابراهیم خوانده است، حسن و حسین علیهما السلام از طرف مادرشان فاطمه علیها السلام پسران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌باشند.

ص: ۱۱

دلیل سوّم

محمد بن یوسف گنجی شافعی در «کتاب کفایه الطالب»، ابن حجر هیثمی مکی در کتاب «الصواعق المحرقة» از طبرانی از جابر بن عبدالله انصاری و خطیب خوارزمی در مناقب، حدیث زیر را از ابن عباس از پیامبر نقل می کنند «خداوند عزوجل ذریه هر پیغمبری را در صلب او قرارداد و ذریه مرا در صلب علی ابن ابی طالب قرارداد.» (۱)

دلیل چهارم:

خطیب خوارزمی در مناقب و امام احمد حنبل در مسند و میرسیدعلی همدانی شافعی در موده القربی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل می کنند «این دو فرزندم حسن و حسین، ریحانه های من می باشند و هر دوی آنها امامند؛ خواه قائم به امر امامت باشند، خواه ساکت و نشسته.» (۲)

دلیل پنجم:

ابن حجر مکی در صواعق و محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایه الطالب از خلیفه دوم عمر بن الخطاب نقل می کنند که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «هر حسب و نسبی به جز حسب و نسب من در روز قیامت منقطع است. عصبه هر اولاد دختری از جانب پدر است، مگر فرزندان فاطمه علیها السلام که من پدر و عصبه (۳) آنها می باشم.» (۴)

جمع بین نمازها برخلاف سنت پیامبر است؟

- ۱- معجم الکبیر، ج ۳، ص ۴۴؛ جامع الصغیر، ج ۱، ص ۲۶۲؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۰؛ شبهای پیشاور، ص ۱۰۵: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ ذَرْيَهُ كُلَّ نَبِيٍّ فِي صُلْبِهِ وَ جَعَلَ ذَرْيَتِي فِي صُلْبِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ».
- ۲- کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۱۲؛ شبهای پیشاور، ص ۱۰۶: «ابنای هذان ریحانتان، قاما أو قعدا».
- ۳- عصبه: در اصل پسران و خویشاوندان مذکر از جانب پدر را گویند.
- ۴- کنز الفوائد، ص ۱۶۷، السیده فاطمه الزهراء، ص ۶۱؛ افحام الأعداء والخصوم، ص ۷۷؛ شبهای پیشاور، ص ۱۰۶: «إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله يَقُولُ كُلُّ حَسَبٍ وَ نَسَبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا خَلَا حَسَبِي وَ نَسَبِي وَ كُلُّ بَنِي أُنْثَى عَصَبَتُهُمْ لِأَبِيهِمْ مَا خَلَا بَنِي فَاطِمَةَ فَإِنِّي أَنَا أَبُوهُمْ وَ أَنَا عَصَبَتُهُمْ».

ص: ۱۲

پرسش: چرا بر خلاف سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، شیعیان نمازهای ظهر و عصر را با هم و نمازهای مغرب و عشا را هم زمان می خوانند؟

پاسخ: نخست آن که نماز جزء فروع دین است و در مسائل فرعی بین علمای همه مذاهب اختلافات زیادی است، همانطور که پیشوایان و علمای اربعه اهل سنت با هم اختلاف زیادی در این مسائل دارند.

ثانیاً جمع خواندن نمازهای ظهر و عصر یا مغرب و عشا، بر خلاف سنت رسول الله صلی الله علیه و آله نمی باشد؛ چون ایشان گاهی این نمازها را جمع و گاهی جداگانه می خوانده اند. مثلاً در صحیح مسلم در باب «الجمع بین الصلاتین فی الحضر» از ابن عباس نقل شده که گفت: «بدون خوف و ترس و در غیر سفر، رسول خدا صلی الله علیه و آله نمازهای ظهر و عصر را جمع و نمازهای مغرب و عشا را جمع ادا می کردند.» (۱) مجدداً در همان صحیح مسلم و نیز امام حنبل در جزء اول مسند از ابن عباس نقل کرده اند: «با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هشت رکعت نماز ظهر و عصر و هفت رکعت نماز مغرب و عشا را به طور جمع ادا نمودیم.» (۲)

بالا-خره چندین حدیث از ابن عباس درباره جمع خواندن نماز ظهر و عصر و نیز مغرب و عشا نقل شده است. برای مثال: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حال اقامت در مدینه، نه در حال مسافرت، هفت رکعت (نماز مغرب و عشا با هم) و هشت رکعت (نماز ظهر و عصر با هم) نماز گزارد.» (۳) احمد حنبل در مسند از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت

۱- صحیح مسلم، ج ۲، شبهای پیشاور، ص ۱۰۹: «صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ جَمْعًا وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ جَمْعًا فِي غَيْرِ خَوْفٍ وَ لَا سَفَرٍ».

۲- سبل السلام، ج ۲، ص ۴۳؛ معجم الكبير، ج ۱۲، ص ۶۵؛ شبهای پیشاور، ص ۱۰۹: «صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ ثَمَانِيًا جَمْعًا وَ سَبْعًا جَمْعًا».

۳- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۵۳؛ شبهای پیشاور، ص ۱۰۹: «صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْمَدِينَةِ مُقِيمًا غَيْرَ مُسَافِرٍ سَبْعًا وَ ثَمَانِيًا».

ص: ۱۳

می کند که گفت: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بدون آن که در حالت خوف و ترس، یا در حال سفر باشد نماز ظهر و عصر را جمع خواند.» (۱) در جایی دیگر گفته است: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بدون آن که در حالت خوف و ترس باشد، یا باران بیارد، نماز ظهر و عصر را جمع خواند.» (۲) ابو زبیر دلیل جمع خواندن نماز توسط پیامبر را از سعید بن جبیر سؤال نمود، او گفت: من همین سؤال را از ابن عباس پرسیدم و او پاسخ داد: «به این جهت جمع می خواند تا احدی از امتش در سختی و مشقت نباشند.» (۳)

همچنین در صحیح مسلم از قول عبدالله ابن شفیق می گوید: روزی بعد العصر، ابن عباس برای ما خطبه می خواند و سخنرانی می کرد. سخنش به درازا کشید و همچنان برای ما صحبت می نمود تا این که آفتاب غروب کرد و ستاره ها ظاهر شدند. صدای مردم بلند شد: «الصلاة، الصلاة» ابن عباس اعتنایی نکرد. در همین حال مرد دیگری ندای «الصلاة، الصلاة» سرداد. ابن عباس رو به او نمود و گفت: «مادر مرده، مرا سنت یاد می دهی؟ من خودم دیدم که پیامبر خدا نمازهای ظهر و عصر و نمازهای مغرب و عشا را جمع می خواند.» (۴) سپس عبدالله بن شفیق می گوید: چون این حرف برایم غیر قابل قبول بود و گران آمد، نزد ابو هریره رفتم و او نیز گفته های ابن عباس را تأیید کرد.

هر چند اخبار و روایات بسیاری در این باب نقل شده، لیکن همین که بابی به نام «جمع بین الصلاتین» اختصاص یافته و احادیث مربوطه در این باب نقل گردیده، محکم ترین دلیل و برهان بر جواز جمع خواندن نماز است. زیرا اگر غیر از این می بود باید باب مخصوصی به نام «جمع بین الصلاتین فی السفر» یا «جمع بین الصلاتین فی الحضر» اختصاص می دادند تا احادیث مربوطه را تفکیک نمایند.

۱- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۵۱؛ کتاب الموطأ، ج ۱، ص ۱۴۴؛ کتاب الامام، ج ۷، ص ۲۱۶؛ شبهای پیشاور، ص ۱۰۹: «صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ جَمْعًا بِالْمَدِينَةِ فِي غَيْرِ خَوْفٍ وَلَا سَفَرٍ».

۲- مسند احمد، ج ۱، ص ۲۲۳؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۵۲؛ شبهای پیشاور، ص ۱۱۰: «صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ جَمْعًا بِالْمَدِينَةِ فِي غَيْرِ خَوْفٍ وَلَا مَطَرٍ».

۳- فتح الباری، ج ۲، ص ۲۰، ص ۱۵۱؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۸۳؛ شبهای پیشاور، ص ۱۱۰: «أَرَادَ أَنْ لَا يَخْرُجَ أَحَدٌ مِنْ أُمَّتِهِ».

۴- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۵۲؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۵۱؛ شبهای پیشاور، ص ۱۰۹.

ص: ۱۴

از طرفی دیگر، بخاری همین احادیث را در صحیح خود آورده، لیکن به دلایل نامعلومی و با زبردستی آن‌ها را از محل «جمع بین الصلاتین» به محل دیگری مثل «باب تأخیر الظهر إلى العصر من کتاب موافیت الصلاة» و «باب ذکر العشاء والعتمة» و «باب وقت المغرب» انتقال داده است.

در پایان یاد آوری این نکته مهم می‌باشد که نمازها را جداگانه و هر یک را در وقت فضیلتش به جا آوردن به نظر بعضی از علمای شیعه بهتر و افضل است. از طرف دیگر، بعضی از علمای اهل تسنن از جمله شیخ الاسلام انصاری در شرح صحیح بخاری قسطلانی در شرح صحیح بخاری و جم غفیری جداگانه نماز خواندن را افضل ندانسته‌اند و آن را ترجیح بلا مرجح و خلاف ظواهر احادیث خوانده‌اند (۱).

چرا علی (ع) وصیت کرد قبرش پنهان بماند؟

۱- تحفه الباری، ص ۲۹۲، ارشاد الساری، ص ۲۹۳، و

ص: ۱۵

پرسش: چرا امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر پنهان داشتن قبر خود وصیت و اصرار داشت؟

پاسخ: چون شهادت حضرت، در آغاز زمان شکل گیری قدرت معاویه و طغیان بنی امیه و حضور سایر گروه های زخم خورده ناکثین و قاسطین و مارقین اتفاق افتاد، آن بزرگوار وصیت نمود که جسدش را شبانه دفن نمایند و حتی علامتی بر روی آن نگذارند. فقط عده کمی از اصحاب خاص و فرزندان آن حضرت در موقع دفن حضور داشتند. به همین دلیل، صبح روز ۲۱ ماه رمضان دو محمل به راه افتاد. یکی به طرف مدینه و دیگری به طرف مکه معظمه روانه شد. تا سال ها بعد کسی به جز فرزندان و اصحاب خاص آن حضرت، از محل دفن ایشان خبری نداشت. دلیل این کار هم شاید ترس از آن بود که به قبر مبارک آن حضرت اسائه ادب و بی حرمتی نمایند. چنانچه از امام صادق علیه السلام نقل شده است که حضرت امیر علیه السلام هنگام وفات به فرزند بزرگش، امام حسن علیه السلام سفارش نمود که پس از آن که مرا در نجف دفن نمودی، چهار قبر برای من در چهار موضع:

۱. در مسجد کوفه،

۲. در رجه کوفه،

۳. در خانه جعده حیره

۴. در عزى

حفر کنید تا کسی از محل قبر من آگاهی پیدا نکند. به همین جهت درباره قبر امیرالمؤمنین علیه السلام بین علمای اهل سنت اختلاف وجود دارد.

علت پنهان داشتن

برای علت یابی این قضیه باید به ظلم هایی که بر اهل بیت پیامبر گذشته مروری کنیم.

ص: ۱۶

برای مثال علامه مقریزی ابوالعباس احمد بن علی شافعی در کتاب خود (النزاع و التخاصم فی ما بین بنی هاشم و بنی امیه) شرح فجایع اعمال بنی امیه را به تفصیل شرح داده است. در اینجا به دو واقعه مهم آن اشاره می‌کنیم.

در سال ۱۰۵ هجری قمری، هشام بن عبد الملک بن مروان به خلافت رسید. این حاکم قسی القلب، ظلم و ستم نسبت به بنی هاشم را به حد اعلای خود رساند. هنگامی که زید بن علی (پسر امام سجاد علیه السلام) از مدینه به شام جهت تظلم‌خواهی از حاکمان بنی امیه نزد خلیفه رفت و بالا-خره توانست با هشام ملاقات نماید. در این ملاقات، قبل از این که زید سخنی بر زبان آورد، هشام به جای خوش آمد گویی و پذیرایی، اهانت‌ها و دشنام‌های زشتی به آن بزرگوار داد و او را از دربار خلافت خویش بیرون راند. حتی ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: بعد از فحاشی ضربات شدیدی بر او وارد کرد. ایشان به ناچار از شام به کوفه رفت و برای مبارزه با ظلم به تشکیل نهضتی علیه امویان پرداخت.

یوسف بن عمر ثقفی - حاکم کوفه - با لشکر بسیاری به مبارزه با آن حضرت برخاست. با توطئه وی، ناگهان تیری از سمت دشمن به پیشانی زید اصابت نمود و شربت شهادت نوشید. یحیی پسر زید به اتفاق جمعی دیگر از شیعیان، بدن زید را محرمانه به بیرون شهر برده، در وسط نهر قبری کردند و جسد زید را دفن نمودند. پس از گذاردن سنگ قبر، آب را در آن نهر جاری کردند تا دشمنانش محل قبر زید را نیابند. جاسوسان حکومتی محل قبر را شناسایی و به یوسف بن عمر ثقفی گزارش دادند.

او دستور داد که نبش قبر نمایند، جسد زید را بیرون آورده و سرش را از تن جدا نموده آن را برای هشام به شام فرستاد. هشام نیز به یوسف بن عمر ثقفی دستور داد که بدن جناب زید بن علی را، لخت و عریان به دار آویزند. آن ملعون نیز این دستور را عیناً اجرا نمود. یعنی در سال ۱۲۱ هجری قمری بدن فرزند پیامبر خدا به دار آویخته شد، و تا سال ۱۲۶ هجری قمری که ولید بن یزید بن عبد الملک بن مروان به خلافت رسید، همچنان بالای دار بود. سپس ولید دستور داد استخوان‌های زید را از دار پایین آورده، آتش زدند و خاکسترش را نیز بر باد دادند.

همین عمل را با بدن یحیی پسر زید در جرجان (گرگان امروزی) انجام دادند. یحیی

ص: ۱۷

نیز در میدان رزم به شهادت رسید و سرش را بریده به شام فرستادند. بدنش نیز مدت شش سال بالای دار ماند و دوست و دشمن به حال آن بزرگوار می گریستند. پس از قیام ابو مسلم خراسانی، بدن وی را از بالای دار پایین آورده و در گرگان به خاک سپردند.

از آنجایی که امیرالمؤمنین علیه السلام از عداوت این خاندان خبیث نسبت به بنی هاشم و همچنین عداوت خوارج نهروان آگاهی داشت، برای پیشگیری از چنین فجایعی وصیت و اصرار بر پنهان داشتن محل دفن خود داشت. لذا قبر ایشان تا زمان خلافت هارون الرشید - خلیفه عباسی - مخفی بود.

آشکار شدن مرقد مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

روزی هارون الرشید در نجف به صحرای نیزاری به شکار رفت. تازی‌ها و فهدها (سگ و یوزپلنگ شکاری) آهوان را تعقیب می کردند و آهوان به بالای تل نجف (۱) پناه می بردند، تازی‌ها هم از آن تل بالا نمی رفتند. این عمل چند بار تکرار شد و همین که تازی‌ها عقب نشینی می کردند آهوان پایین می آمدند. همین که دوباره آهوان را تعقیب می کردند دوباره به بالای تل خاک پناه می بردند و تازی‌ها از تعقیب آن‌ها باز می ایستادند.

خلیفه هارون الرشید دریافت که باید در این مکان، سرّی نهفته باشد که آهوان بدانجا پناه می برند و تازی‌ها از آن بالا نمی روند. پیرمردی از اهالی آنجا را احضار کرد و راز آن را از پیرمرد جویا شد. پیرمرد گفت: برای گرفتن سرّ این تل خاک، از شما امان می خواهم و خلیفه نیز امانش داد. سپس پیرمرد گفت: با پدرم به اینجا آمدم و پدرم در این مکان زیارت نامه می خواند و نماز می گذارد. از پدرم سؤال کردم که زیارت خواندن در اینجا چه مناسبتی دارد؟ پاسخ داد: با حضرت امام جعفر صادق علیه السلام برای زیارت به اینجا می آمدم و ایشان فرمود: اینجا قبر جدش علی بن ابی طالب علیه السلام است که به زودی آشکار خواهد شد.

۱- نجف در لغت به معنای تل خاک و پشته‌ای است که آب به آن نرسد.

ص: ۱۸

خلیفه دستور حفر این محل را داد تا به علامت قبری رسیدند و لوحی در آنجا پیدا شد که بر روی آن با خط سریانی دو سطر نقش بسته بود که ترجمه آن چنین است: «این قبری است که نوح پیغمبر آن را برای علی علیه السلام وصی محمد صلی الله علیه و آله قبل از طوفان به هفتصد سال حفر نمود (۱)». هارون ادای احترام نمود و دستور داد خاک‌ها را به جای اول خود برگردانند. سپس پیاده شد، پس از وضو گرفتن دو رکعت نماز خواند و با حالتی گریان، خود را به خاک و تربت آن حضرت غلطانید.

آنگاه هارون نامه‌ای به امام موسی کاظم علیه السلام در مدینه نوشت و صحت این مطلب را از امام موسی علیه السلام سؤال کرد. ایشان آن محل را به عنوان قبر جدش علی بن ابی طالب علیه السلام تأیید کرد. سپس به دستور هارون، سنگ بنایی بر آن قبر نهاده شد که به «تحجیر هارونی» معروف شد. (۲)

ممکن است مصالح دیگری در نظر آن بزرگوار بوده که در نظر ما پنهان باشد. از آنجمله به دلیل ارادت شدید دوستان و شیعیان آن حضرت با آشکار بودن مرقد مبارک، شیعیان برای زیارت به بارگاه ملکوتی حضرت مشرف می‌شدند و باعث شناسایی ارادتمندان حضرت می‌شد و واقعه شهادت حجر بن عدی و میثم تمار برای دیگران تکرار می‌شد و لذا مخفی بودن مرقد مبارک در دوران بنی امیه و اوائل دوران بنی عباس ممکن است باعث حفظ جان بسیاری از شیعیان شده باشد.

قدمت شیعه از زمان پیغمبر گرامی اسلام (ص)

۱- الغارات، ج ۲، ص ۸۴۶؛ بحار الانوار، ج ۴۲، صص ۲۱۶ و ۲۳۶؛ شبهای پیشاور، ص ۱۲۷، «بسم الله الرحمن الرحيم، هذا قبر حفره نوح لعلی بن ابی طالب وصی محمد صلی الله علیه و آله قبل الطوفان بسبع مائه سنه».

۲- مرقد مطهر امیرالمؤمنین در زمان امام صادق علیه السلام برای خواص شیعیان به علت زیارت آن حضرت معلوم شد و در زمان هارون برای همه مکشوف گردید.

لازم به ذکر است قبلاً هم ابی حمزه ثمالی توسط امام زین العابدین علیه السلام از محل قبر آگاه شده بود مفاتیح الجنان دو صفحه قبل از باب زیارت وداع امیرالمؤمنین علیه السلام. امام حسین علیه السلام هم قبلاً آن را به بعضی از خواص نشان داده بودند، کامل الزیارات باب ۹، ج ۲.

ص: ۱۹

پرسش: آیا مذهب شیعه یک مذهب سیاسی است که به دست عبدالله بن سبا یهودی در زمان عثمان - خلیفه سوم - ابداع شد، سپس ایرانیان که با عربها سابقه بدی داشتند با این سلاح در مقابل اعراب مسلمان ایستادند. آنگاه تشیع در زمان دیالمه تقویت گردید و سپس در زمان صفویه مذهب رسمی ایران شد. در صورتی که در زمان نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نامی از شیعه وجود نداشته است؟

پاسخ: اولاً باید گفت که از دید شیعیان، عبدالله بن سبا (۱) یک یهودی و ملعون است و در اخبار شیعه از وی مذمت بسیار شده است. ثانیاً شیعه یک حزب سیاسی نیست که در زمان خلافت عثمان درست شده باشد، بلکه سیر طبیعی اسلام است که در آن به دستورات حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله دقیقاً عمل شده است. شیعه در لغت به معنی پیرو می باشد و این کلمه برای این مورد اولین بار بر زبان خود صاحب وحی جاری شده است؛ بر زبان کسی که خداوند در قرآن کریم درباره او فرموده است: وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى «هرگز با هوای نفس سخن نمی گوید و سخن او غیر از وحی خدا نیست (۲)». و در قرآن این لفظ چند بار آمده است وَإِنْ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ. (۳)

۱- راجع به عبدالله بن سبا چند نظر وجود دارد:

۱. عبدالله سبا افسانه‌ای است و وجود خارجی نداشته و سیف بن عمر تمیمی آن را ساخته است علامه عسکری.
۲. وجود خارجی داشته و قبلاً یهودی بوده، اسلام آورده، در زمان یهودیت غلو می کرده، در اسلام هم غلو کرده است و توسط امیرالمؤمنین اعدام شده است.
۳. وجود خارجی داشته، ولی احادیث سیف بن عمر ساختگی بوده است و با توجه به شواهد این به حقیقت نزدیک تر است علامه شبیری زنجانی.
- ۲- نجم ۵۳: ۳ و ۴.
- ۳- صفات: ۸۳؛ مریم: ۶۹.

ص: ۲۰

حافظ ابو نعیم احمد بن عبدالله - از محدثین بزرگ اهل سنت - در کتاب «حلیه الاولیاء» از ابن عباس روایت می کند که چون آیه شریفه **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عِدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ**؛ «آنان که ایمان آورده اند و نیکو کار شدند به حقیقت، بهترین اهل عالمند. پاداش آن ها نزد خدا باغ های بهشت عدن است که نهراها زیر درختانش جاری است و در آن بهشت تا ابد جاودان و متنعمند و خدا از آن ها خشنود است (۱)». بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نازل شد، پیغمبر خطاب به علی ابن ابی طالب علیه السلام فرمود: «یا علی! در این آیه شریفه، مراد از خیر البریه تو و «شیعیانت» می باشید. روز قیامت تو و شیعیانت در حالی که خداوند از شما راضی و شما هم از خداوند راضی و خشنود هستید می آید (۲)».

ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در مناقب حاکم ابوالقاسم عیبدالله بن عبدالله الحسکانی در کتاب «شواهد التنزیل لقواعد التفضیل»، محمد بن یوسف گنجی شافعی در «کفایه الطالب» و سبط ابن جوزی حنفی در «تذکره الخواص» از یزید بن شراحیل انصاری، کاتب امیرالمؤمنین علیه السلام خبر داد که گفت: خودم از آن حضرت شنیدم که فرمود به هنگام رحلت خاتم الانبیاء پشت مبارک ایشان به سینه من بود، فرمود: «یا علی! آیا آیه شریفه (کسانی که ایمان آورده اند و صاحبان عمل صالح و خیر البریه ...) را نشینده ای؟ به درستی که آن ها «شیعیان» تو می باشند و وعده گاه من و شما در روز قیامت، کنار حوض کوثر خواهد بود. همان روزی که خلائق، برای رسیدگی به حساب گرد آیند، شما را نیز بخوانند، و شما روسفید خواهید بود و شما را پیشوای روسفیدان صدا زنند.» (۳)

۱- بینه ۹۸: ۷ و ۸.

۲- اللمعة البيضاء، ص ۴۱۳، حدیث ۱۱۲۵؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۵۹؛ الدر المنثور، ج ۸، ص ۵۸۹؛ المناقب، ص ۲۶۵، حدیث ۲۴۷؛ شبهای پیشاور، ص ۱۵۶ «أنت یا علی و شیعتک تأتی أنت و شیعتک یوم القيامة راضین مرضیین».

۳- ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۱، ص ۱۲۵ و ج ۲، ص ۳۵۷؛ شبهای پیشاور، ص ۱۵۶ «أی علی أ لم تسمع قول الله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ هم أنت و شیعتک و موعدی و موعدکم الحوض إذا اجتمعت الأمم للحساب تدعون غراً محجلین»

ص: ۲۱

جلال الدین سیوطی در تفسیر خود «الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور» از ابن عساکر دمشقی شافعی از جابر بن عبدالله انصاری که از بزرگان صحابه خاتم الانبیا می باشد نقل می کند که گفت: در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودیم که علی ابن ابی طالب علیه السلام وارد شد، و پیغمبر فرمود: «قسم به کسی که جان من در قبضه قدرت او است، روز قیامت این مرد (اشاره به علی علیه السلام) و شیعه او از رستگارانند (۱)». آنگاه آیه مذکور نازل گردید. در همان تفسیر از ابن عباس نیز روایت شده که چون آیه فوق نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «روز قیامت تو و شیعیانت در حالی که از خداوند راضی و خداوند هم از شما راضی باشد می آید (۲)».

از جابر بن عبدالله انصاری در مناقب نیز نقل شده است که گفت: در خدمت پیامبر گرامی اسلام بودیم که علی علیه السلام به طرف ما آمد. پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «برادر من رو به شما آمد (۳)». آنگاه به سمت کعبه نگاه کرد، دست علی را بالا برد و فرمود: «قسم به کسی که جان من در قبضه قدرت اوست، این علی و شیعیان او روز قیامت از رستگارانند (۴)». سپس پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السلام قبل از همه شما ایمان آورد و باوفاترین افراد به عهد خدا می باشد و نیز عادل ترین شماها است و مرتبه اش در نزد پروردگار از همه شماها بالاتر است. در همان وقت، آیه مذکور نازل گردید. از آن به بعد هر گاه علی علیه السلام در میان جمعی ظاهر می شد، اصحاب پیغمبر می گفتند: «بهترین مردم آمد (۵)».

ابن حجر در باب ۱۱ صواعق و نیز علامه سمهودی در جواهر العقدین از «حافظ جمال الدین محمد بن یوسف زرنندی مدنی» نقل می کند که: چون آیه مذکور نازل

۱- شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۶۷؛ المناقب، ص ۱۱۱؛ شبهای پیشاور، ص ۱۵۷ «و الذی نفسی بیده إن هذا و شیعته لهم الفائزون يوم القيامة فنزل إن الذین آمنوا و عملوا الصالحات أولئک هم خیر البریة».

۲- اللمعة البيضاء، ص ۴۱۳، حدیث ۱۱۲۵؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۵۹؛ الدر المنثور، ج ۸، ص ۵۸۹؛ المناقب، ص ۲۶۵، حدیث ۲۴۷ «تأتی أنت و شیعتک يوم القيامة راضین مرضیین».

۳- المناقب، ص ۱۱۱؛ شبهای پیشاور، ص ۱۵۷ «قد أتاکم أخی».

۴- ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۱، ص ۱۹۷؛ شبهای پیشاور، ص ۱۵۸ «و الذی نفسی بیده إن هذا و شیعته لهم الفائزون يوم القيامة».

۵- الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۷۹؛ المناقب، ص ۱۱۲؛ شبهای پیشاور، ص ۱۵۸ «جاء خیر البریة».

ص: ۲۲

گردید، پیغمبر اسلام خطاب به علی علیه السلام فرمود: «یا علی! تو و شیعیانت خیر البریه هستید.

روز قیامت تو و شیعیانت در حالی که از خدا راضی و خدا هم از شما راضی است، می آید و دشمنان تو با حالتی خشمناک که دستهایشان به گردنشان بسته می باشد، خواهند آمد. آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید دشمن من کیست؟ فرمود: کسی که از تو بیزاری می جوید و تو را لعن می نماید (۱)». این حدیث با اندک اختلافی در موده القربی نیز آورده شده است.

میر سید علی همدانی شافعی در موده القربی و ابن حجر در صواعق نیز از ام سلمه زوجه پیامبر نقل می کند که آن حضرت فرمود: «یا علی! تو و شیعیان و اصحابت در بهشت می باشید (۲)».

در فصل نوزدهم مناقب، از رسول الله صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام نقل شده است: «مثل تو در امت من مثل عیسی بن مریم است (۳)» که قوم او سه فرقه شدند - مؤمنین و حواریون، دشمنان او که همان یهود بودند و غلات که درباره او غلو نموده و او را خدا و شریک خدا قرار دادند - امت من هم نسبت به تو، سه فرقه می شوند: «فرقه شیعتک و هم المومنون؛ فرقه ای شیعیان تو هستند که همانا مؤمنین می باشند؛ فرقه ای هم دشمنان تو هستند و آنان ناکثین و شکنندگان عهد و بیعت با تو هستند و فرقه ای غلو کنندگان درباره تو هستند و آن ها گمراهان و جاحدین می باشند. سپس افزود: «یا علی! تو و شیعیانت و دوستان شیعیان تو در بهشت و دشمنان و غلو کنندگان درباره تو، در آتش جهنم خواهند بود (۴)».

۱- ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۲، صص ۳۵۷ و ۴۵۲؛ النهایه، ج ۳، ص ۲۷۶ به نقل از الغدير، ج ۳، ص ۷۸؛ شبهای پیشاور، ص ۱۵۸ «یا علی أنت و شیعتک تأتي أنت و شیعتک يوم القيامة راضين مرضيين و يأتي أعداؤك غضباناً مقمحين قال يا رسول الله و من عدوی؟ قال: من تبرأ منك و لعنک».

۲- المناقب، ص ۱۱۳؛ ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۱، صص ۳۲۸ و ۴۲۵؛ شبهای پیشاور ص ۱۵۹ «یا علی أنت و أصحابک فی الجنة أنت و شیعتک فی الجنة».

۳- الشیعه فی احادیث الفريقین، ص ۱۲۸ به نقل از المناقب، ص ۲۲۶؛ ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۲، ص ۱۰۹؛ شبهای پیشاور، ص ۱۵۹ «مثلک فی امتی مثل المسيح عیسی بن مریم».

۴- المناقب، ص ۳۱۷؛ ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۱، ص ۳۲۸؛ شبهای پیشاور، ص ۱۵۹ «أنت یا علی و شیعتک فی الجنة و محبوا شیعتک فی الجنة و عدوک الغالی فیک فی النار».

ص: ۲۳

از طرفی دیگر چون در زمان حیات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چهار تن از بهترین صحابه خاص پیامبر یعنی:

۱. ابوذر غفاری،

۲. سلمان فارسی،

۳. مقداد ابن اسود کندی

۴. عمار یاسر

دارای این لقب (شیعه) بوده‌اند، می‌توان دریافت که نه تنها لفظ شیعه بعد از خلافت عثمان به وجود نیامده بلکه از زمان حیات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این لفظ رایج بوده است.

از طرفی، حافظ ابو نعیم در حلیه الاولیا و ابن حجر در صواعق محرقه از ترمذی نقل نموده‌اند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند مرا به دوستی چهار نفر امر نموده و خبر داده است که خدا این چهار نفر را دوست می‌دارد (۱)» و این چهار نفر عبارت‌اند از: «علی ابن ابی طالب علیه السلام، ابوذر، مقداد و سلمان». ابن حجر نیز مشابه همین حدیث را از پیغمبر نقل می‌کند: «بهشت برای سه نفر - علی و عمار و سلمان - مشتاق است (۲)». آیا اعمال و رفتار اصحاب خاص رسول الله صلی الله علیه و آله که خداوند امر و خبر از دوست داشتن آن‌ها داده است، دلالت بر حقانیت شیعه ندارد؟

دلائل توجه ویژه‌ی ایرانیان به تشیع

۱- تاریخ الکبیر، ج ۹، ص ۳۱؛ مستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۱۳۱؛ شبهای پیشاور، ص ۱۶۱ «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِحُبِّ أَرْبَعَةٍ وَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ يُحِبُّهُمْ».

۲- سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۳۲؛ مسند ابویعلی، ج ۵ ص ۱۶۶؛ شبهای پیشاور ص ۱۶۱ «الْجَنَّةُ تَشْتَاقُ إِلَى ثَلَاثَةٍ؛ عَلِيٍّ وَ عَمَّارٍ وَ سَلْمَانَ».

ص: ۲۴

پرسش: چرا ایرانیان توجه خاصی به تشیع دارند؟

پاسخ: بعد از فتح ایران به دست قوای مسلمین، ایرانیان آزادی نسبی داشتند و اکراه و اجباری هم در پذیرش دین مقدس اسلام نداشتند. ولی بر اثر معاشرت با مسلمین، به حقانیت اسلام پی بردند و دین چندین هزار ساله خود را، ناقص تشخیص داده و به اسلام گرویدند.

ایرانیان تنها در زمان خلافت هارون و مأمون به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام به دلیل تشریف فرمایی حضرت رضا و امامزادگان همراه علاقمند نشدند، بلکه از زمان خود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این مودت در دل ایرانیان ریشه دوانید. به طوری که هر ایرانی، پس از آن که به مدینه مسلمان وارد می شد، حق و حقیقت را در علی علیه السلام می یافت و به امر و راهنمایی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به جبل متین و ریسمان ولایت آن حضرت چنگ می زد. نمونه آن ها هم سلمان فارسی بود که بنا به روایت علمای همه فرقه ها، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله درباره وی فرمود: «سلمان از ما اهل بیت است (۱)» و از همان ابتدا به سلمان محمدی معروف شد. بدان جهت سلمان از شیعیان خالص علی علیه السلام گردید که مکرر از پیامبر خدا شنیده بود: «کسی که علی علیه السلام را اطاعت نماید، مرا اطاعت نموده و کسی که مرا اطاعت نماید خدا را اطاعت نموده است. کسی هم که با علی علیه السلام مخالفت نماید، مرا مخالفت نموده و کسی که مرا مخالفت نماید خدا را مخالفت نموده است (۲)». به همین جهت سلمان از مخالفان سرسخت سقیفه بود.

- ۱- ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۲، ص ۹۳؛ تحف العقول، ص ۵۲؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۷۵؛ المستدرک، ج ۲، ص ۵۹۸؛ شبهای پیشاور، ص ۱۶۴ «سَلْمَانٌ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ».
- ۲- المستدرک، ج ۳، صص ۱۲۱ و ۱۲۸ به نقل از الغدير، ج ۷، ص ۱۷۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۲۷۰؛ الکامل، ج ۴، ص ۳۴۹؛ شبهای پیشاور، ص ۱۶۴ «مَنْ أَطَاعَ عَلِيًّا فَقَدْ أَطَاعَنِي وَ مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ خَالَفَ عَلِيًّا فَقَدْ خَالَفَنِي وَ مَنْ خَالَفَنِي فَقَدْ خَالَفَ اللَّهَ».

ص: ۲۵

از طرفی دیگر، هر ایرانی که به مدینه می‌رفت و مسلمان می‌شد وقتی که برخورد بزرگان و صحابه را می‌دید، غالباً جذب سجایای اخلاقی امیرالمؤمنین و اهل بیت می‌شد.

علاوه بر این‌ها برخورد با ملاطفتی که امیرالمؤمنین علیه السلام با شاهزادگان اسیر ایرانی نمود، ایرانیان را به مقام شامخ و مقدس آن بزرگوار و عترت طاهره‌اش، متوجه ساخت. بنابر نقلی، وقتی که اسرای مدائن (تیسفون) وارد مدینه شدند، خلیفه دوم - عمر - دستور داد تمام اسیران زن به کنیزی مسلمانان در آیند. امیرالمؤمنین علیه السلام او را از این کار منع نموده و فرمود: شاهزادگان مستثنی و قابل احترام هستند. چون دو دختر یزدگرد پادشاه ایران در میان اسیران بودند به آن‌ها اختیار داده شد که برخیزند و هر فردی از مسلمانان را که پسندند آزادانه به شوهری خویش اختیار کنند. این دو دختر در بین مسلمانان نظر کردند و یکی از آن‌ها به نام «شاه زنان» محمد بن ابی‌بکر را که تربیت شده خود امیرالمؤمنین علیه السلام بود و دیگری که «شهربانو» نام داشت حضرت امام حسین علیه السلام را برگزیدند و به عقد شرعی آنان در آمدند. خداوند فرزندی به نام محمد (قاسم فقیه) به شاه زنان داد که وی پدر بزرگ مادری امام ششم شیعیان، امام جعفر صادق علیه السلام بود. از شهربانو نیز امام چهارم شیعیان، حضرت زین العابدین علیه السلام متولد گردید. پخش این خبر در بین ایرانیان، باعث علاقمندی آنان به امام علی علیه السلام شد. مخصوصاً بعد از فتح ایران، قلباً به آن حضرت توجه کامل نمودند.

بنابراین وقایعی که در زمان دیالمه و آل بویه اتفاق افتاد، فقط پرده از روی این حقیقت (علاقه به علی و خاندانش) برداشته و ایرانیان آزادی یافتند تا مکنونات قلبی خویش را آشکار نمایند.

در دوران سلطنت غازان خان مغول (نام اسلامی او محمود خان بود) که خود او به اهل بیت طهارت توجه خاصی داشت، مذهب تشیع آشکارتر شد. پس از وفات وی، برادرش شاه محمد خدابنده (اولجایتو) به پادشاهی رسید و در حضور خود، مجالس مناظره‌ای را بین علامه حلی و خواجه نظام الدین قاضی القضاات شافعی ترتیب داد. در آن جلسات، مبحث امامت مورد بحث و بررسی قرار گرفت و علامه حلی، امامت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام را اثبات و ادعای خلافت بقیه خلفا را ابطال و رد نمود. در این

ص: ۲۶

جلسات، علامه حلی چنان راه تشکیک را بر حضار بست که طرف مقابل او، یعنی خواجه نظام الدین قاضی القضاات شافعی گفت: «دلائل شما بسیار محکم، قوی و متقن است اما چون گذشتگان ما بر این راه رفته‌اند ما هم برای جلوگیری از تفرقه کلمه اسلام، باید همان راه را رفته و پرده دری نکنیم». از آنجایی که شاه محمد خدابنده تعصبی نداشت، پس از استماع این دلائل، مذهب امامیه را اختیار و به تشیع گروید و آزادی مذهب شیعه را در تمام بلاد ایران صادر و اعلام کرد. سپس به تمام والیان و فرمانداران خود دستور داد که در مساجد و در خطبه‌ها نام امیرالمؤمنین علی علیه السلام و سایر ائمه اطهار را بخوانند. او همچنین دستور داد عبارات: «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» و «عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ» را روی مسکوکات رایج حک کنند. سپس علامه حلی را که از حله احضار کرده بود، نزد خود نگه داشت و برای او مدرسه علمیه ساخت. بدین ترتیب، ولایت و امامت علی ابن ابی طالب علیه السلام در سراسر ایران جهانتاب شد و اینک ایرانیان، شیعه علی علیه السلام و یازده فرزند معصومش می‌باشند.

به‌طور کلی علت گرایش به تشیع در ایران از آغاز تا قرن دهم و از قرن دهم تا کنون را چنین می‌توان خلاصه نمود:

- ۱- برخورد متعصبانه عمر علیه ایرانیان
- ۲- سیاست حق‌گرایانه امیرالمؤمنین نسبت به عموم مردم بدون تعصب قومی
- ۳- فضائل اهل بیت و برخورد جذاب آن‌ها با افرادی که از ایران می‌آمدند
- ۴- عکس العمل ظلم‌هایی که به ائمه و شیعیان روا می‌شد.
- ۵- اعزام دانشمندان و مبلغین از طرف ائمه علیهم السلام مانند زکریا بن آدم، عبدالله بن سعد اشعری ... به قم و سایر شهرها
- ۶- تشریف فرمائی امام رضا علیه السلام به ایران
- ۷- مهاجرت امام زادگان در پی مسافرت ایشان، عزیمت امامزاده‌ها از ترس خلفا و تبلیغ آن‌ها در نقاط مختلف ایران، مهاجرت سادات به علت وجود امنیت نسبی.
- ۸- تلاش علمای شیعه مثل شیخ صدوق، علامه حلی، شیخ بهائی، علامه مجلسی و ...

ص: ۲۷

- ۹- روی کار آمدن حکومت‌های شیعی نظیر آل بویه، دیالمه و بویژه صفویان.
- ۱۰- هماهنگی و همکاری تنگاتنگ علمای شیعه با دولت‌های طرفدار شیعه نظیر صفویه.
۱۰. اعلام مذهب شیعه به عنوان مذهب رسمی ایران. (۱)

محمد (ص) و علی (ع) از دیدگاه شیعیان به ویژه ایرانیان

-
- ۱- برای تفصیل بیشتر به کتاب تاریخ تشیع در ایران، رسول جعفریان و کتابهای مشابه مراجعه شود.

ص: ۲۸

پرسش: آیا حقیقت دارد که شیعیان و مخصوصاً ایرانیان علی علیه السلام را بالاتر از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می دانند و حتی او را خدا می خوانند؟! و نیز برخی معتقدند که جبرئیل اشتباهاً وحی را به محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده، در صورتی که ماموریت جبرئیل، رساندن وحی به علی علیه السلام بوده است؟

پاسخ: اگر مطالب فوق در یکی از کتب شیعیان نوشته شده بود و یا یکی از علمای شیعه در جایی بیان کرده بود، طرح این اتهام مناسبت داشت، بر اساس آنچه در کتب اعتقادی شیعه ثبت شده و مطابق روایات نبوی و اهل بیت پیامبر، شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام جملگی بندگان حق تعالی هستند. علی علیه السلام را امیرالمؤمنین و محمد صلی الله علیه و آله را نیز پیامبر و عبد صالح او دانسته، مطیع و فرمانبردار پروردگار متعال هستند. عقیده آنها درباره علی ابن ابی طالب علیه السلام چیزی جز آنچه پیغمبر درباره او فرموده، نیست. آنها علی علیه السلام را عبد صالح پروردگار، وصی و خلیفه بلا فصل رسول الله صلی الله علیه و آله می دانند. بنابراین هر عقیده دیگری از نظر شیعیان مردود است. البته غلات را نیز از مسلمین ندانسته و آنها را کافر، مرتد و نجس می دانند. لذا هر کس که با وسوسه شیطان غلو نماید، از شیعیان نمی باشد. حتی خود آن حضرت آنان را مستحق کیفر می دانست. برای مثال وقتی که جمعی از اهالی سودان و هند نزد ایشان آمدند و اقرار به الوهیت آن حضرت نمودند؛ امام علی علیه السلام آنها را پند داد و موعظه نمود. امام علی علیه السلام خود می فرماید: «پروردگارا! همانطور که عیسی از نصاری بیزاری جست من نیز از طایفه غلات بیزارم. پروردگارا آنها را برای همیشه مخدول و منکوب فرما و احدی از آنان را یاری مفرما (۱)». در جای دیگر نیز می فرماید: «دو طایفه هلاک می شوند و (چون به عمل آنها راضی نمی باشم) از برای من تقصیر و گناهی

۱- مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۲۶؛ شبهای پیشاور، ص ۱۷۳ «اللهم انی بریء من الغلاء کبراءه عیسی ابن مریم من النصاری اللهم اخذلهم أبداً و لا تنصر منهم أحداً».

ص: ۲۹

نیست. طایفه اول کسانی هستند که در محبت من افراط نموده و بسیار غلو می کنند. طایفه دیگر، آنهایی هستند که بغض و عداوت بی جهت نسبت به من دارند. پس به درستی که نزد پروردگار از کسانی که درباره ما غلو می کنند و مرا از حد خود بالاتر می برند، بیزاری می جویم، همانطور که عیسی ابن مریم از نصاری بیزاری جست (۱). لذا خود امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر اهل بیت از غلات براءت جسته اند و شیعیان اثنی عشری هم آنها را جزء مشرکین و کفار می دانند. در کتب شیعه مانند بحار الانوار در مجلد هفتم (چاپ قدیم) به این موضوع پرداخته است. در کتب فقهی شیعه هم نظیر جواهر الکلام، مسالک آنها را باطل دانسته و ازدواج با آنها حرام شمرده شده است. شیعیان (بنا به فرمایش امام صادق منقول در کامل الزیارات) پیامبر را بنده خدا و فرستاده و افضل همه پیامبران و ائمه می دانند، آنگاه امیرالمؤمنین را افضل از همه ائمه می دانند و قائل به پیامبری برای غیر پیامبر نیستند و برای حضرت علی علیه السلام شأنی را قائلند که پیامبر خدا قائل شده اند و در کتب سنی و شیعه از قول پیامبر نقل شده و ائمه هم همانها را ذکر کرده اند.

امام صادق علیه السلام فرموده اند:

«وما نحن إلّا عبید الذی خلقنا واصطفانا واللّه ما لنا علی اللّه من حجّیه و لا معنا من اللّه براءه و إنّنا لمیتون و موقوفون ومسؤولون من أحب الغلاة فقد أبغضنا ومن أبغضهم فقد أحبنا، الغلاة کفار والمفوضة مشرکون لعن اللّه الغلاة». (۲)

ما بنده او هستیم که ما را خلق کرده برگزید و می میریم. در مقابل خدا ایستاده و مورد سؤال واقع می شویم، کسی که غلات را دوست دارد دشمن ماست و کسی که غلات را دشمن دارد ما او را دوست داریم، غلات کافرند و مفوضه مشرکند، لعنت خداوند بر غلات باد.

اما جواب تفصیلی؛ بعضی از خطب نهج البلاغه که در باره پیامبر خدا ایراد فرموده

- ۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۱۷؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۳۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، صص ۲۹۵ و ۳۰۲؛ شبهای پیشاور، ص ۱۷۳ «یهلک فی اثنان و لا- ذنب لی، محب مفرط و مبغض مفرط، أنا لنبرأ إلى اللّه ممّن یغلو فینا فوق حدّنا کبراءه عیسی ابن مریم من النصاری».
- ۲- بحار الانوار، جلد سوم، چاپ قدیم.

ص: ۳۰

و تواضع‌های عجیب و غریبی که از خود در مقابل آن بزرگوار نشان داده، می‌باشد و سخنانی مانند «أَنَا عَبْدٌ مِنْ عِبِيدِ مُحَمَّدٍ»، و این که «مَنْ عَلَّمَنِي حَرْفًا فَقَدْ صَيَّرَنِي عَبْدًا»، به اضافه اعترافات که حضرت در مورد تلمذ و تعلم خود از رسول الله داشته است.

«سافرتُ مع رسولِ الله صلى الله عليه و آله ليس له خادم غیری، (۱) واسَيَّتُهُ بِنَفْسِي فِي الْمَوَاطِنِ الَّتِي تَنْكُصُ فِيهَا الْأُتْطَالُ». (۲)

حال این امیرالمؤمنین علیه السلام که پیشوای شیعیان است و در عقاید و اعمال، میزان اعمال همه خصوصاً شیعیان است و اولین مؤمن است، آیا به قرآن ایمان داشته است یا نه؟! آیا به سوره بقره آیات ۹۶ و ۹۷ در قرآن کریم ایمان داشته است یا نه که جبرئیل علیه السلام وحی را به پیامبر خدا نازل کرده و دشمنی با ملائکه و رسل و جبرئیل و میکائیل از کفار است؟ آیا آن بزرگوار به آیات ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ سوره جن، عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْمَعُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَخْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا (۳)

ایمان داشته است یا خیر؟

از طرف دیگر معلوم است که ملائکه الهی به دلیل سوره تحریم آیه ۶ لا- يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ از گناه و خطا معصوم‌اند.

علاوه بر این، مأموریت‌های آنها تحت نظارت کامل پروردگار متعال است همانگونه آیه شریفه وَ مَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَ مَا خَلْفَنَا وَ مَا بَيْنَ ذَلِكَ وَ مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا (مریم - ۶۴) می‌فرماید نازل شدن آنها به دستور خداست و خداوند بر ذوات آنها، افعال و آثار آنها احاطه کامل دارد و خداوند فراموش کار نیست.

۱- کتاب حیاة امیرالمؤمنین عن لسانه، ص ۵۵.

۲- همان مصدر، ص ۱۲۵، و باب تعلم و تلمذ آن حضرت از پیامبر خدا، ص ۲۲۲ - ۲۱۰، همان مصدر. نهج البلاغه.

۳- دانای نهان است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌کند جز پیامبری که از او خشنود باشد که در این صورت برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانی خواهد گماشت تا معلوم بدارد که پیامهای پروردگار خود را رسانیده‌اند و خدا بدانچه نزد ایشان است احاطه دارد و هر چیزی را به عدد شماره کرده است.

ص: ۳۱

همانگونه که آیات سوره جن نیز بر کنترل کامل پروردگار عالم بر افعال رسولان برای این که کاملاً طبق دستور ربوبی عمل کنند دلالت دارد.

بنابراین چگونه ممکن است مسلمانی که به قرآن معتقد است و به آیات ذکر شده فوق معتقد است به اشتباه جبرئیل علیه السلام در مأموریت نیز معتقد باشد؟!

با توجه به روایات مشحون از تواضع و اعتراف به تلمذ که از امیرالمؤمنین علیه السلام بدست ما رسیده، چگونه ممکن است شیعه در حالی که با اعتقاد به امامت بلا فصل آن بزرگوار افتخار می کند درباره مولا علی علیه السلام و نسبتش به پیامبر صلی الله علیه و آله نظری بر خلاف نظر خود علی علیه السلام داشته باشد و او را بالاتر از پیامبر بداند؟!

اما نعوذ بالله اعتقاد به الاهیت علی علیه السلام که کفر صریح است، اعتقاد اقلیتی انحرافی و انشعابی است که از نظر فقه شیعه محکوم به کفر و نجاست هستند، ارتباطی به شیعه ندارد.

برای این که معلوم شود چه کسی اهل غلو است خوبست جلد ۷ و ۸ الغدير تورّقی شود تا غلاة شناخته شوند!

شیعیان و دلایل گفتن سلام و صلوات بر معصومین و امامان

ص: ۳۲

پرسش: چرا موقعی که شیعیان، نام امامان خود را می‌برند به جای رضی الله عنهم از سلام الله عليهم یا از صلوات الله عليهم استفاده می‌کنند. در صورتی که بر طبق آیه شریفه إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا؛ خداوند و فرشتگانش به روان پاک پیغمبر درود می‌فرستند، ای اهل ایمان، شما هم بر او درود فرستاده و سلام گوید و تسلیم فرمان او شوید (۱). بنابراین سلام و صلوات مخصوص نبی گرامی صلی الله علیه و آله اسلام است و شیعیان بر خلاف نص صریح قرآن، عمل می‌کنند. آیا این کار هم بدعت و هم غلو نیست؟

پاسخ: شیعیان نیز معتقدند که عملی برخلاف نص قرآن مجید نباید انجام شود. اما مطالب سؤال فوق به دلیل زیر بدعت و غلو نمی‌باشد.

اولاً آیه مورد اشاره فقط سلام و صلوات فرستادن بر رسول الله را امر نموده و هرگز از سلام و صلوات فرستادن بر دیگران ممانعت ننموده است. مثلاً در آیه ۱۵۷ بقره الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ خداوند صلوات را بر بندگان زیادی که شامل این آیه شوند نثار می‌کند، بلکه بر اساس آیه ۴۲ احزاب هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا، این درباره صلوات و در مورد سلام نیز، نه تنها منتفی نیست بلکه آیات قرآن آن را تشویق می‌کند.

وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ (انعام - ۵۴)

ملائکه بر مؤمنان سلام می‌کنند، رعد آیه ۲۴؛ و تحیت مؤمنان در بهشت به یکدیگر سلام است، ابراهیم - ۲۳.

ص: ۳۳

تا اینجا مربوط به عامه اهل ایمان است که درود و سلام بر آنها منعی ندارد. اما در مورد اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله به دلایل زیادی که به برخی از آنها اشاره می شود از فضیلت بیشتری برخوردار است.

خداوند در سوره صافات می فرماید: سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ (۱)

و یا در همین سوره، مرتب بر سایر انبیای عظام سلام می فرستد: سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ (۲)

، سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ (۳)، سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ (۴)

، سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ (۵)

، واضح است که در این آیات، نوح، ابراهیم، موسی و هارون جملگی پیامبران الهی هستند و بر آنها سلام گفته است. اما (یاسین) یکی از نام های حضرت ختمی مرتبت است و سلام بر آل او یعنی سلام بر اهل بیت و اولاد او. بنابراین چون در هیچ جای قرآن بر اولاد سایر پیامبران به جز اولاد حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله سلام نشده است، پس سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ یعنی سلام بر اولاد خاتم الانبیا. مخصوصاً در قرآن مجید و به منظور روشننگری بیشتر امت، پنج نام از دوازده نام مبارک پیغمبر را آورده است که عبارتند از: (نون، یس، محمد، احمد و عبدالله)

از نظر علمای شیعه، مراد از آل یاسین یقیناً آل محمد می باشد. بسیاری از علمای اهل سنت نیز این گونه برداشت نموده اند. مثلاً ابن حجر در صواعق محرقة از ابن عباس و جمعی دیگر از مفسرین نقل می کند که: «مراد از آل یاسین، آل محمد (۶) می باشد». این تفسیر را امام فخر رازی در جلد هفتم تفسیر کبیرش، نقاش از کلبی در باب دوم و نیز سید ابی بکر شهاب الدین علوی در باب اول کتاب «رشفة الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی» بیان کرده است. مهمتر از این مطالب آن چیزی است که امام فخر رازی

۱- صافات ۳۷: ۱۳۰. بنابر قرائتی، «سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ» می باشد.

۲- صافات ۳۷: ۱۸۱.

۳- صافات ۳۷: ۷۹.

۴- صافات ۳۷: ۱۰۹.

۵- صافات ۳۷: ۱۲۰.

۶- فتح الباری، ج ۶۵، ص ۲۶۵؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۶ ص ۴۳۵؛ تنبیه الغافلین، ص ۱۴۶؛ شبهای پیشاور، ص ۱۸۰ «أَنَّ الْمُرَادَ بِذَلِكَ سَلَامٌ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ».

ص: ۳۴

ذکر کرده است «اهل بیت آن حضرت در پنج چیز با آن حضرت برابری می کنند:

۱. در سلام؛ که خدای متعال فرموده است: سلام بر پیغمبر بزرگوار و نیز بر آل یاسین (یعنی سلام بر آل محمد).

۲. در صلوات بر آن حضرت؛ که در تشهد نماز، بر اهل بیت او صلوات فرستاده می شود.

۳. در طهارت؛ که خدای متعال فرموده است: طه. یعنی ای طاهر و آیه تطهیر را نازل کرده است.

۴. در تحریم صدقه؛ که بر پیغمبر و بر اهل پیغمبر صدقه حرام است.

۵. در محبت؛ که خدای متعال فرموده است: بگو اگر شما خدا را دوست می دارید، مرا متابعت کنید تا خدا شما را دوست بدارد. درباره اهل بیت آن حضرت فرموده است:

ای محمد؛ به آن ها (امت) بگو: من از شما بجز دوستی ذوالقربی و اهل بیتم اجر و مزدی نمی خواهم (۱).

بخاری و مسلم در صحیح خود آورده اند که پیغمبر فرمود: «بین من و اهل بیت من در صلوات جدایی نیندازید» به طوری که وقتی آیه شریفه إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا بر پیغمبر نازل گردید از ایشان سؤال شد: یا رسول الله؛ چگونه بر شما صلوات بفرستیم؟ حضرت در پاسخ فرمود:

«اللهم صل على محمد و آل محمد». امام فخر رازی نیز در جلد ششم تفسیر کبیر پاسخ ایشان را چنین نقل می کند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ وَ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ». ابن حجر، دنباله این پرسش را چنین روایت می کند که پیغمبر فرمود: «صلوات بریده و بترا بر من نفرستید (۲)» و ادامه داد که صلوات بترا مثل

۱- بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۷۰ به نقل از ابن حجر در صواعق از قول فخر الدین رازی؛ نظم در السمطين، ص ۲۹۳؛ شبهای پیشاور، ص ۱۸۰ «إِنَّ أَهْلَ بَيْتِهِ يَسَاوُونَهُ فِي خَمْسَةِ أَشْيَاءَ فِي السَّلَامِ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ قَالَ سَلَامٌ عَلَى آلِ يَس وَ فِي الصَّلَاةِ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ فِي الشَّهَادَةِ وَ قَالَ طه أَيْ يَا طَاهِرُ وَ قَالَ: «وَ يُطَهَّرُكُمْ تَطْهِيرًا» وَ فِي تَحْرِيمِ الصَّدَقَةِ وَ فِي الْمَحَبَّةِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى «فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» وَ قَالَ: «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى».

۲- مصباح الفقيه، ج ۲، قسمت ۱، ص ۳۷۰؛ شبهای پیشاور، ص ۱۸۲ «لَا تَصَلُّوا عَلَى الصَّلَاةِ الْبَتْرَا»

ص: ۳۵

«اللهم صل علی محمد» می‌باشد که تکمیل شده آن باید به صورت «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» باشد. حتی سید ابی‌بکر شهاب الدین علوی، از علمای اهل تسنن در باب دوم از کتاب «رشفة الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی»، صلوات بر محمد و آل محمد را در تشهد نماز واجب شمرده است. (۱) شافعی و دیگران بر این عقیده‌اند و در شعر معروف خود به آن اشاره کرده است:

یا اهل بیت رسول الله حبکم فرض من الله فی القرآن أنزله
کفاکم من عظیم القدر أنکم من لم یصل علیکم لا صلاة له

ای اهل بیت رسول الله دوستی شما را خداوند در قرآن واجب نموده است. در بزرگی و مقام شما همین بس که هر کس بر شما (آل محمد) صلوات نفرستد نمازش قبول نمی‌شود.

یادآوری این نکته ضروری است که خود اهل سنت نیز بین علی علیه السلام و سایر خلفا فرق می‌گذارند و نوعاً درباره ایشان کرم الله وجهه یا علیه السلام (نظیر فصول المهمّة) می‌گویند و به نظر می‌رسد که رضی الله عنه را نسبت به ایشان روا نمی‌دانند. زیرا موجب این گمان می‌شود که ایشان با دیگران برابر است و حال آن که خود می‌فهمند که وجداناً این طور نیست.

خوب سلام و صلوات بر ائمه هدی علیهم السلام بدعت است! اما آیا حذف «حَیَّ عَلَى خَیْرِ الْعَمَلِ» در زمان خلیفه دوم سنت نیست؟ آیا تحریم متعه حج و متعه نساء در زمان او سنت نیست؟ آیا خواندن نوافل ماه مبارک رمضان بصورت جماعت سنت نیست؟ در حالی که در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و زمان خلافت ابوبکر و اوایل خلافت خلیفه دوم، «حَیَّ عَلَى خَیْرِ الْعَمَلِ» در اذان گفته می‌شد، متعه حج و متعه نساء مورد عمل واقع می‌شد و نوافل فردی خوانده می‌شد، و او به اجتهاد خود این تغییرات را ایجاد کرد، این‌ها بدعت و خروج از سنت است یا سلام کردن مؤمنان به یکدیگر و سلام آن‌ها بر فرزندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله؟

شیعیان چند گروه‌اند و کدام یک از آنها حق است؟

۱- نسائی، دارقطنی، ابن حجر، بیهقی، ابو اسحق مروزی، سمهودی، دووی در تنقیح - سراج الدین قصیمی نیز بر این نظراند. همه در ص ۲۹ تا ۳۵ باب ۲ - «رشفة الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی». چاپ اعلامیه مصر ۱۳۰۳ هجری.

ص: ۳۶

پرسش: شیعیان به چند دسته تقسیم می‌شوند و کدامیک از آنان بر حق می‌باشند؟

پاسخ: شیعیان واقعی که همان بندگان مطیع خدا و پیروان خاندان رسالت می‌باشند، بیش از یک گروه نیستند. شیعیان، دوازده امامی هستند که امام اول آن‌ها علی ابن ابی طالب علیه السلام است و فرزندانش حسن و حسین ... تا حضرت حجت مهدی صاحب الزمان (عج) - که هم اینک از دیده‌ها پنهان است، امامان بعدی آن‌ها می‌باشند. در طول تاریخ گروه‌های منحرف دیگری به نام تشیع و شیعه ظهور نموده‌اند که غیر از مذهب شیعه دوازده امامی که از طرف پیامبر و امیرالمؤمنین علی علیه السلام منصوب است، سه دسته دیگر خود را پیرو امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌دانند، (فرقه‌های دیگری هم بوده‌اند که منقرض شده‌اند). این سه دسته عبارتند از:

۱. زیدیه؛ که خود را پیرو زید بن علی بن الحسین علیه السلام می‌دانند و مبادی اعتقادی آن‌ها با مذهب اثنی عشری از هر نظر متفاوت است و در یمن و اطراف آن حضور دارند.

البته خود زید بن علی بن الحسین تابع برادر بزرگترش امام محمد باقر علیه السلام بود و هیچگونه ادعایی نداشته است.

۲. اسماعیلیه؛ که خود را پیرو اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام می‌دانند (و در گذشته حکومت فاطمیان را در مصر داشته‌اند و دانشگاه الازهر بنام جامعه الزهرا را تأسیس کرده‌اند که با رفتن آن‌ها تغییر نام گرفته) و اکنون در ایران و مصر حضور دارند. اسماعیل در زمان حیات امام صادق علیه السلام فوت کرد و خود حضرت ایشان را تشیع و بخاک سپرد و در چند محل از حاضرین در مرگ وی استشهاد کرد.

۳. رَفَضَه و غَلَاة؛ که در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام غلو تا حد الاهیت می‌کنند که آن‌ها جزو دسته بندی شیعیان به حساب نمی‌آیند و همانطور که گذشت شیعیان آن‌ها را کافر می‌دانند و امیرالمؤمنین از آن‌ها براءت جسته‌اند.

در مقابل این سه گروه، فرقه دیگری وجود دارد که شیعه امامیه اثنی عشری

ص: ۳۷

(دوازده امامی) نام دارند و شیعه واقعی هستند. این گروه معتقد به ذات واجب الوجود حضرت احدیت - جل و علا - می‌باشند که احد و واحد است، نظیر و شبیه و عدیل ندارد، نه جسم است و نه صورت، نه عرض است و نه جوهر و از جمیع صفات امکانیه مبرا است.

او را خالق اعراض و جواهر می‌دانند و شریکی در خلق موجودات و در افاضه فیوضات برای او قائل نیستند. چون ذات واجب الوجودش هرگز قابل رؤیت نیست و از طرفی نیز خلق محتاج راهنمایی و هدایت اوست، لذا فرستادگان و رسولانی را از جنس بشر برگزیده، و آنان را با دلایل، براهین، معجزات، بینات و دستورهای کافی، به اقتضای احتیاجات هر زمان، برای هدایت بشر فرستاده است. تعداد آنها بسیار می‌باشد؛ اما تمامی آنها تحت اوامر پنج پیغمبر اولو العزم یعنی:

۱. نوح شیخ الانبیا علیه السلام

۲. ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام

۳. موسی کلیم الله علیه السلام

۴. عیسی روح الله علیه السلام

۵. محمد مصطفی خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله؛

هادی و راهنمای بشریت بودند. شیعه معتقد است که دین و شریعت محمد صلی الله علیه و آله تا قیامت باقی است. بنابراین «آنچه که محمد حلال نموده تا روز قیامت حلال و آنچه را حرام نموده تا روز قیامت حرام است و شریعت او تا روز قیامت مستمر و پا بر جا است» (۱).

طبق اعتقاد شیعیان واقعی، خداوند متعال برای جمیع اعمال آدمی، سزا و جزایی معین فرموده که در بهشت و دوزخ به آنها داده می‌شود. به همین جهت معتقد به یوم الجزا است، یعنی در آن روز تمام خلایق از ابتدای آفرینش تا آخرین نفر، دو باره زنده و به صحرای محشر آورده می‌شوند و پس از رسیدگی و محاکمه، به سزا یا جزای اعمال

۱- النص و الاجتهاد، ص ۱؛ وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۲۴ حدیث ۴۷؛ التحفه السنیه، ص ۱۱۳؛ شبهای پیشاور، ص ۱۸۹ «حَلَّالٌ مُحَمِّدٌ حَلَّالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ شَرِيعَتُهُ مُسْتَمَرَّةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

ص: ۳۸

خود می‌رسند.

سند محکم و ثابت شیعیان، همین قرآن کریم است که از زمان رسول الله صلی الله علیه و آله تا کنون دست نخورده و تحریف نشده می‌باشد و شیعیان عامل به دستورات آن هستند. شیعیان به همه احکام واجب مندرج در قرآن از قبیل نماز، روزه، زکاه، حج، جهاد و غیره معتقدند.

همچنین از کلیه معاصی و گناهان کبیره و صغیره نظیر شراب، قمار، زنا، لواط، ربا، قتل نفس و ظلم و ستم و غیر آن‌ها که در قرآن مجید و اخبار اهل بیت منع شده است، باید اجتناب نمایند.

از آنجایی که شیعیان بر این عقیده‌اند که همانگونه که احکام و دستورات الهی آورنده‌ای دارد که حکیم متعال او را برگزیده و معرفی نموده است، باید نگاهدارنده‌ای هم داشته باشد تا بعد از وفات آورنده (پیامبر خدا صلی الله علیه و آله) حافظ، حارس و نگهبان آن دین و شریعت باشد. همانگونه که خداوند این آورنده و پیغمبر را به مردم معرفی نموده است، بایستی وصی خلیفه و نگهدارنده دین را انتخاب و به وسیله آورنده دین (پیغمبر) به امت معرفی نماید. چون تمامی انبیا، اوصیا و جانشینان خود را به امر خدای متعال معرفی نموده‌اند، خاتم الانبیا که افضل و اکمل همه آن‌ها می‌باشد، برای جلوگیری از اختلاف و فساد در بین امتش آن‌ها را به حال خود رها ننموده و بر اساس همین سنت، اوصیای خود را به امر پروردگار معرفی نموده است. تعداد این اوصیا که از جانب خدای متعال معرفی شده‌اند، دوازده نفر به شرح زیر می‌باشند:

۱. اوّل آن‌ها سید الاوصیا علی ابن ابی طالب علیه السلام؛

۲. پس از او فرزندش حسن علیه السلام؛

۳. سپس برادرش الحسین علیه السلام؛

۴. سپس فرزندش علی زین العابدین علیه السلام؛

۵. سپس فرزندش محمد باقر العلوم علیه السلام؛

۶. سپس فرزندش جعفر الصادق علیه السلام؛

۷. سپس فرزندش موسی الکاظم علیه السلام؛

۸. سپس فرزندش علی الرضا علیه السلام؛

ص: ۳۹

۹. سپس فرزندش محمد التقی عليه السلام؛

۱۰. سپس فرزندش علی النقی عليه السلام؛

۱۱. سپس فرزندش حسن العسکری عليه السلام؛

۱۲. سپس فرزندش محمد المهدی عليه السلام و هو حجّة القائم الذی غاب عن الانظار لا عن الأمصار ملأ الله الأرض به قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً.

بر اساس اعتقاد شیعیان، این دوازده امام بر حق از جانب پروردگار و به وسیله پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله معرفی شده‌اند که بنابر اخبار متواتر، امام دوازدهم آن‌ها غیبت اختیار نموده است. در حقیقت خداوند آن وجود مقدس را برای رفع ظلم و جور، و نیز نشر عدالت به عنوان ذخیره و مصلح کل قرار داده است.

این اخبار در احادیث اهل سنت نیز موجود است.

صحيح بخاری و صحيح مسلم در نگاه شيعه

ص: ۴۰

پرسش: نظر شیعیان درباره دو کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم (و سایر صحاح) که بعد از قرآن مجید مرجع معتبر اهل سنت می باشد، چیست؟

پاسخ: بسیاری از علمای اهل سنت، مثل شهاب الدین احمد بن محمد قسطلانی در «ارشاد الساری»، علامه ابوالفضل جعفر بن ثعلب شافعی در کتاب «الامتاع فی احکام السماع»، شیخ عبد القادر بن محمد قرشی حنفی در «جواهر المزیئه فی طبقات الحنفیه» و شیخ الاسلام ابو زکریای نووی در شرح صحیح و ابن القیم در «زاد المعاد فی هدی خیر العباد» و ... صریحاً به برخی از احادیث صحیحین انتقاد داشته و اعتراف دارند که بسیاری از احادیث ضعیف غیر صحیح در صحیحین موجود است؛ بعضی از روایات غیر صحیح، خنده آور و بعضاً کفرآمیز در آنها وجود دارد. از جمله، اخبار کفرآمیزی درباره اعتقاد به جسمانیت و رؤیت جسمانی پروردگار در دنیا و آخرت وجود دارد. به طور مثال در باب فضل السجود من کتاب الأذان از جلد اول، باب الصراط من کتاب الرقاق از جلد چهارم و صفحه ۸۶ جلد اول صحیح بخاری، مطالبی در باب «إثبات رؤية المؤمنين ربهم فی الآخرة» وجود دارد که دو نمونه آن در زیر آورده می شود.

«همانا شعله های آتش پیوسته زیاد می گردد و آرام نمی گیرد تا آن که خداوند پای خود را بر روی آتش نهاده و امر می کند که تا این زمان کافی است (۱)». همچنین ابو هریره روایت نموده که عده ای از مردم از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدند: «آیا پروردگار خود را در روز قیامت می بینیم؟ ایشان فرمود: آری خواهید دید، مگر در یک روز صاف و آفتابی، در هنگام ظهر از مشاهده خورشید ضرری به شما می رسد؟ عرض کردند: خیر، پس فرمود:

آیا دیدن تمامی قرص ماه در شبهای بدون ابر به شما ضرری می رساند؟ عرض کردند خیر. ایشان در ادامه فرمود: لذا رؤیت پروردگار در قیامت به شما ضرری نخواهد رساند،

۱- دفع شبه التشبيه ص ۱۷؛ شبهای پیشاور، ص ۱۹۵ «قال أبو هريرة: «أنَّ النَّارَ تَزْفِرُ وَتَتَغَيَّظُ تَغَيَّظًا شَدِيدًا فَلَا تَسْكُنُ حَتَّى يَضَعَ قَدَمَهُ فِيهَا فَتَقُولُ قَطْ قَطْ أَيْ حَسْبِي حَسْبِي».

ص: ۴۱

همانطوری که از دیدار یکی از آن دو به شما ضرری نمی‌رسد. چون روز قیامت فرا رسد، از جانب خداوند اعلام می‌شود که هرگروهی معبود خود را تبعیت کند. پس افرادی که غیر از خالق یگانه (بت‌ها) را پرستش کرده‌اند، همگی در آتش پرتاب می‌شوند.

به‌طوریکه به جز افرادی که خداوند یگانه را پرستش کرده‌اند فرد دیگری، خوب یا بد، در خارج جهنم باقی نماند. در آن حال، خالق عالمیان به صورت خاصی که بشر می‌تواند او را ببیند می‌آید، و می‌فرماید: من خالق شما هستم. مؤمنین می‌گویند: اگر تو خدا باشی، پناه به خدا می‌بریم! ما گروهی نیستیم که غیر از خالق یکتا را عبادت کرده باشیم. خداوند در جواب می‌گوید: آیا بین شما و خداوند نشانه‌ای است که با آن نشانه، خدا را ببینید و بشناسید؟ جواب دهند: آری، پس خداوند ساق پای خود را باز می‌کند (یعنی پای خود را عریان نشان دهد) آنگاه مؤمنین سر خود را بالا نموده و خداوند را در همان صورتی که نخستین بار دیده‌اند می‌بینند. پس می‌فرماید: من خدای شما هستم. آن‌ها هم اقرار کنند که تو خدای ما هستی (۱). اصلاً در این کتاب بابی (فصلی) تحت عنوان «اثبات رؤیت خدای متعال» وجود دارد. در صورتی که قرآن مجید، رؤیت پروردگار را صریحاً نفی نموده و در قرآن مجید می‌فرماید: لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ؛ «هیچ چشمی او را درک نمی‌کند و او همه دیدگان را مشاهده می‌کند.

او لطیف و نامرئی و به همه چیز آگاه است (۲). وقتی حضرت موسی علیه السلام بر حسب فشار بنی اسرائیل به هنگام مناجات، تقاضای رؤیت پروردگار را نمود رَبِّ ارْنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ؛

۱- مسند احمد، ج ۲، ص ۲۷۵؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۹۵؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۱۲؛ شبهای پیشاور، ص ۱۹۵ «هل نرى ربنا يوم القيامة؟ قال: نعم، هل تضارون في رؤية الشمس بالظهرة صحوا ليس معها سحاب، قالوا: لا يا رسول الله و هل تضارون في الرؤية القمر ليلة البدر صحوا ليس فيها سحاب؟ قالوا لا يا رسول الله، قال: ما تضارون في رؤية الله يوم القيامة إلا كما تضارون في رؤية أحدهما إذا كان يوم القيامة إذن مؤذن ليتبع كل أمه ما كانت تعبد فلا يبقى أحد كان يعبد غير الله من الأصنام و النصاب إلا يتساقطون في النار حتى إذا لم يبق إلا من كان يعبد الله من بر و فاجر آتاهم رب العالمين في أدنى صورة من التي رأوه فيها و يقول أنا ربكم فيقولون نعوذ بالله منك لا نشرك بالله شيئاً فيقول هل بينكم و بينه آية فتعرفونه بها؟! فيقولون: نعم، فيكشف الله عن ساق ثم يرفعون رؤوسهم و قد تحول في صورة التي رأوه فيها أول مرة فقال: أنا ربكم فيقولون أنت ربنا».

۲- انعام ۶: ۱۰۳.

ص: ۴۲

خدایا خود را به من آشکار نما تا تو را مشاهده نمایم، خداوند در پاسخ موسی گفت: قَالَ لَنْ تَرَانِي؛ «هرگز تا ابد مرا نخواهی دید». (۱) اما عده‌ای استناد به این پاسخ امام علی علیه السلام: «خدایی را که نیستم عبادت نمی‌کنم» (۲) به سؤال مرد یهودی که از ایشان پرسید: آیا در وقت عبادت خدا را می‌بینی؟ اشاره می‌کنند و نتیجه می‌گیرند که حق تعالی دیدنی است. شیخ صدوق در کتاب «توحید» خود و شیخ کلینی در «اصول کافی» باب ابطال الرؤیه این خبر را به طور کامل چنین نقل می‌کنند: «عالم یهودی از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کرد: آیا در وقت عبادت خدا را می‌بینی؟ حضرت فرمود: خدایی را که نیستم عبادت نمی‌کنم. سؤال کرد چگونه او را می‌بینی؟ فرمود: ذات باری تعالی را با چشم سر نمی‌بینم، بلکه او را با چشم قلب به نور حقیقت و ایمان می‌بینم (۳)». بسیاری از علمای سنی، همانند قاضی بیضاوی و جارالله زمخشری رؤیت جسمانی خدای تعالی را محال عقلی دانسته‌اند. از آنجایی که فقط اجسام عنصری با چشم سر قابل رؤیت می‌باشند، لذا اعتقاد به رؤیت خداوند، چه در دنیا و چه در آخرت، قطعاً به معنای آن است که خدا را محاط خود در جهت خاص قرار داده و برای ذات او قائل به جسمانیت شویم.

بنابراین، خرافات بسیاری که در صحیحین وجود دارد اعتبار آن‌ها را مخدوش می‌کند. مثلاً امام بخاری در کتاب غسل خود، مسلم در باب فضائل موسی علیه السلام و امام احمد حنبل در جزء دوم مسند خود از ابوهریره چنین نقل نموده‌اند: قوم بنی‌اسرائیل همگی با هم و بدون ستر عورت به آب رفته، خود را شستشو داده و به عورت‌های یکدیگر نگاه می‌کردند. چون این کار برای آن‌ها رسم و عادت شده بود، زشتی و قباحت آن از بین

۱- اعراف ۷: ۱۴۳.

۲- تفسیر صافی، ص ۸۴؛ شرح الاسماء الحسنی، ج ۱ صص ۶۴ و ۱۸۹، ج ۲ ص ۲۴؛ اللمعة البيضاء، ص ۱۶۹؛ شبهای پیشاور، ص ۱۹۷ «لَمْ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ».

۳- بحار الانوار، ج ۴، ص ۴۴ و ج ۴۱، ص ۱۶؛ اضواء الصحیحین، ص ۱۵۱؛ شبهای پیشاور، ص ۱۹۷ «جَاءَ حَبْرٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ حِينَ عَبَدْتَهُ؟ قَالَ: فَقَالَ وَيْلَكَ! مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ. قَالَ: وَكَيْفَ رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: وَيْلَكَ لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ فِي مُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَلَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ».

ص: ۴۳

رفته بود. فقط حضرت موسی علیه السلام به تنهایی به آب می‌رفت تا کسی عورت او را نبیند. بنی‌اسرائیل این کار او را دلیل بر نقص وی پنداشته و تصور می‌کردند که مثلاً ایشان فتق دارد و نمی‌خواهد کسی از آن مطلع شود. روزی که حضرت موسی علیه السلام جهت غسل به داخل آب رفته بود، لباس‌ها را در آورده و بالای سنگی گذاشت، سنگ با لباس موسی فرار نمود، موسی علیه السلام به دنبال او می‌رفت و می‌گفت: ای سنگ، لباس‌هایم را کجا می‌بری؟ سنگ آن قدر با لباس موسی رفت و موسی علیه السلام همچنان لخت و بدون ستر عورت او را تعقیب کرد، تا آن‌که بنی‌اسرائیل توانستند به عورت حضرت موسی علیه السلام نظر افکنند، و بالاخره دریافتند که موسی عیب و نقصی (فتق) ندارد. پس از آن، سنگ از حرکت باز ایستاد، موسی علیه السلام لباس‌هایش را گرفت و چنان بر سنگ تازیانه زد که سنگ شش یا هفت بار ناله کرد! (۱)». نسبت دادن چنین عملی به هر یک از ما چقدر زشت و سخیف است؟ چه رسد به این‌که آنرا به پیغمبر اولوالعزمی نسبت دهند. آیا می‌توان باور نمود که سنگ به حرکت در آید و لباس‌ها را برد و در واکنش به تازیانه زدن ناله هم بکند؟! در پاسخ این سؤال عده‌ای حرکت سنگ را مثل سایر معجزات، از قبیل اژدها شدن عصای موسی می‌دانند، و از این موضوع غافلند که صدور معجزات و خرق عادات بدان جهت است که خصم را در مقابل صدور آن عمل عاجز و حق را ظاهر نماید. در صورتی که این عمل سنگ، فقط فصاحت را آشکار نموده و اصلاً احقاق حقی در کار نبوده است.

خبر دیگری از ابوهریره در جلد اول و جلد دوم صحیح بخاری و نیز در جلد دوم صحیح مسلم بدین گونه نقل شده است: «وقتی ملک الموت به خدمت موسی علیه السلام رسید، به محض این‌که از او خواست تا دعوت پروردگار را اجابت کند، حضرت موسی علیه السلام چنان سیلی به چشم ملک الموت زد که چشمش کور شد. پس ملک الموت به سوی پروردگار

۱- مسند احمد، ج ۲، ص ۳۱۵؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۲۹؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۸۳؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۸؛ شبهای پیشاور، ص ۱۹۹ «ففرّ الحجر بثوبه فجمع موسی بأثره يقول ثوبی حجر ثوبی حجر حتّی نظر بنوا اسرائیل إلی سواهُ موسی فقالوا واللّه ما بموسی من بأس فقام الحجر بعد حتّی نظر إلیه فأخذ موسی ثوبه فطفق بالحجر ضرباً فواللّه انّ بالحجر ندباً ستّه أو سبعه...!».

ص: ۴۴

برگشت و گفت: مرا به سوی بنده‌ای فرستادی که اراده مردن ندارد و چشم مرا کور نمود. آنگاه خداوند چشم ملک الموت را سالم نمود و به او فرمود: به سوی بنده‌ام برگرد و بگو: اگر طالب زندگی دنیا هستی، دست خود را بر پشت گاوی بگذار، هر چه مو به دست آمد به همان مقدار بر سالهای زندگانی تو اضافه خواهد شد (۱). سپس امام احمد حنبل و محمد بن جریر طبری چنین نتیجه‌گیری می‌کنند که تا آن هنگام ملک الموت به صورت علنی و آشکار برای قبض روح می‌آمد، ولی بعد از آن واقعه مجبور شد که پنهانی و مخفیانه برای قبض روح بیاید (شاید از ترس آن که هر دو چشمش کور نشود!).

مثالی دیگر؛ بخاری در جلد دوم صحیح خود باب «اللهو بالمحراب» و نیز مسلم در جلد اول صحیح خود باب «الرخصة فی اللعب الذی ...» از ابوهریره نقل می‌کنند: «در یک روز عید، جمعی از سیاحان سودانی در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله جمع شده بودند و با اسباب لهو و لعب، مردم را سرگرم می‌کردند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به عایشه فرمود: آیا می‌خواهی تماشا کنی؟ عایشه پاسخ داد آری یا رسول الله. سپس حضرت، عایشه را طوری بر پشت خود سوار نمود که سرش را از روی شانه آن حضرت کشیده و صورت خود را به صورت مبارکش گذارد. حضرت آن‌ها را مرتباً ترغیب می‌نمود تا بهتر و خوبتر بازی کنند و عایشه لذت برد! تا آن که عایشه خسته شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله او را بر زمین گذاشت!». آیا چنین اخباری، جعل و بهتان به پیامبران الهی نیست؟!.

به دلیل وجود اخبار مشابهی که در صحیحین آمده است، اخبار آن‌ها باید مورد بررسی و تأمل قرار گیرد. چون در تاریخ، افراد زیادی مثل ابوهریره (۲) بوده‌اند که با دریافت پول از دربار معاویه، حدیث جعل می‌کرده‌اند. لذا این گونه احادیث، در میان

۱- مسند احمد، ج ۲، ص ۳۱۵؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۳۱۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۱، ص ۱۷۸؛ ابوهریره، ص ۷۰؛ شبهای پیشاور، ص ۲۰۱ «جاء ملک الموت إلى موسى عليه السلام فقال له: أجب ربك، قال أبو هريرة: فطم موسى عين ملك الموت ففقأها! فرجع الملك إلى الله تعالى فقال: إنك أرسلتني إلى عبد لك لا يريد الموت، فقأ عيني. قال: فرد الله إليه عينه و قال: ارجع إلى عبدی فقل: الحياء تريد فإن كنت تريد الحياء فضع يدك على متن ثور فما توراة بيدك من شعرة فإنك تعيش بها سنة».

۲- پیشتر گفته شد که عمر بن الخطاب او را به جرم جعل حدیث دروغ تازیانه زد.

ص: ۴۵

صحیحین زیاد به چشم می خورد.

در کتاب «صحیح بخاری» خوارج نهروان ثقه (۱) شمرده شده اند. مثلاً عمران بن حطان را که از سران خوارج بوده و در مدح ابن ملجم مرادی شعر سروده، ثقه دانسته است. یاران حجاج بن یوسف از جمله اسماعیل بن اوسط البجلی را که قاتل سعید بن جبیر بوده، ثقه دانسته است. عمر بن سعد که قاتل امام حسین علیه السلام بوده را نیز ثقه دانسته است. بخاری روایت از امام صادق علیه السلام را ترک کرده، حال آن که شافعی و دیگران ایشان (امام صادق علیه السلام) را ثقه دانسته اند. (۲)

طلب حاجت از امامان (و از غیر خدا) و نذر برای شرک نیست؟

- ۱- حدیث در تعریف شیعه، از نظر اعتبار به چهار بخش عمده تقسیم می شود: ۱. صحیح ۲. حسن ۳. موثق یا ثقه ۴. ضعیف. ثقه یا موثق مورد اطمینان، آن حدیثی است که اسامی واسطه ها ذکر شده ولی در میان آنها اشخاص غیر شیعه دوازده امامی نیز هستند، به شرط این که به راستی و درستی شناخته شده باشند.
- ۲- الغدیر، ج ۵، ص ۲۹۶.

ص: ۴۶

پرسش: در کتب ادعیه شیعیان، زیاد دیده می شود که از امامان خود طلب حاجت می کنند. آیا از غیر خدا طلب حاجت کردن، دلالت بر شرک شیعیان ندارد؟

حتی فقیران شیعه در معابر عمومی یا علی، یا حسین، یا ابوالفضل، یا امام رضا می گویند و کمتر کسی از آن ها از کلمه یا الله استفاده می کند که همگی آن ها از مظاهر شرک است (چون به غیر خدا توجه می کنند). یا نذورات خود را همواره نذر امام و امامزاده می کنند که نذر برای مخلوق و غیر خدا، شرک است.

پاسخ: قبل از پاسخ به این سؤال ابتدا باید تعریف روشن و دقیقی برای شرک، ارائه نمود.

۱. شرک جلی و آشکار، آن است که انسان در ذات یا صفات یا عبادات و افعال برای خداوند متعال شریک قرار دهد.

شرک در ذات: یعنی در الوهیت، ذات و وحدانیت خدای تعالی شریک قرار دهد. مثل نصاری که قائل به پدر، پسر و روح القدس می باشند. هر کدام از این سه، دارای یک ویژگی می باشند که دو تای دیگر ندارد و تا این سه با هم جمع نشوند ذات خداوندی بارز نگردد.

شرک در صفات: آن است که صفات خداوند متعال از قبیل علم، حکمت، قدرت، حیات ... را زاید بر ذات باری تعالی بدانند و این صفات را عین ذات او ندانند. اشاعره این گونه می باشند.

شرک در افعال: آن است که خداوند را در معنی و حقیقت، بالذات ندانند. یعنی فردی یا افرادی از مخلوقات را مؤثر (کم یا زیاد، مستقیم یا غیر مستقیم) در افعال و تدابیر الهی بدانند. یا آن که امور بعد از خلقت را واگذار شده به خلق بدانند. یهودیان این گونه می باشند، زیرا آن ها معتقدند که خداوند وقتی خلاق را خلق نمود، از تدبیر امور بازماند

ص: ۴۷

و به ناچار، کار را به خلق واگذار نموده و خود به کناری رفت. غلات نیز بدین جهت که عقیده دارند خداوند امور را به امامان تفویض نموده تا آنها خلق کنند و روزی دهند، این گونه می‌باشند. به همین جهت آنها را مفوضه نیز می‌گویند.

شرک در عبادت: آن است که در موقع عبادت توجه، حضور قلب و نیت خود را به غیر خدا متمایل سازد. بنابراین هر عبادتی که نیت آن برای خلق باشد شرک است.

چون برای خدا شریک قرار می‌دهد و او را در مقام عبادت پرستش می‌کند.

۲. شرک خفی: شرک در اعمال، عبادات و طاعات است و تفاوت آن با شرک در عبادت، بسیار ظریف است. شرک در اسباب نمونه بارز شرک خفی است.

شرک در اسباب: و آن زمانی است که چشم امید و خوف به خلق و اسباب داشته باشیم. مثلاً یک کارمند، مستقلاً و منحصراً به اداره، کارفرما یا صاحب کارش توجه داشته باشد.

اما پاسخ به سؤال درباره شرک شیعیان:

حاجت خواستن از امامان:

اگر صرف حاجت خواستن و تقاضا نمودن از مخلوق، شرک باشد پس تمام خلائق مشرکند و اصلاً نمی‌توان موحدی پیدا نمود. واضح است که روابط اجتماعی جوامع انسانی بر پایه نیاز به یکدیگر بنا شده و کمک خواستن از دیگران در دنیا متداول است. به طوری که به سوی یکدیگر رفته و بدون این که نامی از خدای متعال برده شود تقاضای کمک از دیگری می‌نمایند. مثلاً:

مریضی به مطب پزشکی می‌رود و از او درخواست مداوا و معالجه می‌کند.

غریق در آب فریاد می‌زند که از غرق شدن نجاتش دهند.

مظلومی به دادگاه می‌رود و از قاضی تقاضای دادرسی می‌کند.

طلبه و دانشجویی نزد استاد رفته و تقاضای آموزش و یادگیری می‌کند.

کسی که اموالش به سرقت رفته به کلانتری می‌رود و تقاضای پیدا کردن اموال مسروقه را دارد.

کسی به نانوائی می‌رود و تقاضای چند قرص نان می‌کند.

ص: ۴۸

آیا می‌توان همگی این افراد را به دلیل این که در محاورات خویش، نامی از خدای متعال نمی‌برند مشرک دانست؟ یقیناً پاسخ منفی است. حتی بالاتر از همه این‌ها، انبیا نیز از خلا-یق، تقاضای کمک و یاری می‌طلبیده‌اند. در سوره نمل توجه و دقت شود که حضرت سلیمان به حضار مجلس گفت: قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوا أَئِيَّكُمْ يَأْتِينِي بَعْرُشَهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ قَالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي؛ کدامیک از شما تخت بلقیس را قبل از این که او نزد من آید و تسلیم امر من شود به اینجا خواهید آورد؟ از آن میان عفریت جن گفت:

من در آوردن تخت او به اندازه‌ای قادر و امینم که قبل از آن که تو از جایگاه قضاوت خود برخیزی آن را به حضورت می‌آورم. کس دیگری که به بعضی از علوم کتاب الهی دانا بود (آصف بن برخیا) گفت: من پیش از آن که چشم بر هم زنی تخت او را به اینجا می‌آورم. چون سلیمان سریر را نزد خود مشاهده کرد گفت: این توانایی از فضل خدای من است (۱). بدیهی است که تخت بلقیس با آن عظمت را از راه دور آوردن، آن هم در یک چشم بر هم زدن کار مخلوق عاجز نیست.

بنابراین از تقاضا و استمداد طلبیدن سلیمان، جهت انتقال تخت بلقیس می‌توان دریافت که صرف کمک خواستن و تقاضا نمودن شرک نیست، زیرا شرک یک امر قلبی است. از طرف دیگر خلفای اول و دوم، مخصوصاً به هنگام قضاوت و داوری بین مردم - که خود از آن عاجز بودند - به امیرالمؤمنین علیه السلام مراجعه نموده و استمداد می‌طلبیدند.

نمونه‌های این استمداد در «مناقب» و «جلوه‌هایی از عدالت مولود کعبه» بسیار است. در زیر فقط به بیان یک مورد از مواردی که خلیفه دوم - عمر بن الخطاب - به اهل بیت و عترت پیغمبر علیهم السلام توسل نموده تا به نتیجه برسد بسنده می‌شود.

ابن حجر مکی در «صواعق محرقه» نقل می‌کند:

ص: ۴۹

در سال ۱۷ هجری مردم به دفعات زیادی برای استسقا (دعای باران) می رفتند و نتیجه نمی گرفتند تا این که عمر - خلیفه دوم - گفت: فردا به وسیله کسی که دعایش مستجاب می گردد طلب آب خواهم کرد. خلیفه خود نزد عباس عموی پیغمبر رفت و گفت: با ما بیرون بیا تا به وسیله تو از خداوند متعال طلب آب نمایم. عباس گفت: باید صبر نمود تا وسیله آن مهیا شود. آنگاه به بنی هاشم خبر داد که لباس پاک پوشیده و بوی خوش نیز استعمال کنند. سپس امام علی علیه السلام در جلو و امام حسن علیه السلام در سمت راست و امام حسین علیه السلام در سمت چپ و بنی هاشم در پشت سر آنها حرکت کردند. جناب عباس به عمر گفت: کس دیگری را با ما نفرست. آنها رفتند تا به مصلی رسیدند و جناب عباس دست به دعا برداشت. جابر نقل می کند که هنوز دعا تمام نشده بود که ابرها به حرکت در آمد و باران باریدن گرفت. امام بخاری نیز در صحیح خود از عمر چنین نقل می کند:

«پروردگارا! ما به واسطه عموی پیغمبرمان به تو متوسل شدیم تا باران به ما عطا کنی. پس خداوند به آنها باران عطا کرد (۱)». ابن ابی الحدید نیز در جلد دوم شرح نهج البلاغه خود نقل می کند: خلیفه با عموی پیغمبر جهت استسقا بیرون رفتند. خلیفه عمر در محل استسقا گفت: «پروردگارا! ما به واسطه عموی پیغمبرت و البته اجدادش و بزرگان آنها به سوی تو متوسل شدیم. پس مقام پیغمبرت را در عموی او حفظ فرما؛ چون او ما را دلالت نموده که از درگاه با عظمت تو طلب شفاعت و استغفار نمایم (۲)».

۲. نذر امامان

در اکثر کتب فقهی شیعیان، فصلی به نام «باب نذر» وجود دارد و تمام رساله های مراجع تقلید و فتاوی آنها بر این اصل استوار است که نذر، نوعی عبادت است و مانند بقیه عبادات باید برای خدا باشد. دو شرط «نیت قربه الی الله» و «صیغه نذر» را نیز لازمه آن دانسته اند. اگر یکی از آن دو شرط نباشد، نذر محقق نمی شود و این دو شرط مکمل

۱- رفع المناره، ص ۹۱؛ شبهای پیشاور، ص ۲۲۹ «اللَّهُمَّ إِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا فَاسْقِنَا فَيْسِقُونَ».

۲- الفایق فی غریب الحدیث، ج ۳، ص ۱۱۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۶، ص ۳۶۳؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۰؛ شبهای پیشاور، ص ۲۲۹ «اللَّهُمَّ إِنَّا نَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّكَ وَ قَفِيَّةِ آبَائِهِ وَ كِبَرِ رَجَالِهِ ... فَاحْفَظِ اللَّهُمَّ نَبِيَّكَ فِي عَمِّهِ فَقَدْ دَلُّونا بِهِ إِلَيْكَ مُسْتَشْفِعِينَ وَ مُسْتَغْفِرِينَ».

ص: ۵۰

یکدیگرند. نیت نذر مانند بقیه عبادات باید برای خاطر خدا و رضایت او باشد. این نکات در تمام رساله‌های عملیه فقهای شیعه به وضوح آمده است. بنابراین در ادای نذر، نیت برای غیر خدا حتی نیت پیغمبر و امامان و آل محمد متصور نبوده و باطل کننده نذر است.

از آنجایی که تمام شیعیان بر این اعتقادند که اگر کسی «آل محمد» را خدای خود یا آن‌ها را شریک در ذات و صفات و افعال خدا بداند، قطعاً مشرک است پس نیت آن‌ها نمی‌تواند برای غیر خدا باشد.

اما شرط دوم که صیغه نذر باشد متمم شرط دوم و تثبیت کننده شرط اول است.

بدین معنا که نذر کننده باید در موقع نذر صیغه بخواند و چنانچه نام خدا در آن صیغه نباشد صیغه نذر جاری نمی‌شود. مثلاً کسی که روزه نذر می‌کند باید بگوید: «برای خدا روزه می‌گیرم».

بنابراین شیعیان معتقدند که هم نیت نذر و هم صیغه نذر هر دو تأکید بر انجام نذر برای خدا دارند و باید برای رضای خدا باشد، ولی نذر کننده در مصرف نذر خود مختار است. مثلاً نذر می‌کند که گوسفندی را برای خدا در حرم فلان امام یا امامزاده بکشد. حال می‌تواند آن را به فقرا بدهد یا اطعام کند و یا به هیئت و عزاداران آن امام و امام زاده بدهد.

یا مثلاً نذر می‌کند تا پول یا لباسی را به اهالی یا فقرا یا عالم یا سیدی از اولاد رسول‌الله بدهد. چون هم نیت و هم صیغه نذر هر دو تأکید بر انجام نذر برای خدا دارند، لذا هیچ اشکالی بر آن وارد نیست. حال اگر بعضی افراد از این اصل عدول نمایند، نمی‌توان عمل آن‌ها را به کل شیعیان تعمیم داد و اصول مسلم شیعه را خدشه دار نمود.

۳. اگر از شیعیان عبارات و اصطلاحاتی چو «یا علی ادر کنی»، «یا حسین ادر کنی» و «یا مهدی ادر کنی» شنیده می‌شود، معنای آن «یا علی الله ادر کنی»، «یا حسین الله ادر کنی» و «یا مهدی الله ادر کنی» نیست، بلکه چون دنیا دار اسباب است (۱) و شیعیان آن خاندان جلیل القدر را وسیله و اسباب نجات می‌دانند، لذا به وسیله آن‌ها به خدای متعال توجه می‌جویند.

۱- الصحيح من السیره، ج ۴، ص ۸۷؛ تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۴۰؛ شبهای پیشاور، ص ۲۱۸ «أبی الله أن یجری الأمور إلّا بأسبابها».

ص: ۵۱

به هر حال توجه مستقل ما در طلب حوایج و دفع مشکلات نسبت به ذات یگانه پروردگار همچنان محفوظ است. همانطور که در قرآن مجید آمده است یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ؛ ای اهل ایمان تقوای خدا را پیشه کنید و با «وسيله» به درگاه با عظمت پروردگار بروید (۱).

از آنجایی که شیعیان، آل محمد سلام الله علیهم اجمعین را عباد الله الصالحین و واسطه فیض از مبدأ فیاض می دانند، بنابراین توسل به آنها را بر حسب دستور رسول گرامی اسلام لازم می دانند. برای صحت این ادعا نیز می توان به علمای اهل سنت، نظیر ابن ابی الحدید معتزلی استناد نمود. او در جلد چهارم شرح نهج البلاغه خود، خطبه حضرت زهرا علیها السلام درباره غصب فدک در حضور مهاجر و انصار را چنین نقل می کند: «خدایی را حمد می کنم که از پرتو نور عظمتش اهل آسمانها و زمین بندگی می کنند و هدف تمام وسایل، ذات اقدس اوست و ما در میان خلق «وسيله» هستیم (۲)».

«حدیث ثقلین» دلیل محکم و مطمئن دیگری مبنی بر جواز توسل و تمسک به آل محمد و اهل بیت رسالت است که حتی جماعت اهل سنت، مثل ابن حجر مکی در صواعق محرقه صحت آن را تأیید می کنند. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در این حدیث می فرماید: «به درستی که در میان شما دو چیز گرانبها می گذارم. یکی از آنها کتاب خدا (قرآن مجید) و دیگری اهل بیت من است. پس هر کس که به آنها توسل و تمسک جوید، قطعاً نجات خواهد یافت. هر کس از آن دوری نماید به تحقیق هلاک خواهد شد، و پس از من، هر کس که توسل و تمسک به آنها جوید هرگز گمراه نخواهد شد (۳)».

۱- مائده ۵: ۳۵.

۲- سقیفه و فدک، ص ۱۰۰؛ صحیفه الزهرا علیها السلام، ص ۲۷۰؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۱؛ شبهای پیشاور، ص ۲۱۹ «و احمدا الله الذی لعظمته و نوره یتغی من فی السموات و الأرض إلیه الوسيله و نحن وسیلته فی خلقه...».

۳- المعیار و الموازنه، ص ۳۲۲؛ سنن الکبری، ج ۵، ص ۱۳۰؛ جامع الصغیر، ج ۲، صص ۱۵۶ و ۱۵۷؛ فتح الباری، ج ۱۱، ص ۳۳۳ و ۴۰۸؛ شبهای پیشاور، ص ۲۲۵ «إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ، مَنْ تَوَسَّلَ بِهَمَا فَقَدْ نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُمَا فَقَدْ هَلَكَ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا بعدی».

ص: ۵۲

«حدیث سفینه» سند محکم دیگر شیعیان در توسل به اهل بیت و آل محمد است که بیش از صد نفر از بزرگان اهل سنت، از جمله مسلم بن حجاج، احمد بن حنبل، جلال الدین سیوطی، فخر رازی، ثعلبی و محمد بن شافعی در کتب خود ثبت نموده‌اند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «به درستی که مثل اهل بیت من در میان شما به سان کشتی نوح است.

هر کس که بر آن کشتی سوار شد نجات یافت و آنان که از سوار شدن امتناع کردند هلاک گشتند (۱)». امام محمد بن ادریس شافعی آن را به شعر در آورده است و می‌توان آن را در کتاب علامه فاضل عجللی به نام «ذخیره المال» یافت.

بنابراین با بررسی موارد فوق می‌توان دریافت که شیعیان بنابر دستور پیامبر خود به خاندان ایشان توسل می‌جویند.

هم چنین با دقت و توجه به دعای شیعیان درباره چگونگی توسل نمودن به معصومین، به وضوح مشاهده می‌گردد که ائمه معصومین را یکی یکی مخاطب قرار داده و به آن‌ها گفته می‌شود «يَا حُجَّهَ اللَّهِ عَلَي خَلْقِهِ يَا سَيِّدَنَا وَمَوْلَانَا إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَاسْتَشْفَعْنَا وَتَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَقَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَي حَاجَاتِنَا يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ» و سپس آن‌ها را نام می‌برند و می‌گویند «ای سید و مولای ما»، به وسیله شما به سوی خدای متعال توسل می‌جوئیم و طلب شفاعت می‌کنیم. ای کسی که نزد خدای بزرگ آبرومند هستید...» تا آخر که عموم خاندان رسالت را مخاطب قرار می‌دهند. در خطاب به آن‌ها گفته می‌شود «ای حجت خدا بر خلق». ملاحظه می‌شود که در همه جا نام مبارک پروردگار است و در هیچ جا برای او شریکی قرار داده نشده است. (۲)

از طرف دیگر رفع کامل شبهه به اصل شفاعت باز می‌گردد. خلاصه بحث این که با توجه به آیه مذکور (مائده ۳۵) اصل مسأله وسیله یا شفاعت در آیات دیگر قرآن پذیرفته

۱- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۸؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۹۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۳؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۲، ص ۴۴۳؛ شبهای پیشاور، ص ۲۲۷ «إِنَّمَا مِثْلُ أَهْلِ بَيْتِي فَيَكُمُ كَمِثْلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مِنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ».

۲- به دعای توسل در مفاتیح الجنان مراجعه شود.

ص: ۵۳

شده، مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ، (۱) مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ، (۲) يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ، (۳) وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى (۴)

منتهی مطلب این است که آیات شفاعت (مانند آیات علم غیب) ابتدا شفاعت را به خود خداوند نسبت می دهند. در دسته بعد برای غیر خدا اثبات می کند و آن را مقید به اذن و مشیت خود می کند، یعنی هیچ موجودی استقلال در شفاعت ندارد. ولی شفاعت کننده و شفاعت شونده و اصل شفاعت شرایطی دارد که مورد رضایت و اذن خداوند باشد (وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى انبیاء ۲۸) (۵)، در روایات اهل سنت نیز شفاعت مورد تأیید قرار گرفته شرح نووی، صحیح بخاری ج ۴، کتاب توحید باب ۲۴ ص ۳۹۲ (۶)، آنگاه که اصل شفاعت ثابت می شود، حق شفاعت پیامبران و ائمه معصومین از احادیث زیادی از جمله حدیث مذکور سفینه ثابت می شود که در کتب فریقین آمده است «ان تمسکتُم به لن تضلوا بعدی». (۷)

علاوه بر ائمه، دسته های دیگری حق شفاعت دارند از جمله ۱- فرشتگان

۱- بقره: ۲۵۵

۲- یونس: ۳

۳- طه: ۱۰۹

۴- انبیاء: ۲۸

۵- برای تفصیل بیشتر رجوع شود به المیزان ج ۱، ص ۱۵۸. تفسیر موضوعی قرآن آیه الله جوادی آملی، ج ۵، ص ۱۱۷.

۶- نووی در شرح صحیح مسلم به نقل از قاضی عیاض: مذهب اهل سنت بر جواز شفاعت است عقلاً و بروجوب شفاعت است نقلاً، زیرا هم آیات تصریح دارد و هم اخبار صحیح ... تنها خوارج و گروهی از معتزله شفاعت را نپذیرفته اند و شفاعت پنج قسم است

۱- شفاعت پیامبر برای سرعت در حساب.

۲- شفاعت پیامبر برای ادخال به بهشت.

۳- شفاعت برای نجات از آتش

۴- شفاعت برای اهل آتش.

۵- شفاعت برای ترفیع درجه اهل بهشت. ر. ک. بحار الانوار ج ۸ ص ۶۱.

۷- صواعق محرقه ۸۹ و ۹۰، از امام احمد بن حنبل و طبرانی و مسلم نقل قول نموده که ان لحديث التمسك بالثقلين طرقاً كثيرة وردت عن نيف وعشرين صحابياً بیش از ۲۰ نفر صحابی نقل کرده اند

ص: ۵۴

۲- شهدا ۳- علما ۴- خویشاوندان ۵. همسایگان ۶. مؤمنین ۷- مجاهدان ۸- صدیقین ۹- اطفال سقط شده ۱۰- قران کریم ۱۱- و از همه مهمتر خود خداوند که همه شفاعت، با اذن و رضایت اوست. یادآوری این نکته ضروری است که به نص قرآن شهدا زنده‌اند و ائمه افضل بر شهدا هستند. بطریق اولی نزد خداوند رزق دارند و همان طور که پیامبر در حال حیات (۶۴ نساء) حق شفاعت دارد، همه دسته‌های مذکور می‌توانند بعد از وفات حق شفاعت داشته باشند.

تفاوت دیدگاه توحیدی اسلام با دیدگاه بت پرستان در مورد شفاعت این است که بت پرستان برای بت‌های خود حق شفاعت بالاستقلال قائل بودند و حق شفاعت به آن‌ها تفویض شده است. ولی همانطور که گذشت در اسلام شفاعت به نحو عدم استقلال به اذن و رضایت خدا برای گروهی که ذکر شد و از آیات و روایات نتیجه می‌شود فقط امکان پذیر است هُؤَلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ (۱).

وهابیان به پیروی ابن تیمیه درباره شفاعت نظراتی دارند که با همه مذاهب اسلامی متفاوت است. آن‌ها با این که اصل شفاعت را پذیرفته‌اند ولی می‌گویند حق نداریم درخواست شفاعت از پیامبر و دیگران داشته باشیم بلکه باید از خدا بخواهیم که او پیامبر را در حق ما شفیع گرداند و این خلاف صریح قرآن است. یا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا، (۲) وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ (۳) ... که گذشت.

بوسیدن ضریح ائمه و خواندن نماز زیارت در حرم امامان

۱- یونس: ۱۸.

۲- یوسف: ۹۷.

۳- نساء: ۶۴ و محمد صلی الله علیه و آله: ۱۹.

ص: ۵۵

پرسش: آیا خواندن نماز زیارت در حرم امامان، یا بوسیدن ضریح و قبور ائمه، سزاوار یک موحد مسلمان است و این گونه اعمال مرده پرستی و شرک نمی باشد؟

پاسخ: با پرسش چند سؤال که پاسخ روشنی دارند به تشریح و پاسخگویی سؤال فوق خواهیم پرداخت. آیا به هنگام عیادت بیماران یا ملاقات زندانیان، بردن هدیه ای چون کتاب، دسته گل، میوه و یا چند کمپوت کار ناپسندی است؟

آیه به هنگام دیدار دوست، بردن هدیه ای هر چند کوچک، کار زشتی بوده و نشانه ای از شرک در آن است؟

آیا در هنگام ملاقات و دیدار یکی از عزیزانی که مدتی است او را ندیده اید، روبوسی و مصافحه نشانه پرستش آن فرد می باشد و کار زشت و ناپسندی است؟

در کتب اخبار و روایات، بابتی تحت عنوان «ثواب هدیه دادن به مؤمن» وجود دارد و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله هم بر آن سفارش نموده اند. بنابراین زمانی که شخصی به دیدار و ملاقات کسی می رود، هدیه بردن او نشانه ای از انسانیت اوست و از نظر اسلام نیز مستحب مؤکد است. حال هنگامی که به دیدار یکی از دوستان یا بستگان متوفی خود می روید، چه هدیه ای می توان برایش برد؟ آیا می توان باز همان گل، کتاب، کمپوت و میوه را برای او برد؟ یا این که با قرآن خواندن، صلوات فرستادن، دعا کردن، ذکر و نماز خواندن و ... برایش خیرات می فرستید؟ به دلیل آشکار و واضح بودن پاسخ این سؤال، توصیه شده است تا برای ارواح والدین و مؤمنین نماز هدیه نمایید. نماز هدیه باید دقیقاً و بیژگی بقیه نمازهای یومیه را داشته باشد و عیناً مانند آنها باشد، یعنی هم *قربه الی الله* و هم *رو به قبله* باشد. در حال خواندن چنین نماز هدیه ای با شرایط فوق، چه نشانه ای از شرک می توان یافت؟! بر این اساس است که پیشوایان دینی تأکید نموده اند که زائرین

ص: ۵۶

پس از زیارت ائمه، دو رکعت نماز قربه الی الله خوانده و ثوابش را نثار روح آنها نمایند.

به دنبال علاقه وافر شیعیان به امیرالمؤمنین علی علیه السلام طبعی است اگر شیعه بخواهد نسبت به کسی شرک ورزد و یا درباره او غلو نماید لاجرم بایستی این کار را برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام از همه بیشتر و شدیدتر انجام دهد. بنابراین پس از بررسی آداب زیارت آن امام، چنانچه آثار شرک در زیارت نامه امام علی علیه السلام وجود نداشته باشد، منطقی است که در زیارت نامه بقیه ائمه که اولاد او می باشند نیز آثار شرک وجود نداشته باشد.

در آداب زیارت ایشان آمده است: چون به خندق کوفه رسیدی بگو «اللَّهُ أَكْبَرُ أَهْلُ الْكِبَرِيَاءِ وَالْمَجْدِ وَالْعِظْمَةُ لِلَّهِ أَكْبَرُ أَهْلُ التَّكْبِيرِ وَالتَّقْدِيسِ ...» و چون به دروازه نجف رسیدی بگو الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ ... و چون به در ورودی صحن مطهر رسیدی بخوان «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ...» و وقتی که به بقعه مبارکه رسیدی بخوان «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ...». سپس زیارت های گوناگون دیگری که شامل سلام بر پیامبر و امیرالمؤمنین علیه السلام است را بخواند. پس از اتمام زیارت نامه، دو رکعت نماز به عنوان هدیه برای آن امام بخواند. نماز هم باید با همان ویژگی فوق و بانیّت تقرب به خدا و رو به قبله باشد. پس از فراغت از نماز و در تعقیبات نماز، این دعا را باید بخواند «پروردگارا دو رکعت نماز به سوی سید و مولای خود، ولی تو و برادر رسول تو، امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام هدیه نمودم ... (۱)».

تا آنجا که میگویند: خدایا برای تو نماز و رکوع و سجده کردم زیرا برای غیر تو نماز و رکوع و سجود جائز نیست که خدائی غیر از تو نیست ...

آیا زیارت نامه ای که از آغاز تا فرجامش ذکر است و حمد و ستایش خدا و

۱- المزار، ص ۵۰؛ تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۴۶۸؛ شبهای پیشاور، ص ۲۴۶ «اللهم إني صليت هاتين الركعتين هدیه منی الی سیدی و مولای و لیک و آخی رسولک امیر المؤمنین و سید الوصیین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و علی آله اللهم فصل علی محمد و آل محمد و تقبلها منی و أجزنی علی ذلک جزاء المحسنین، اللهم لک صلیت و لک رکعت و لک سجدت و حدک لا شریک لک لانه لا تكون الصلاة و الركوع و السجود إلا لک لأنک أنت الله لا إله إلا أنت».

ص: ۵۷

وحدانیت حق و شهادت به رسالت محمد صلی الله علیه و آله، اگر علی علیه السلام را عبد صالح خدا بخواند شرک است؟! باید گفت نه تنها شرک نیست که توحید محض است؟!!

اما درباره بوسیدن ضریح و قبور ائمه که بسیاری از مخالفان شیعه آن را حمل بر سجده می کنند باید گفت: اولاً «اعمال هر کسی در گرو نیت او می باشد (۱)». ثانیاً بوسیدن ضریح و قبور ائمه به قصد سجده بر آنها نیست بلکه برای اظهار شدت و کثرت علاقه و محبت به آنها است. بنابراین، این کار به منزله تکریم و تعظیم آنها است و هیچ شیعه‌ای به قصد و نیت خدا بودن یا شریک برای خدا قرار دادن، هرگز این چنین بر روی خاک نمی افتد (۲). اگر اینگونه اعمال شرک و کفر می بود پیامبران گذشته چنین کارهایی را انجام نمی دادند. همانطور که می دانید قبلاً در زمان حضرت یوسف و یعقوب علیهما السلام که هر دو پیامبر الهی بوده اند، اینگونه کارها انجام می شده است. قرآن مجید می فرماید: وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا؛ پدر و مادر را بر تخت نشاندند و آنگاه به خاک افتادند و او را سجده نمودند.

در آن هنگام یوسف به پدرش گفت: این تعبیر خوابی است که قبلاً دیده ام و پروردگار آن خواب (۳) را محقق گردانید (۴). در مقابل این عمل نه حضرت یوسف و نه پدرشان حضرت یعقوب آنها را منع نکرده اند.

سجده روی خاک یا تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام سجده برای خداست نه سجده به خاک، همانند سجده فرشتگان به آدم که اطاعت خداوند و انجام فرامین او بودند. آنکه آدم در برابر خدا قرار گرفته و به جای خداوند به او سجده شود.

۱- شرح سنن النسائی، ج ۷، ص ۲۴۲؛ فتح الباری، ج ۱، ص ۹ «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ».

۲- هر چند شایسته نیست با چنین حالتی که مخصوص خدای متعال است در برابر و مقابل غیر خدا وبدون نیت قرار گیرد.

۳- در ابتدای همین سوره خبر می دهد که یوسف به پدرش گفت: خواب دیده ام که آفتاب و ماه و یازده ستاره مرا سجده می کردند. حضرت یعقوب چنین تعبیر کرد که به زودی به مقام بزرگی خواهی رسید و پدر و مادر و یازده برادر تو را تعظیم خواهند کرد.

۴- یوسف ۱۲: ۱۰۰.

ص: ۵۸

آیا می‌توان گفت که آن دو پیامبر الهی و نیز ملائکه مشرک بوده‌اند و فقط ابلیس موحد بوده است؟ سجده بر آدم به نص صریح قرآن توحید محض و به فرمان الهی بوده است.

اما درباره بوسیدن و لمس کردن در و دیوار و ضریح معصومین و امام زاده‌ها و اشیای متعلق به آنان باید گفت: این کار نه تنها بدعت و حرام نیست بلکه به دلیل متبرک بودن آن‌ها ریشه در رفتار پیامبران پیشین نیز دارد. در قرآن مجید آمده است که وقتی حضرت یوسف خود را به برادرانش معرفی نمود و آن‌ها را مورد عفو و بخشش قرار داد، به آن‌ها گفت: اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا؛ پیراهنم را با خود نزد پدرم ببرید و بر صورتش افکنید تا دیدگانش بینا گردد (۱). سپس در جای دیگری از همین سوره آمده است: فَلَمَّا أَن جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا؛ چون مژده دهنده نزد پدر آمد، پیراهن را بر صورت پدر افکند و یعقوب بینایی خود را بازیافت. (۲)

آیا می‌توان رفتار این دو پیامبر الهی - یوسف صدیق که توصیه به مالیدن پیراهن بر چشمان پدرش نموده و یعقوب که آن را انجام داده است - را شرک به خدا و حرام دانست؟ آن هم داستانی که از زبان قرآن مجید نقل شده است؟

علاوه بر این، در صحیح بخاری از عبدالله بن عمر نقل شده است که: «پیامبر را در حالی دیدم که حجرالاسود را لمس می‌کرد و می‌بوسید (۳)». بر همین مبنا است که کلیه مسلمین جهان به هنگام زیارت خانه خدا، برای لمس کردن و بوسیدن حجرالاسود مدتها به صف می‌ایستند.

حال که بوسیدن سنگ حجرالاسود و لمس کردن پیران یوسف و مالیدن بر چشم مجاز می‌باشد، بدیهی است که می‌توان در و دیوار و ضریح امامان را لمس نمود و بوسید، زیرا تفاوتی بین اشیاء (از جهت متبرک بودن آن‌ها) وجود ندارد؟!

۱- یوسف ۱۲: ۹۳

۲- یوسف ۱۲: ۹۶

۳- مسند احمد، ج ۱، صص ۱۶ و ۲۶؛ صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۶۰ «رأيت رسول الله يستلمه و يقبله».

ص: ۵۹

باید توجه داشت بوسیدن قبور ائمه از روی «محبت» است نه از روی «عبودیت»، و آیا هرکسی را از روی محبت بوسیدند، عبادت کرده‌اند؟! مانند بوسیدن فرزند، بوسیدن عکس و یا وسائلی که یادگار فرزندی است که به مسافرت رفته و یا از دنیا رفته، شرک است.

احمد بن حنبل در مسند (ج ۶، ص ۷۶) و ابن شیه در تاریخ مدینه (ج ۱، ص ۹۰) از عایشه نقل می‌کند: پیامبر رفتند و بازگشتند سؤال کردم کجا بودید؟ فرمود: به من امر شد به بقیع بروم برای آنها دعا کنم و بر آنها نماز بخوانم.

نظریه‌ی علمای اهل سنت درباره‌ی تبرک، مس منبر و قبر پیامبر و صالحان

ص: ۶۰

پرسش: نظر علمای اهل سنت در باره تبرک و مس منبر و قبر پیامبر و قبور صالحین چیست؟

پاسخ:

۱. عبدالله فرزند احمد بن حنبل می گوید از پدرم سؤال شد که مس منبر رسول الله و تبرک به آن و بوسیدن قبر شریف به قصد ثواب چه حکمی دارد؟ پدرم گفت اشکالی ندارد. (۱)
۲. رملی شافعی: تبرک به قبر پیامبر و یا علما و یا اولیا جائز است و بوسیدن و استلام آن اشکالی ندارد. (۲)
۳. محب الدین طبری شافعی: بوسیدن قبر و دست گذاشتن بر روی آن جایز است و سیره عمل علماء و صالحان بر آن است. (۳)
۴. عسقلانی می گوید: در زمان عمر مردم گرفتار قحطی و خشکسالی شدند، یکی از اصحاب پیامبر به قبر پیامبر متوسل شد، گفت یا رسول الله استسق لأمتک فانهم قد هلكو. (۴)
۵. دانشمندانی چون ابن حیان، ابن خزیمه، ابو علی خلال، شیخ الحنابلہ در زمان گرفتاری به قبور اهل بیت پیامبر متوسل می شدند. (۵)

دلائل زیارت اموات و پیشوایان و دعا برای آنها

- ۱- وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۴۱۴
- ۲- کنز المطالب، ص ۲۱۹
- ۳- اسنی المطالب، ج ۱، ص ۳۳۱
- ۴- فتح الباری، ج ۲، ص ۵۵۷
- ۵- کتاب الثقات، ج ۸، ص ۴۵۶، تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۹، تاریخ بغداد ج ۱، ص ۱۲۰.

ص: ۶۱

پرسش: چرا شیعیان به زیارت اموات و پیشوایان خود، می‌روند و دعا می‌کنند و با آنها صحبت می‌کنند؟
 پاسخ: یکی از عقاید محکم و استوار الهیون که آنها را از مادیون متمایز می‌سازد، اعتقاد به حیات جاودان پس از مرگ و بقای روح پس از فنای جسم می‌باشد. بر اساس این اعتقاد، جسم و بدن افراد از بین می‌رود ولی در عالم برزخ، روح و نفس آدمی در قالبی دیگر و بسیار لطیف‌تر زنده خواهد ماند. هر کس بر اساس اعمالش در دنیا، از نعمات الهی متنعم و یا معذب خواهد بود. استناد ما به آیات قرآنی است که شهدا را زنده خطاب می‌کند و آنها را متنعم به نعمات الهی می‌داند. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ؛ گمان نکنید که کشته شدگان در راه خدا مرده‌اند بلکه آنها زنده و نزد خدای خود روزی می‌خورند (۱). به ویژه در ادامه همین آیه، حالت عمومی‌تری را بیان کرده و می‌فرماید:

وَيَسْتَبِشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛ به مؤمنانی که به شهدا پیوسته‌اند مژده دهید که در پس آنها خواهند آمد (برای آخرت خواهند شتافت) و از مردن نهراسند و غمگین و ناراحت نباشند (۲). با توجه به آیات قرآنی، آیا می‌توان شهدا و مؤمنین را مرده پنداشت؟ واضح است که پاسخ منفی است و در حقیقت آنها زنده‌اند. اما آیا زنده بودن این اشخاص، فقط منحصر و محدود به روزی خوردن و ارتزاق آنها است و سایر ویژگی‌های زندگان را ندارند؟ آیا زنده بودن آنها فقط به دهان و دندان داشتن برای خوردن است، ولی گوش و زبان برای شنیدن و جواب دادن ندارند؟ یقیناً اینگونه نیست، چون زنده‌اند، قادر به شنیدن و حرف زدن هم

۱- آل عمران ۳: ۱۶۹

۲- آل عمران ۳: ۱۷۰

ص: ۶۲

می باشند؛ منتهی گوش های ما قادر به شنیدن صدای آنها نیست.

به دلایل فوق و بر اساس اعتقاد شیعیان، امامان، صالحین و شهدا زنده اند و ما در مقابل قبور آنها ایستاده و با آنها سخن می گوئیم. برای آنها دعا، قرآن و نماز می خوانیم و حاجات خود را به واسطه مقام، ارج، قرب و عزتی که نزد پروردگار دارند با آنها در میان گذاشته تا آنها نزد خدا شفاعت کنند و برای ما دعا کنند تا خداوند به ما نیز توجه نماید. اما اجابت این حوایج بستگی به اراده ذات حق تعالی دارد. بی جهت نیست که در زیارت حضرت سید الشهداء امام حسین علیه السلام آمده است: «شهادت می دهم که کلام مرا می شنوی و جواب مرا می دهی (۱)» یا در خطبه ۸۳ نهج البلاغه آمده «این مطلب را از خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بگیرید که او فرموده است: هر کس از ما بمیرد در حقیقت مرده نیست و هر کس که به ظاهر پیوسد در حقیقت پیوسیده نیست (۲)».

بنابراین، ایستادن شیعیان در مقابل قبور ائمه معصومین و خاندان رسالت، ایستادن در مقابل قبور اموات و حرف زدن با مردگان نیست، بلکه به دلیل اعتقاد به توحید و خدا پرستی بر این باورند که در مقابل احیا و زندگانی ایستاده و با زندگان صحبت می کنند.

نمونه صحبت با اهل قبور در سیره امیرالمؤمنین علی علیه السلام وجود دارد (حکمت ۱۳ نهج البلاغه). در سنن الکبری نقل شده «انّ فاطمه کانت تزور قبر عمّها حمزه کلّ جمعه، فتصلّی و تبکی عنده» (۳). فاطمه زهرا هر جمعه به زیارت قبر عمویش حمزه می رفت و آنجا نماز می خواند و گریه می کرد. عایشه به زیارت قبر برادرش عبد الرحمان در مکه می رفت. او در حبشه وفات کرد

۱- بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۸۰؛ المزار، ص ۹۷؛ شبهای پیشاور، ص ۲۵۶ «أشهد أنّک تسمع کلامی و تردّجوابی».

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۷۹؛ شبهای پیشاور، ص ۲۵۶ «أیّها النّاس خذوها من خاتم النبیین صلی الله علیه و آله أنّه یموت من مات منّا و لیس بمیت و یبلی من بلی منّا و لیس ببال».

۳- سنن الکبری، ج ۴، ص ۱۳۲.

ص: ۶۳

و در مکه دفن شد. (۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله در عمره حدیبیه قبر مادرش آمنه را زیارت کرد و گریه زیادی کرد که همه گریستند. (۲)

این احادیث با سند قوی مجوزی بر استحباب زیارت اهل قبور برای زنان نیز هست چون حدیث اول از فریقین به سند صحیح رسیده و فعل حضرت فاطمه علیها السلام حجت می باشد.

ابن حبان از علمای اهل سنت متوفی ۳۵۰ ه صاحب کتاب ثقات می گوید: بارها به زیارت قبر علی بن موسی الرضا رفتم در مدتی که در طوس بودم هر وقت مشکلی برایم عارض می شد به زیارت قبر آن حضرت می رفتم و از خدا می خواستم که مشکلم را حل کند و الحمد لله مشکل بر طرف می شد بارها امتحان کردم و نتیجه گرفتم. (۳) ابن خزیمه از اهل تسنن است. شاگردش محمد بن مؤمل می گوید: همراه استادم ابن خزیمه و جمعی از اساتید به زیارت امام رضا در طوس می رفتم. استادم در مقابل مرقد چنان تواضع می کرد که همه در شگفت بودیم. (۴)

نخستین کسی که از زیارت قبر پیامبر جلوگیری کرد

۱- در مصنف عبد الرزاق جلد ۳ ص ۵۷۰ و معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۱۴.

۲- مسند أحمد، ج ۶، ص ۷۶، تاریخ مدینه ابن شبه، ج ۱، ص ۹۴.

۳- ثقات، ج ۸، ص ۴۵۶.

۴- تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۹.

ص: ۶۴

پرسش: اولین کسی که از زیارت قبر پیامبر جلوگیری کرد چه کسی بود؟
 پاسخ: روزی مروان حکم دید که شخصی صورت خود را بر قبر پیامبر گذاشته است، با شتاب به سوی او آمد و گردن او را گرفت، از جای بلند کرد و گفت: می دانی چه می کنی؟ منظور وی این بود که چرا به زیارت سنگ و کلوخ آمده ای! زائر که ابوایوب انصاری از صحابه پیامبر بود گفت: آری، خوب می دانم که چه می کنم، من هرگز به زیارت سنگ نیامده ام، بلکه به زیارت پیامبر آمده ام. از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود بر دین خدا گریه نکنید، اگر متولیان اهل بودند، و آنگاه که نا اهلان بر آن حکم راندند برایش بگریید. حاکم و ذهبی حدیث را صحیح می دانند. (۱)

دلایل کفر یزید و لعن بر او

۱- حاکم نیشابوری متوفی ۴۰۵ در مستدرک، ج ۴، ص ۵۶۰.

ص: ۶۵

پرسش: چرا شیعیان یزید را کافر، فاسد و ملعون می‌دانند؟ در صورتی که خال المؤمنین معاویه (که خود منصوب عمر و عثمان - خلفای دوم و سوم - در امارت شام بود)، او را به خلافت منصوب نمود. یزید از خطای خود که کشتن نوه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود، پشیمان شد، توبه کرد و خدا نیز او را بخشید. پاسخ: این استدلال که یزید چون به وسیله اسلاف خویش یعنی معاویه منصوب شده است پس باید بر حق باشد و مسلمین نیز تسلیم وی گردند و او را کورکورانه اطاعت نمایند، معقول و منطقی نمی‌باشد. زیرا اگر این روش انتصاب خلفای مسلمین، دلیل منطقی و معقولی می‌بود باید در تعیین خلیفه اول از همین شیوه استفاده می‌شد و او را به صورت شورایی انتخاب نمی‌کردند.

اما استدلال دوم که انتصاب معاویه به وسیله خلفای قبلی، دلیل بر حقانیت او می‌باشد با همین روش می‌توان او را نالایق و غاصب خلافت نامید؛ چون خلیفه بعدی یعنی علی علیه السلام او را از امارت شام عزل نمود، اما او به جنگ خلیفه چهارم برخاست و حکومت اسلامی را متزلزل ساخت.

از طرف دیگر با قرارداد صلح با امام حسن علیه السلام معاویه بر اریکه قدرت تکیه زد و یکی از بندهای قرار داد عدم تعیین ولیعهد از طرف معاویه بود، لذا حکومت یزید از چند جهت نامشروع بود و معاویه در چند جا به آن اقرار کرده بود.

از نظر شیعیان، خلیفه و امام باید اولاً معصوم باشد و ثانیاً از جانب خدای متعال منصوب گردد تا واجب اطاعه باشد. از آنجایی که نه یزید و نه معاویه دارای چنین ویژگی‌هایی نبودند، بنابراین خلافت آن‌ها بر حق نبوده و در نتیجه از جانب خدای متعال و رسولش نیز نمی‌باشد.

اما در مورد قتل نوه رسول الله صلی الله علیه و آله: کشتن بدون تقصیر پاره تن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یعنی همان کسی که پیغمبر درباره او فرموده است «حسین از من است و من از حسین

ص: ۶۶

می‌باشم (۱)» به همراه ۷۲ تن از کوچک و بزرگ این خاندان و اسارت زن و بچه و نوامیس آن‌ها، فقط یک خطا و لغزش قابل توبه نبوده، بلکه از معاصی کبیره غیر قابل آمرزش است. هر چند باید خاطر نشان ساخت که گناهان یزید تنها منحصر به شهادت خاندان پیامبر نیست، زیرا او به وفور و آشکارا مرتکب گفتار و کردار کفرآمیز بسیاری شده است.

برای مثال سگ باز و دایم الخمر بوده است. به طوری که ابتدا جام شراب را به سگ می‌داده و سپس نیم خورده سگش را می‌نوشیده است. حتی اکثر علمای اهل سنت (۲) به این ویژگی‌های زشت و ناپسند یزید معترفند. ابوالفرج ابن جوزی در کتاب خود به نام «الرد علی المتعصب...» همه اشعار و گفتار یزید را ثبت کرده و مثلاً یزید می‌گوید: «هر چه هست همین دنیا است و غیر از این عالم، عالم دیگری وجود ندارد. پس دست از نعمت‌ها و لذت‌های این دنیا بردارید». در جای دیگر آورده است «برخیزید و پیاله‌ها را بگیرید و به ساز و آواز گوش فرا داده، از شراب ناب استفاده کنید و خرافات دین را کنار بگذارید. آن چنان آواز مرا بخود جلب کرده که آنرا با صدای اذان تعویض نمی‌کنم و پیرزنهای خواننده را با حوریان بهشتی معاوضه نمی‌کنم.» حتی ابن جوزی در کتاب خود آورده است: هنگامی که اسرای کربلا را به شام آوردند، یزید دو بیت زیر را سرود:

«وقتی محمل اسرای آل رسول ظاهر شد کلاغی قارقار می‌کرد (در عرب صدای کلاغ نحس است و به فال بد می‌گیرند)، یزید خطاب به کلاغ گفت: ای کلاغ تو چه بخوانی و چه نخوانی من طلب خود را از پیغمبر گرفتم (۳)». این سخن یزید کنایه از آن است که نزدیکان و بستگانم را در جنگ‌های احد و بدر و حنین کشتند، من هم تلافی کرده و

۱- العمده، ص ۴۰۶؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۱۷۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۱ ص ۵۱؛ ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۲، صص ۳۴، ۳۸، ۹۱، ۲۰۷، ۲۰۸ و ۲۸۳؛ سنن التدمذی، ج ۵، ص ۳۲۴؛ شبهای پیشاور، ص ۵۳۲ «حسینٌ مِنّی أنا مِنّ حُسین».

۲- به جز غزاری و دمیری.

۳- جواهر المطالب فی مناقب الامام علی علیه السلام، ج ۲، ص ۳۰۱؛ لواعج الاشجان، ص ۲۱۸؛ معالم المدرستین، ص ۱۵۵؛ وفيات الاثمه من علماء البحرين والقطیف، ص ۴۵۵؛ شبهای پیشاور، ص ۲۶۰

لما بدت تلك الرؤوس و أشرقت تلك الشمس على ربي جيرون
صاح الغراب فقلت صح أو لا تصح فلقد قضيت من النبی دیونی

ص: ۶۷

فرزندانش را کشتم. به همین مناسبت، مجلس جشن و سروری را ترتیب داده بود و اشعار زیر را قرائت می کرد. یزید در آن اشعار، حیات اجداد کافر خودش را که در جنگ های فوق به دستور پیغمبر کشته شده بودند، آرزو می کرد و می گفت: «ای کاش بزرگان و پیران قبیله من که در جنگ بدر کشته شدند، زاری کردن قبیله خزرج را می دیدند و از شادی فریاد می زدند و می گفتند: ای یزید! دست قوی باد که بزرگان آنها را کشتی و تلافی «بدر» را نمودی تا عدالت برقرار شود. بنی هاشم با سلطنت بازی کردند و گرنه، نه خبری از آسمان آمد و نه وحیی نازل شد. اگر انتقام از فرزندان پیغمبر نگیرم، از فرزندان خندف (۱) نیستم. با کشتن فرزند علی علیه السلام (انتقام خون اجداد خود را از علی علیه السلام گرفتیم (۲)).»

زشتی و گناهان یزید آنقدر زیاد و عیان است که حتی اکثر علمای اهل تسنن مثل امام احمد حنبل او را کافر و ملعون دانسته و افرادی چون ابوالفرج ابن جوزی کتاب مستقلی (۳) در این زمینه نوشته اند. از طرفی حتی کسانی چون دمیری که از یزید حمایت کرده و او را خلیفه مسلمین دانسته اند، در کتاب «حیات الحیوان» و نیز مسعودی در «مروج الذهب» گفته اند که او میمون های زیادی داشت، لباس های حریر و زیبا به تن آنها می کرد، گردن بندهای طلا به گردن آنها می آویخت و آنها را بر اسب سوار می کرد. بر گردن سگ های خود نیز طوق طلا می انداخت و با دست خود آنها را شستشو می داد. با جام طلا به آنها آب می داد و خود، نیم خورده سگان را می خورد. او پیوسته مست و مخمور بود. مسعودی اضافه می کند: یزید سیرت فرعونى داشت، لکن فرعون در مردم داری از یزید عادل تر

۱- یکی از اجداد یزید است.

۲- کتاب الاربعین، ص ۳۷۹؛ روضه الواعظین، ص ۱۹۱؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۵۲؛ شبهای پیشاور، ص ۲۶۱

...

لست من خندف إن لم أنتقم من بنی أحمد ما کان فعل
قد أخذنا من علی ثارنا و قتلنا الفارس الیث البطل»

۳- ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۳، ص ۳۳؛ ترجمه الامام الحسین، ص ۳۸۶ «الرد علی المتعصب العنید المانع عن لعن یزید لعنه الله»

ص: ۶۸

بود. به همین دلیل سلطنت وی لکه ننگی در تاریخ اسلام است. گناهان او از جمله شرب خمر، کشتن آل رسول الله صلی الله علیه و آله، لعن وصی پیغمبر یعنی علی ابن ابی طالب علیه السلام، آتش زدن و خراب کردن مسجد الحرام و فسق و فجور فراوان بود.

ابن جوزی در تذکره خود می نویسد: در سال ۶۲ هجری عده ای از مردم مدینه به شام رفتند و پس از مشاهده کفریات و فجایع یزید به مدینه برگشته، بیعت خویش را با او شکسته، علناً او را لعن و نفرین می کردند و فرماندارش را از شهر بیرون کردند. پس از آن که یزید مطلع شد، بلافاصله سپاهی بزرگ و سنگین برای سرکوبی اهل مدینه روانه آنجا کرد. مسلم بن عقبه، سه شبانه روز در آنجا قتل عام کرد. به طوریکه خون در کوچه ها جاری شد و مردم در خون، فرو رفتند. مرقد رسول الله صلی الله علیه و آله را خون فرا گرفت و مسجد و قرآن حضرت پر از خون شد. در این واقعه، شمار کشتگان به ده هزار تن رسید.

بعد از این واقعه و بر اثر تجاوز لشکریانش، هزار زن بدون شوهر وضع حمل کردند.

جالب این که این واقعه را پیغمبر صلی الله علیه و آله پیش بینی نموده و بخاری و مسلم در صحیحین خود، علامه سمهودی در «تاریخ المدینه» و امام احمد حنبل در مسند آن را در کنار حدیثی از ایشان چنین نقل کرده اند: «کسی که اهل مدینه را از روی ظلم و ستم بترساند، خدای تعالی او را در روز قیامت بترساند و لعنت خدا و ملائکه و تمامی مردم بر او باد.

خداوند هیچ عملی را از او قبول نمی کند (۱)» و نیز فرموده است: «لعنت خدا بر هر که اهل شهر مرا بترساند (۲)». علامه شبراوی شافعی در کتاب خود راجع به لعن یزید می گوید:

«لعنت خدا بر او و یاران و اعوان او باد (۳)». علامه سمهودی از علمای اهل سنت در کتاب «جواهرالعقدین» می گوید: عموم علماء بر لعن بر قاتلین حسین و کسی که دستور داد و کسی که اجازه داد و کسی که به آن رضایت داد، اتفاق نظر دارند.

۱- مسند احمد، ج ۴، ص ۵۵؛ ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۳، ص ۳۴؛ البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۲۴۴؛ شبهای پیشاور، ص ۲۶۵ «من أخاف أهل المدینة ظملاً أخافه الله و علیه لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعین لا یقبل الله منه یوم القيامة صرفاً و لا عدلاً».

۲- شبهای پیشاور، ص ۲۶۵ «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ أَخَافَ أَهْلَ مَدِیْنَتِی»

۳- شبهای پیشاور، ص ۲۶۵ «فلعنة الله علیه و علی أنصاره و علی أعوانه- الاتحاف بحب الاشراف»، ص ۲۰.

ص: ۶۹

عن عائشة قالت رسول الله ... يبكي فقلت: ما يبكيك؟ قال: «أن جبرئيل أُراني التربة التي يقتل عليها الحسين فاشتد غضب الله علي من يسفك دمه» و بسط يده فإذا فيها قبضة من بطحاء، فقال: يا عائشة والذى نفسى بيده أنه ليحزننى فمن هذا من أمتى يقتل حسيناً بعدى.

از عایشه نقل شده که پیامبر گریه می کرد. گفتم چرا گریه می کنی؟ فرمود: جبرئیل خاکی که حسین بر آن کشته می شود را به من نشان داد. پس غضب خدا شدت دارد بر کسی که خون او را می ریزد. آنگاه دست مبارک را دراز کرد و مقداری خاک از بطحاء گرفت. فرمود: ای عایشه قسم به کسی که جان من در دست اوست غمگین شدم از این که بعضی از ائمت حسین را بعد از من می کشند. (۱)

قالت أم سلمة كان النبي صلى الله عليه و آله نائماً فجاء حسين ... ففعد على بطنه ... فقال: انما جائني جبرئيل و هو على بطني قاعد فقال: لى أتحبّه؟ فقلت: نعم، فقال: أمتك ستقتله ألا أريك التربة التي يقتل بها؟ قال: فقلت بلى ...

ام سلمه گفت: پیامبر در خواب بودند. حسین علیه السلام آمد بر روی شکم پیامبر نشست. پیامبر فرمود: در همین هنگام جبرئیل نازل شد و گفت: آیا او را دوست می داری؟ گفتم: بله، جبرئیل گفت: ائت تو او را خواهند کشت. آیا می خواهی تربتی که بر آن کشته می شود به تو نشان بدهم. گفتم: بله. پس بالی زد و این تربت را به من داد، آنگاه تربت قرمزی در دستش بود و گریه می کرد و می فرمود ...» (۲)

تفاوت امامان شیعه با ائمه بقیه مذاهب اسلامی

۱- ابن عساکر شافعی تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۱۹۵.

۲- همان منبع، ج ۱۴، ص ۱۹۴.

ص: ۷۰

پرسش: آیا تفاوتی بین امامان شیعه و ائمه بقیه مذاهب اسلامی وجود دارد؟

پاسخ: امام در لغت به معنای پیشوای مردم «الامام هو المتقدم بالناس» می باشد. به همین دلیل، امام جماعت یا امام جمعه به کسی اطلاق می شود که پیشوای مردم در نماز باشد. بقیه مذاهب چهارگانه اهل سنت نیز پیشوایان چهارگانه خود (امام ابوحنیفه، امام مالک، امام شافعی و امام احمد حنبل) را از آن جهت امام می نامند که آن‌ها با اجتهاد و ابتکار خود، حلال و حرام را معین می کرده‌اند.

در مذهب شیعه هم علما و فقهای وجود دارند که در دوران غیبت امام دوازدهم، حضرت ولیعصر - عجل الله تعالی فرج الشریف - بر اساس موازین چهارگانه «کتاب، سنت، عقل و اجماع» فتوا می دهند و حلال و حرام را بر مردم معلوم می کنند. ولی شیعیان بدان جهت آن‌ها را امام نمی دانند، زیرا امامت به معنای خلافت و ولایت و بصورت مطلق برای هر زمان و هر مکان توسط پیامبر و به امر الهی مختص به اوصیای دوازده گانه عترت طاهره می باشد. (۱)

بعد از قرن پنجم و به دستور پادشاه وقت، علمای اهل سنت، باب اجتهاد را مسدود نمودند. آن‌ها آرای علما و فقها را جمع و منحصر به همان چهار فقیه فوق الذکر بنام امام کردند؛ یعنی فقط آن چهار نفر را به رسمیت شمردند. از آن زمان تاکنون مذاهب چهارگانه رایج شده است و مردم نیز مجبور به تبعیت یکی از آن‌ها شده‌اند.

۱- اما در محدوده زمان، مکان و شرایط خاصی امام بصورت اصطلاحی و به صورت مقید داریم. مانند امام جماعت، امام جمعه یا امام در محدوده زمانی خاص مانند امام خمینی - که رهبری سیاسی و مذهبی دارند که این‌ها همه از علما هستند و هرگز جزو ائمه اصطلاحی بشمار نمی روند. ضمناً باید دانست که ائمه شیعه را خداوند معین فرموده و از طریق پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مردم معرفی کرده و آن‌ها بر طبق ادله‌ای که در جای خود آمده معصوم از خطا و گناه هستند و علم آن‌ها علم افاضی و اشراقی و لدنی است. ولی ائمه سایر مذاهب بین علمای زیادی که با نام امام خوانده می شوند، انتخاب شده‌اند که اولاً ربطی به عالم غیب ندارند، ثانیاً علم آن‌ها نیز بر اساس اجتهاد و تأویل خود آن‌هاست، ثالثاً نه خود آن‌ها بلکه دیگران آن‌ها را معصوم از خطا و گناه نمی دانند.

ص: ۷۱

آیا این چهار نفر دارای ویژگی‌های بارز و منحصر به فردی هستند؟ برتری‌های هر کدام بر دیگری چیست که امت اسلام باید بعد از قرن‌ها به این چهار نفر رجوع کند؟ آیا این احتمال وجود ندارد که در آینده مجتهدی تربیت شود و ظهور کند که از نظر علم و تقوا، به مراتب بالاتر از آن چهار نفر باشد؟ در این صورت آیا هنوز مردم باید پیرو همان چهار نفر باشند؟ چهار نفری که نه خود از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده‌اند، نه او را ملاقات کرده‌اند و بعد از مدتی مذهبی را ارائه کرده‌اند.

به همین دلیل است که ما معتقد به جمود فکری در بین جامعه مسلمین (اهل سنت) هستیم، زیرا راه تعالی و ترقی و بحث مسائل روز و جدید بسته شده است. در صورتی که یکی از ویژگی‌های دین اسلام، حفظ اصول و ارزش‌های مذهبی و همراهی با قافله تمدن، در طول پیشرفت زمان است. این یکی از دلایلی است که از نظر شیعه، تقلید ابتدائاً بر میت جایز نیست و همواره باید از یک مجتهد زنده تقلید نمود. لذا در فقه شیعه باب اجتهاد باز است و علمای شیعه بر اساس روایات پیامبر و اهل بیت پیامبر با در نظر گرفتن کلیه مقتضیات زمان و مکان اجتهاد می‌کنند و فتوای مناسب با آن می‌دهند.

جالب‌تر این که، بسیاری از مذهب دیگر اسلامی که خود همچنان پیرو مرده ده قرن پیش می‌باشند و پیروی مسلمانان را منحصر به یکی از مذاهب اربعه می‌دانند، شیعیان را مرده پرست، رافضی و مشرک می‌خوانند. در صورتی که هیچ نص صریحی در باره این چهار نفر وجود ندارد، ولی امام و امامت شیعه، نص صریح پیغمبر بوده که از بیان مجدد آن خودداری می‌شود.

از طرف دیگر لفظ امام را بارها پیامبر برای امیرالمؤمنین بکار بردند:

انس بن مالک می‌گوید پیامبر فرمود: اولین کسی که از این در وارد می‌شود او امام متقین است و سید و سرور مسلمانان و خاتم اوصیاء یعسوب مؤمنان و کشاننده روسفیدان به بهشت است. (۱)

حاکم و بخاری و مسلم در صحیح روایت می‌کنند پیامبر فرمود: سه چیز درباره علی به من وحی شد، سرور سید مسلمانان و امام متقین و رهبر رو سفیدان بسوی بهشت.

امامت از اصول دین است یا فروع دین؟

ص: ۷۲

پرسش: چرا امامت را جزو اصول دین می‌دانید در حالی که امامت فقط جزو فروع دین می‌باشد؟

پاسخ: بزرگانی از علمای اهل سنت، نظیر ملاسعد تفتازانی در «شرح عقاید نسفی» و حمیدی در «جمع بین الصحیحین» از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند: «هر کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد به درستی که مانند مردمان زمان جاهلیت مرده است (۱)».

اگر امامت جزو فروع دین بود، آیا پیغمبر می‌فرمود: کسی که از امام زمان خود شناخت نداشته باشد و از دنیا برود به طریق اهل جاهلیت مرده است؟ بدیهی است که عدم معرفت و شناخت موردی از فروع دین، موجب تزلزل دین و مردن به سبک جاهلیت نخواهد شد. پس مطابق این برداشت، امامت باید جزو اصول دین باشد که عدم شناخت آن باعث مردن به شیوه جاهلیت می‌گردد. به همین دلیل است که علمایی چون قاضی بیضاوی - مفسر معروف اهل سنت - در کتاب «منهاج الاصول» با صراحت می‌گوید: «امامت، از بزرگترین موارد اصول دین است که مخالفت با آن موجب کفر و بدعت می‌گردد (۲)». ملا علی قوشچی نیز در «شرح تجرید

۱- مسند احمد، ج ۴، ص ۹۶؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۱۸؛ شبهای پیشاور، ص ۲۷۹ «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً».

۲- الصوارم المهرقة، ص ۲۶۳؛ شبهای پیشاور، ص ۲۷۹ «إِنَّ الْإِمَامَةَ مِنْ أَعْظَمِ مَسَائِلِ أَصُولِ الدِّينِ الَّتِي مَخَالَفَتُهَا تَوْجِبُ الْكُفْرَ وَالْبِدْعَةَ» شیعه اصول دین را سه تا می‌داند توحید و نبوت و معاد. به همین دلیل اهل سنت را که به مسأله امامت و بعضی از آنان به عدل اعتقادی ندارند مسلمان می‌داند. امامت و عدل را جزو اصول مذهب می‌داند یعنی منکران امامت انتصابی از سوی پیامبر خدا و عدل الهی را در زمره شیعه نمی‌داند.

منکرین ولایت امیرالمؤمنین و اهل بیت از حقیقت دین و مرحله کمال آن

أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ

و تمام آن

أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي

محروم هستند.

این استدلال قاضی بیضاوی با اندکی مسامحه است، زیرا در مورد تارک حج هم آمده است که یا یهودی بمیرد یا نصرانی بمیرد. در مورد منکران ضرورت‌های دینی مانند اعتقاد به نماز و حج و روزه ماه مبارک رمضان نیز فرموده‌اند کافر است ولی این دلیل نمی‌شود که اعتقاد به ضروریات دین جزو اصول دین باشد و بگوئیم یکی از اصول دین نیز اعتقاد به وجوب نماز و روزه و حج و امر به معروف و نهی از منکر است.

اهمیت فوق العاده مسأله امامت که «ما نودی بشیء کما نودی بالولایة» به دلیل این که شرط قبولی سایر اعمال است، موجب شده تا عده‌ای آن را جزو اصول دین بدانند.

ص: ۷۳

مبحث امامت» می گوید «امامت، ریاست بر عموم مردم در امور دین و دنیا به طریق خلافت پیغمبر است (۱)». قاضی روزبهان نیز می گوید: «در نزد اشاعره، امامت همان خلافت رسول الله صلی الله علیه و آله در بر پایی دین و حفظ حوزه ملت اسلام است. به طوری که متابعت او بر جمیع امت واجب است (۲)».

آیا امام و امامتی با این ویژگی ها که ریاست عامه مسلمین را به عهده داشته باشد و اطاعتش بر همه واجب و در هر زمانی فقط یک نفر این مسئولیت را بر عهده داشته باشد، و جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده، علم، زهد، تقوی و شجاعت را دارا باشد و علاوه بر این، هم معصوم و هم به وسیله رسول الله منصوب پرورگار باشد به طوری که عدم شناختش مردن به سبک جاهلیت می باشد، نباید جزو اصول دین باشد؟! آیا تمام انحرافات که در امت واقع شد، حول مسأله امامت نبود؟!

مراتب نبوت از دیدگاه شیعیان

- ۱- مجمع الفائدة، ج ۳، ص ۲۱۵؛ شبهای پیشاور، ص ۲۷۹ «و هی رئاسة عامیة فی أمور الدین والدنیا خلافة عن النبی صلی الله علیه و آله».
- ۲- شبهای پیشاور، ص ۲۷۹ «الإمامة عند الأشاعرة هی خلافة الرسول فی إقامة الدین و حفظ حوزه الملة بحيث يجب اتباعه علی كافة الأمة».

ص: ۷۴

پرسش: آیا شیعه بر خلاف آیه شریفه لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ برای نبوت مراتبی قائل است؟ (۱)

پاسخ: در مقام دعوت و هدف بعثت که همانا دعوت به مبدا و معاد و تربیت جامعه است، همه انبیا یکسان می‌باشند. اما در فضیلت، کمال و سایر ویژگی‌ها دارای مراتب متفاوتی هستند. برای مثال پیغمبری که بر هزار نفر مبعوث شده با پیغمبری که بر صد هزار نفر مبعوث گشته، با رسولی که بر عموم مردم مبعوث شده، یکسان نمی‌باشند.

همانطور که معلم دبستان، معلم دبیرستان و معلم دانشگاه را- در عین حالی که از یک وزارتخانه و با احکام یکسانی منصوب می‌شوند- نمی‌توان برابر دانست و بر حسب فضیلت‌ها و کمالاتی که هر کدام دارند، محل خدمتشان بالاتر و متفاوت است؛ انبیا نیز همین گونه‌اند، از جهت رتبه و مقام متفاوتند. چنانچه خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ؛ بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر برتری و فضیلت دادیم و درجات برخی از آن‌ها را بلند گردانیدیم (۲).

چنانچه در قرآن مجید آمده است، خداوند با برخی از این انبیا مثل حضرت آدم:

يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ (۳)

یا با حضرت موسی: أَنَا رَبُّكَ فَأَخْلَعْ نَعْلَيْكَ (۴)

یا در شب معراج با پیغمبر خدا: فَأَوْحِي إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحِي (۵)
سخن گفته است.

۱- یادآوری این نکته ضروری است که: نبوت خاصه و عامه دلیلی بر فرق گذاشتن بین رسولان نیست. نبوت عامه یعنی اصل رسالت و سفارت بین خدا و خلق به دلیل عقل واجب است که وجود داشته باشد. نبوت خاصه: چه کسی از افراد می‌تواند واجد آن رسالت و سفارت باشد؟

۲- بقره ۲: ۲۵۳

۳- بقره ۲: ۳۵

۴- طه ۲۰: ۱۲

۵- نجم ۵۳: ۱۰

ص: ۷۵

مهمترین این ویژگی‌ها، مقام خاتمیت است که از آن پیغمبر اسلام می‌باشد.

بنابراین، بر اساس آیات قرآن مجید، نبوت مراتب متفاوتی دارد که بالاترین آن، در وجود مبارک خاتم الانبیاء خلاصه شده است. مقام ایشان، مادون مقام واجب و مافوق تمام مراتب امکانیه است. چون رسول الله صلی الله علیه و آله به بالاترین مرتبه ممکن نایل شدند، نبوت هم به وجود ایشان ختم گردید.

حضرت ابراهیم، پس از امتحان‌های سه گانه که با جان و مال و فرزند خویش داد، خداوند آن بزرگوار را بلند مرتبه گردانید و ایشان را پس از مقام‌های نبوت و رسالت به مقام امامت هم منصوب گردانید.

از آیه شریفه: *وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا- يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ*؛ هنگامی که خداوند ابراهیم را به اموری امتحان کرد و او همه را به جای آورد سپس خداوند فرمود: من ترا برای مردم امام و پیشوا قرار دادم. ابراهیم پرسید آیا این امامت را به فرزندان من هم عطا خواهی کرد؟

خداوند فرمود: امامت که عهد من است به ستمکاران نخواهد رسید (۱)؛ چنین استنباط می‌شود که، امامت بالاتر از نبوت است؛ چون به شخصی که دارای مقام نبوت، خلافت، رسالت و نیز اولوالعزم بوده، عطا شده است. (۲)

منزلت و مقام علی (ع) در مقایسه با سایر پیامبران

۱- بقره ۲: ۱۲۴.

۲- نبوت خاصه یعنی فرد خاصی از بین انسانها که با معجزه ثابت می‌شود دارای مقام نبوت است. در اینجا باید مقام امامت با مقام نبوت مقایسه شود نه یک امام خاص یا نبی خاص. زیرا افراد دارای مقام امامت از یکی از انبیاء که نبوتش با ادله بی‌شمار ثابت شده است یعنی رسول الله پائین ترند و از بقیه انبیا علیهم السلام که مصداق‌هایی هستند که نبوت عامه بر آنها افاضه شده است بالاتر هستند.

بنابراین باید اینگونه بیان شود که مقام امامت از مقام نبوت بالاتر است. به دلیل این که خداوند حضرت ابراهیم علیه السلام را بعد از طی مقامات عبودیت و نبوت و رسالت و خلت به مقام امامت در اواخر عمرش مفتخر فرمود. اما این که رسول الله صلی الله علیه و آله بالاتر از امیرالمؤمنین علی علیه السلام است بخاطر این است که رسول الله هم مقام امامت را دارد و هم نبوت، ولی علی علیه السلام فقط مقام امامت را دارد.

ص: ۷۶

پرسش: آیا با این که علی علیه السلام پیامبر نیست، مقام او هم تراز انبیاء گذشته مانند هارون است؟
 پاسخ: حدیث شریف منزلت که تواتر و صحت آن نزد علمای تمام مذاهب اسلامی به اثبات رسیده است؛ یکی از دلایل شیعیان بر خلافت و وصایت بلا- فصل و ترجیح بر تمام امت برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله مکرر به علی علیه السلام می فرمود:

«آیا از این که نسبت تو به من به منزله هارون به موسی باشد راضی نیستی؟ با این تفاوت که بعد از من دیگر پیغمبری نخواهد آمد (۱)». گاهی هم ایشان به امت فرموده است: «علی بمنزله هارون من موسی» و این حدیث را جمیع علمای اهل سنت تأیید کرده و آن را حدیث صحیح و متواتر خوانده اند (۲).

برای مثال می توان از بخاری در جلد سوم صحیح، مسلم بن حجاج در جلد دوم صحیح، امام احمد حنبل در جلد اول مسند، محمد بن سوره ترمذی در جامع و بیش از ۲۵ مأخذ دیگر که همگی آنها در صفحات ۲۸۶ تا ۲۸۸ کتاب شبهای پیشاور آورده شده است نام برد که در بین راویان آنها معاویه بن ابی سفیان نیز دیده می شود.

حدیث مهمتری از خلیفه دوم- عمر ابن الخطاب- روایت شده است. خلیفه دوم می گوید: «من و ابو عبیده جراح و تنی چند از اصحاب در مجلسی حاضر بودیم. حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که به علی بن ابی طالب علیه السلام تکیه داده بود، با دست بر شانه های علی علیه السلام زد و فرمود: یا علی! تو اولین مؤمن از نظر ایمان آوردن و اولین مسلمان از نظر اسلام آوردن می باشی». سپس ادامه داد: «یا علی! تو برای من به منزله هارون برای موسی هستی»

۱- مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۱، ص ۴۷۲، ۵۰۰ و ۵۰۵؛ المسترشد، ص ۴۵۵؛ شرح الاخبار، ج ۲، ص ۲۱۰؛ کنز الفرائد ص ۲۸۳؛ شبهای پیشاور، ص ۲۸۶ «أما ترضی أن تكون منی بمنزله هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی و لو كان لکنته»

۲- البته عالم نمایان اهل سنت همانند آمدی که مردی شریر و تارک الصلاة بوده، آن را معتبر نمی دانند.

ص: ۷۷

و هر کس که گمان کند مرا دوست دارد و با تو دشمنی ورزد، دروغ گفته است (۱)». خبر فوق را بسیاری دیگر چون: ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و ابن صباغ مالکی در «فصول المهمه» و بسیاری از علمای اهل سنت بیان کرده‌اند و جای هیچ شک و تردیدی در صحت آن باقی نگذاشته‌اند. از آنجایی که از نظر مذاهب چهارگانه اهل سنت، رد و شک در گفتار خلیفه دوم جایز و روا نمی‌باشد؛ لذا در صحت و سقم این حدیث هم نباید شک کرد.

مطابق با آیه شریفه إنا أوحينا إليك كما أوحينا إلى نوح والنبيين من بعده وأوحينا إلى إبراهيم وإسماعيل وإسحاق ويعقوب والأسباط وعيسى وأيوب ويونس وهارون وسليمان وآتينا داود زبوراً (۲) و نیز آیات شریفه و اذكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى ... وَ وَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا (۳)

که بر نبوت هارون صراحت دارد؛ از آنجایی که هارون، هم مقام نبوت و هم مقام خلافت حضرت موسی را داشت و هم افضل بر تمام بنی اسرائیل بود؛ لذا با استفاده از حدیث منزلت، دو ویژگی برای امیرالمؤمنین علیه السلام محرز می‌گردد:

۱. مقام خلافت و وزارت آن حضرت بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله؛

۲. فضیلت و برتری امیرالمؤمنین علیه السلام بر امت و بر تمامی صحابه.

همانطور که قبلاً گفته شد درجات انبیا متفاوت است. برخی از آن‌ها مانند هارون، در امر نبوت استقلال نداشته و تابع پیغمبر صاحب احکام بوده‌اند. هارون هم تابع برادرش حضرت موسی علیه السلام بوده است. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود در ذیل این حدیث می‌گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله با

۱- مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۹۶؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۱، ص ۹۵؛ الشیعة احادیث الفریقین، ص ۵۸۲؛ اصول کافی، ج ۲، ص ۲۳۸، ح ۲۷؛ شبهای پیشاور، ص ۲۹۱ «كنت أنا و أبو بكر و أبو عبيدة بن الجراح و نفر من أصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله إذ ضرب النبي صلى الله عليه و آله على كتف علي بن أبي طالب فقال يا علي أنت أول المسلمين إسلاماً و أنت أول المؤمنين إيماناً و أنت مني بمنزلة هارون من موسى كذب يا علي من زعم أنه يحبني و يبغضك».

۲- نسا ۴: ۱۶۱

۳- مریم ۴: ۵۲ تا ۵۴

ص: ۷۸

این حدیث، جمیع مراتب و منزلت‌های هارون را برای علی علیه السلام اثبات کرد و اگر حضرت محمد صلی الله علیه و آله خاتم الانبیا نبود و قرار می‌بود که بعد از ایشان پیغمبر دیگری مبعوث شود، یقیناً تنها علی علیه السلام واجد این شرایط بود. نه فقط ابن ابی‌الحدید، بلکه بسیاری دیگر از علمای اهل سنت همچون: علامه جلال‌الدین سیوطی بر این عقیده‌اند و از جابر بن عبدالله انصاری از قول نبی گرامی صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند: «اگر بنا بود که پس از من پیغمبری بیاید، یا علی تو آن می‌بودی (۱)». همچنین میر سید علی همدانی - فقیه شافعی - در «موده القربی» از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: «به درستی که خداوند مرا بر انبیا برگزیده و اختیار نمود. برای من وصی اختیار نمود و پسر عم مرا وصی من قرار داد و همانطور که بازوی موسی را به برادرش هارون محکم ساخت، بازوی مرا نیز محکم نمود. او خلیفه و وزیر من است و اگر قرار باشد بعد از من پیغمبری وجود داشته باشد، هر آینه او علی علیه السلام می‌باشد. لیکن بعد از من پیغمبری نخواهد آمد (۲)». بنابراین واجد شرایط بودن علی علیه السلام برای مقام نبوت، نه تنها غلو شیعیان نیست، بلکه فرموده پیامبر خدا است. این واجد شرایط بودن، بدان معنا است که علی علیه السلام در تمامی صفات و خصایص (به جز نبوت) با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شریک می‌باشد.

امام ثعلبی در تفسیر خود و احمد شهاب الدین در کتاب «توضیح الدلائل علی ترجیح الفضایل» درباره علی علیه السلام چنین می‌گوید: «بر کسی پوشیده نیست که مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام در بیشتر خصلت‌های رضیه، افعال زکیه، عادات، عبادات و احوال عالیه شباهت زیادی به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دارد و این شباهت آنقدر آشکار است که نیاز به برهان، حجت و دلیل ندارد. بعضی از علما، برخی از خصلت‌های حمیده حضرت که نظیر پیغمبر

۱- صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۰۸؛ مسند احمد، ج ۱ ص ۱۷۳ و ج ۲، ص ۲۳۸؛ مناقب آل ابی‌طالب، ج ۲، ص ۱۳۰؛ شبهای پیشاور، ص ۲۹۷
 «أما ترضى أن تكون منى بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدى».

۲- ينابيع المودة لذوى القربى، ج ۲، ص ۲۸۸؛ شبهای پیشاور، ص ۲۹۷ «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَانِي عَلَى الْأَنْبِيَاءِ فَاخْتَارَنِي وَ اخْتَارَ لِي وَصِيًّا وَ خَيْرَ ابْنِ عَمِّي وَصِيًّا يَشُدُّ عَضْدِي كَمَا يَشُدُّ عَضْدَ مُوسَى بِأَخِيهِ هَارُونَ وَهُوَ خَلِيفَتِي وَ وَزِيرِي وَلَوْ كَانَ بَعْدِي نَبِيًّا لَكَانَ عَلِيٌّ نَبِيًّا وَلَكِنْ لَا نَبُوَّةَ بَعْدِي»

ص: ۷۹

بوده است را بر شمرده اند (۱)».

سپس ادامه می دهد: «علی علیه السلام در طهارت نظیر پیغمبر صلی الله علیه و آله است. علت آن هم قول خدای تعالی در آیه تطهیر است». او در ادامه می گوید: «علی از حیث ولایت بر امت، نظیر پیغمبر است و دلیل آن آیه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (۲)»

می باشد. آنگاه می گوید: «علی علیه السلام در ادای رسالت و تبلیغ نیز نظیر پیغمبر است و دلیل آن هم سوره براءت است (۳)؛ زیرا موقع نزول این سوره بر حضرت خاتم صلی الله علیه و آله، آن آیات را به ابوبکر داد تا در موسم حج بر اهل مکه بخواند. جبریل نازل شد و گفت: به جز خودت یا کسی که از اهل تو باشد، کس دیگری نمی تواند این رسالت را ادا کند. پس پیغمبر به امر پروردگار آیات سوره براءت را از ابوبکر گرفت و به علی علیه السلام داد تا در موسم حج آنرا قرائت کند (۴)».

امام ثعلبی چنین ادامه می دهد: «آن حضرت در مولای امت بودن نیز، نظیر پیغمبر است و دلیل آن فرموده پیغمبر در غدیر خم می باشد (۵)». آنگاه ادامه می دهد: «علی علیه السلام در اتحاد نفسانی نظیر پیغمبر است و نفس علی قائم مقام نفس رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد (۶) چنانچه

۱- شبهای پیشاور، ص ۲۹۹ «و لا يخفى أن مولانا أمير المؤمنين قد شابه النبي في كثير بل أكثر الخصال الرضية والفعال الزكية وعاداته و عباداته و أحواله العلية وقد صحّ ذلك له بالاخبار الصحيحة والآثار الصريحة و لا يحتاج إلى إقامة الدليل و البرهان و لا يفتقر إلى إيضاح حجة و بيان و قد عد بعض العلماء بعض الخصال لأمر المؤمنين على التي هو فيها نظير سيدنا النبي الأمي».

۲- مائده ۵: ۵۵

۳- شبهای پیشاور، ص ۳۰۰ «و نظيره في الطهارة بدليل قوله تعالى إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً».

۴- كشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۳۷؛ كتاب الاربعين، ص ۲۳۷؛ شبهای پیشاور، ص ۳۰۰ «و نظيره في آية ولي الأمة بدليل قوله إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ».

۵- كشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۳۷؛ كتاب الاربعين، ص ۲۳۷؛ شبهای پیشاور، ص ۳۰۰ «و نظيره في كونه مولى الأمة بدليل قوله: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ».

۶- كشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۳۷؛ شبهای پیشاور، ص ۳۰۰ «و نظيره في مماثلة نفسيهما و أنّ نفسه قامت مقام نفسه عليه السلام و أنّ الله تعالى اجري نفس على مجرى نفس النبي صلی الله علیه و آله سلم، فقال: فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَكُمْ ...».

ص: ۸۰

خداوند در آیه مباحله علی را به منزله نفس آن حضرت قرار داده است (۱).

«و بالاخره: «و علی علیه السلام در باز بودن در خانه‌اش به مسجد نظیر پیغمبر است (۲) و همانند پیامبر خدا، اجازه ورود به مسجد در حال جنب بودن را دارد (۳)». او در تأیید این ویژگی امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌گوید: بخاری و مسلم در صحیحین خود از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند: «احدی بجز من و علی نمی‌تواند در حال جنب بودن وارد مسجد شود (۴)». که اعطای این ویژگی به علی علیه السلام توسط پیامبر خدا به امر خداوند، بخاطر این بود که آن بزرگوار در حدی از طهارت و قداست روح قرار داشتند که جنابت نمی‌توانست موجب کدورتی و یا تنزل معنوی در آن روح گردد.

به هر حال بسیاری از علمای اهل سنت، از جمله جلال الدین سیوطی و امام احمد ثعلبی و سبط بن جوزی از ابوذر غفاری و از اسماء بنت عمیس (همسر ابوبکر) نقل می‌کنند که در روزی که پیغمبر هم تشریف داشتند، نماز ظهر را در مسجد به جای آوردیم، سائلی از راه رسید و تقاضای کمک نمود. هیچ کس به جز علی علیه السلام به او جوابی نداد. علی علیه السلام در حال رکوع اشاره به انگشترش کرد و به سائل اجازه داد انگشتر را از

۱- مراد از اتحاد نفسانی با پیامبر خدا از حیث مجازی است نه حقیقی، و منظور از آن تساوی روح و کمالات به جز در مقام نبوت و شرایط آن مثل نزول وحی و احکام است.

۲- به دستور پیغمبر درهای تمامی خانه‌های افراد که به مسجد راه داشت بسته شد به جز خانه‌های علی و پیغمبر. البته عده‌ای چون ابوهریره بر این عقیده‌اند که تمامی درهای ورودی به مسجد بسته شد به جز خانه پیغمبر و ابوبکر! که حال اینگونه راویان حدیث معلوم است. ولی کسانی چون امام حنبل و حاکم نیشابوری و ترمذی و حدود ۱۷ نفر از بزرگان اهل سنت باز بودن در خانه علی به مسجد را مسجل می‌دانند که اسامی آن‌ها در صفحات ۳۰۲ و ۳۰۳ کتاب شبهای پیشاور آورده شده است.

۳- کشف الغمّه، ج ۱، ص ۳۳۷؛ شبهای پیشاور، ص ۳۰۱ «و نظیره فی فتح باب فی المسجد کفتح باب رسول الله صلی الله علیه و آله و جواز فی المسجد کجواز و دخوله فی المسجد جنبا کحال رسول الله صلی الله علیه و آله علی السواء».

۴. المعجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۳۷۳؛ العمده، ۱۷۷؛ کشف اللثام، ج ۱، ص ۳۸۴؛ الحقائق الناضره، ج ۳، ص ۴۹؛ شبهای پیشاور، ص ۳۰۴ «لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يُجْنِبَ فِي الْمَسْجِدِ إِلَّا أَنَا وَعَلِيٌّ» البته این حدیث را اهل سنت از طریق ابوهریره برای ابوبکر نقل کرده‌اند ولی سند آن برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام در ۲۵ مورد اهل سنت حتی از عمر بن الخطاب و ابن عباس و ابن عمر و سعد بن ابی وقاص و جابر بن عبد الله نقل کرده‌اند و چون این یک مورد بیشتر نمی‌تواند باشد حدیث ابوهریره رد می‌شود.

ص: ۸۱

دستش بیرون آورد. سپس پیغمبر رو به آسمان کرده فرمود: «پروردگارا! برادرم موسی از تو سؤال کرد و گفت سینه مرا فراخ گردان و وظیفه‌ام را در تبلیغ رسالت آسان نما و ... و برادرم هارون را در کار من شریک گردان. پس آیه‌ای که تقاضای ایشان را پذیرفته بود از جانب خداوند نازل شد که: از طریق وزارت و همدستی برادرت هارون، بازوی ترا محکم ساختیم و قدرت و حکومتی را به شما دادیم که هرگز به شما دست نیابند (۱)». آنگاه پیغمبر ادامه داد: «خداوند! من محمد برگزیده تو هستم. پس سینه‌ام را گشاده گردان و وظیفه‌ام را آسان نما. برای من از اهل من وزیری قرار ده که او علی باشد و پشت مرا به وجود او محکم گردان (۲)».

ابوذر غفاری می‌گوید: هنوز دعای پیامبر صلی الله علیه و آله تمام نشده بود که جبرئیل نازل گردید و آیه **وَإِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (۳)** را بر آن حضرت قرائت نمود. بنابراین چنین استنتاج می‌شود که دعای پیغمبر مستجاب شده و علی علیه السلام به وزارت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برگزیده شده است.

ابن عباس نیز می‌گوید: صدای منادی را شنیدم که گفت: «ای احمد! آنچه که خواستی به تو عطا شد (۴)». پس پیغمبر دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: دست‌هایت را به سوی آسمان بلند کن و از خدای خود چیزی بخواه تا به تو عنایت کند. علی علیه السلام نیز چنین دعا کرد: «خدایا! برای من نزد خود عهدی قرار ده و نزد خود مودت و محبت را

- ۱- مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۰۹؛ نظم درر السمطین، ص ۸۷؛ شبهای پیشاور، ص ۳۰۷
- «اللهم إن أخي موسى سألک فقال ربّ اشرح لی صدری و یسر لی أمری ... و اشرکه فی أمری فأنزل علیه قرآناً ناطقاً سنشهد عضدک بأخیک و نجعل لکما سلطاناً فلا یصلون إلیکما». در المنثور، تفسیر ثعلبی. ابن جوزی، خواص الأئمه.
- ۲- تاویل الآیات، ج ۱، ص ۱۵۱؛ شبهای پیشاور، ص ۳۰۷ «اللهم و أنا محمد صفیّک و نبیک فاشرح لی صدری و یسر لی أمری و اجعل لی وزیراً من أهلی علیاً أخی اشدد به أزری».
- ۳- مائده ۵: ۵۵. مطالب السؤال از محمد بن طلحه شافعی، منقبه المطهرین از حافظ ابو نعیم. مسند أحمد بن حنبل.
- ۴- مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۵۶؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۸۴؛ شبهای پیشاور، ص ۳۰۸ «یا أحمد قد أوتیت ما سألت».

ص: ۸۲

پدید آر (۱)» پس جبرئیل نازل شد و آیه شریفه را إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا؛ (آنان که ایمان آوردند و نیکوکار شدند خدای مهربان آن‌ها را محبوب می‌گرداند (۲) بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خواند).

وقتی که اصحاب از این قضیه متحیر و متعجب شدند، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «از چه چیزی متعجب شده‌اید؟ قرآن چهار قسمت است. یک ربع آن مخصوص ما اهل بیت، یک ربع قرآن حلال، ربع دیگر آن حرام و ربع دیگر فرائض و احکام است. به خدا سوگند کرامت‌های قرآن درباره علی علیه السلام نازل گردیده است (۳)». بنابراین همانطور که موسی کلیم الله در غیبت چهل روزه خود، امتش را به خود وانگذاشت و هارون را که بر همه بنی اسرائیل برتر و افضل بود، وصی و خلیفه خود قرار داد تا در فقدان خود امر نبوت مختل نگردد؛ پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله نیز به طریق اولی باید مردم را در غیاب خود و پس از رحلتش، وانگذاشت و شریعت را به دست افراد جاهل، نسپارد تا هر کس به میل خود در آن تصرف کند.

به همین جهت تصریح کرده‌اند: «همان گونه که هارون در غیبت موسی خلیفه و جانشین او بود، علی علیه السلام هم در غیبت من خلیفه و جانشین من باشد. البته برخی بر این تصورند که این حدیث، جنبه تشویقی و خصوصی داشته و عمومیت ندارد و چنین استدلال می‌کنند؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در غزوه تبوک برای مدت معینی به خلافت برگزید و چون علی دلتنگ آن حضرت شده بود، پیغمبر آن بیانات را از باب تشویق و رفع دلتنگی علی علیه السلام فرمود. در پاسخ این قبیل افراد باید گفت: غزوه تبوک یکی از مواردی بوده که پیغمبر چنین بیانی را فرموده است. ایشان در مواردی دیگر از جمله در مراسم مؤاخات در مکه و نیز در مدینه و هر جای دیگری که مقتضی بود همین

۱- شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۶۶؛ شبهای پیشاور، ص ۳۰۸ «اللهم اجعل لی عندک عهداً و اجعل لی عندک وداً».

۲- مریم ۱۹: ۹۶.

۳- شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۸۴؛ شبهای پیشاور، ص ۳۰۹ «مما تتعجبون. إِنَّ الْقُرْآنَ أَرْبَعَةُ أَرْبَاعٍ فَرِيعٌ فِينَا أَهْلَ الْبَيْتِ خَاصَّةً وَ رِيعٌ فِي أَعْدَائِنَا، وَ رِيعٌ حَلَالٌ وَ حَرَامٌ، وَ رِيعٌ فَرَائِضٌ وَ أَحْكَامٌ وَ إِنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ فِي عَلِيٍّ كَرَامِ الْقُرْآنِ».

ص: ۸۳

جمله را می فرمود.

نکته پایانی این که امام غزالی، ابن ابی الحدید و جارالله زمخشری از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حدیثی را نقل می کنند که فرمود: «علمای امت من مانند انبیای بنی اسرائیل اند (۱)» یا «علمای امت من برتر از انبیای بنی اسرائیل اند (۲)».

وقتی که به فرموده پیامبر گرامی اسلام، علمای ما مساوی یا حتی برتر و افضل از انبیای بنی اسرائیل باشند، آیا شخصی مثل امیرالمؤمنین علیه السلام از انبیا بالاتر نمی باشند؟!

باز بودن درهای مسجد برای ابوبکر یا امیر المؤمنین

۱- المکاسب، ج ۳، ص ۵۵۱ و ج ۴ ص ۴۱۵؛ منیة الطالب، ج ۲، ص ۲۳۳؛ نهج الفقاهه، ص ۲۹۹؛ شبهای پیشاور، ص ۴۷۲ «علماء أمتی کأنبیاء بنی اسرائیل».

۲- بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۳۰۴؛ بلغة الفقیه، ج ۳، ص ۲۲۹؛ الذریعة، ج ۱۶، ص ۲۲۸؛ شبهای پیشاور، ص ۴۷۳ «علماء أمتی أفضل من أنبیاء بنی اسرائیل».

ص: ۸۴

پرسش: حدیث انسداد درهای مسجد برای همه جز امیرالمؤمنین در بعضی از منابع اهل سنت برای ابوبکر وارد شده! آیا دلیلی از کتب اهل سنت برای اثبات آن برای امیرالمؤمنین وجود دارد؟

پاسخ: برای اطلاع بیشتر به کتب زیر از کتب اهل سنت مراجعه شود:

امام احمد حنبل در ۳ مورد در مسند، ج ۱، ص ۱۷۵؛ ج ۲، ص ۲۶؛ ج ۴، ص ۳۶۹.

نسائی در سنن - خصائص العلوی.

حاکم نیشابوری در مستدرک، ج ۳، ص ۱۱۷ و ۱۲۵.

سبط بن جوزی در تذکره، ص ۲۴ و ۲۵.

به نقل کتاب شبهای پیشاور ص ۳۰۲، در سی مدرک از معتبرترین کتب اهل سنت آمده و بالاخره یوسف گنجی شافعی در باب ۵۰ کفایه الطالب آن را «حدیث عال» خوانده (از نظر تواتر سند) و آن حدیث چنین است:

«سَدُّوا الْأَبْوَابَ كُلَّهَا إِلَّا بَابَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَأَوْماً بَيَّدَهُ إِلَى بَابِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ...»

آنگاه اضافه می کنند، علت آن این است که پیامبر می داند علی و فاطمه و اولادش به نص قرآن تطهیر شده اند. «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...»

دلیل جعلی بودن روایت در شأن دیگران، نفی مطلق است که پیامبر از سایر درب ها فرموده اند و یا باید همه راویان روایت خبر فوق الذکر کاذب باشند که بسیاری از ائمه اهل سنت در بین این ها هستند. روایت دیگر از عمر بن الخطاب است که حاکم در ص ۱۲۵ مستدرک و سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۶ ص ۲۱۰ ینایع الموده از مسند احمد بن حنبل و خطیب خوارزمی ص ۲۶۱، مناقب ابن حجر در صواعق ص ۷۶ و ... نقل کرده اند.

عمر گفت: به علی سه خصلت داده شده که اگر یکی از آن ها به من داده می شود

ص: ۸۵

برای من بهتر بود از حیوانات سرخ مو!

۱. پیامبر دخترش فاطمه علیها السلام را به ازدواج او در آورد.

۲. همه درها به مسجد بسته شده، جز در خانه علی و آرام گرفت در مسجد همان طور که برای پیامبر حلال بود.

۳. پرچم روز خیبر به او داده شد (او فرمانده لشکر شد).

دلایل بیعت نکردن امت اسلام و صحابه با علی (ع) بعد از وفات پیامبر

ص: ۸۶

پرسش: اگر وصی بودن و ولایت علی علیه السلام صحت و عمومیت دارد چرا امت اسلام و مخصوصاً اصحاب پیامبر بعد از وفات ایشان، از بیعت با امام علی علیه السلام امتناع نموده و با دیگری بیعت کردند؟

پاسخ: حضرت موسی کلیم الله به صراحت و روشنی، برادرش جناب هارون را خلیفه و جانشین خود قرار داد. ایشان بنی اسرائیل را که بیش از هفتاد هزار نفر بودند جمع نموده و به آنها تأکید کرد که هارون جانشین و خلیفه من است و همگی بایستی امر او را اطاعت کنید. وقتی که ایشان برای مدت کوتاهی به کوه طور به میهمانی پروردگار رفت، تکلیف مردم کاملاً مشخص شده بود و باید در این ایام از هارون تبعیت می کردند. هنوز مدت یک ماه از غیبت موسی سپری نشده بود که فتنه سامری برپا شد و بین مردم اختلاف پیش آمد. پس از آن که سامری، گوساله طلا را به آنها نشان داد، بنی اسرائیل دسته دسته هارون، خلیفه مسلم خود را که از جانب موسی تعیین شده بود، رها نموده و در اطراف سامری اردو زدند. در مدت کوتاهی، هفتاد هزار نفر از همان قوم بنی اسرائیل که خلافت هارون را با گوش خود از حضرت موسی شنیده بودند و وجوب اطاعت هارون برایشان بدیهی بود، هارون را رها کرده و گرفتار دسیسه سامری گوساله پرست شدند. حتی وقتی که هارون آنها را منع کرد، در صدد قتل وی برآمدند. آن قدر هارون اذیت شد که در برگشت از کوه طور، نزد موسی رفت و شکایت و درد دل نمود. این شکایت در قرآن مجید چنین آمده است: إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضُّ عَفْوَني وَكَادُوا يَقْتُلُونِي؛ این قوم مرا خوار و ضعیف ساختند و می خواستند مرا به قتل برسانند (۱).

آیا می توان تمرد قوم بنی اسرائیل از هارون، و روی نمودن آنها به گوساله پرستی را دلیل بر بطلان خلافت هارون و در نتیجه بر حق بودن سامری دانست؟ آیا می توان

ص: ۸۷

گفت: اگر خلافت هارون بر حق بود، بنی اسرائیل به سامری و گوساله پرستی روی نمی آوردند؟ آیا می توان گفت بنی اسرائیل نص صریحی از موسی نداشته اند؟ حال آن که این قوم در شرایطی که خلافت و حقانیت هارون را خود- از زبان موسی شنیده بودند تمرد و سرپیچی نمودند.

حال اگر این سابقه تاریخی با سرگذشت امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از وفات پیامبر مقایسه شود، معلوم می گردد که عمل پیامبر گرامی اسلام، نسبت خود و علی علیه السلام را چون نسبت موسی به هارون تلقی کردن، بدون حکمت نبوده است. زیرا آن حضرت همان سرگذشت هارون را برای علی علیه السلام پیش بینی می کرد. بعد از وفات رسول الله، همان جماعتی که مکرر از آن حضرت و با صراحت، جانشینی علی علیه السلام را شنیده بودند، علی را رها کرده و به پیروی از هوای نفس، حب جاه و مقام و بر اساس عداوت با بنی هاشم، تشکیلات مخصوصی را سازماندهی کردند و به قول امام غزالی از علمای اهل سنت «حق را پشت سر انداخته و به جهالت اولیه برگشتند». این قوم نه تنها از علی علیه السلام برگشتند بلکه بر در خانه علی علیه السلام، آتش هم بردند. آن ها با تهدید و فشار، آن حضرت را به مسجد آوردند و او را بر سر دو راهی «بیعت با خلیفه» یا «قتل و گردن زدن» قرار دادند. علی علیه السلام خود را به قبر مبارک پیغمبر رساند و خطاب به پیغمبر، همان کلمات هارون را گفت: **إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي (۱)**. آیا این شباهت تاریخی دلیل بر عدم حقانیت علی علیه السلام و بطلان خلافت او است؟

به طور کلی برای پاسخ به این سؤال می توان به عوامل زیر اشاره داشت:

۱- وجود منافقین در بین مردم که ایمان آن ها یا ناقص بود یا اصلاً ایمان نداشتند و خود را برای فرصت های بعدی آماده کرده بودند.

۲- جو خفقان بوجود آمده بعد از سقیفه به حدی بود که هیچکس حتی حق نقل حدیث از پیامبر را نداشت و غیر از مؤمنین شجاع کسی سفارشات پیامبر را دنبال نمی کرد، به طوری که بدعت های زیادی گذاشته می شد و جز اقلیتی همه می پذیرفتند!

ص: ۸۸

۳- وجود کینه بین افرادی که بستگانشان در جنگ‌ها توسط امیرالمؤمنین علیه السلام کشته شده بودند.

۴- دقت در عدالت از طرف امیرالمؤمنین که کمتر کسی یارای همراهی با آن را داشت.

۵- امیرالمؤمنین حاضر به باج دهی به هیچ یک از سران قبایل و افراد با نفوذ و گذشتن از اصول نبودند و تنها برای ایشان حفظ اسلام مطرح بود که از هیچ اقدامی در این راستا فروگذار نمی کردند.

با وجود این همه روایت با سندهای متواتر و فوق حد تواتر از طریق اهل سنت، اینک ما سؤال می کنیم که چرا اصحاب پیامبر، علی علیه السلام را کنار گذاشتند و دیگران را سر کار آوردند؟!!

اگر این روایات دروغ باشد پس دیگر اهل سنت از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله چه چیزی دارند؟

اگر راست است ولی آن‌ها (اصحاب پیامبر) نشنیده بودند، پس چگونه چراغ هدایتند که «أصحابی کالنجوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم»

اگر راست است و آن‌ها شنیده‌اند و مخالفت کرده‌اند پس چگونه اصحاب پیامبر خدا همگی را عدول می دانند؟!

وبالآخره ما هستیم و روایات نبوی که حجت است به نص قرآن ما وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ ... و ما هستیم و عمل صحابه که عمل آن‌ها هیچ حجیتی ندارد و هیچ آیه‌ای به حجیت افعال آن‌ها دلالت نمی کند.

پیامبر (ص) در کجا و چه زمانی علی (ع) را به جانشینی خود برگزید؟

ص: ۸۹

پرسش: چه زمانی و در کجا پیغمبر صلی الله علیه و آله صراحتاً علی علیه السلام را به خلافت و جانشینی خود برگزیده است؟

پاسخ: اولین روزی که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نبوت خویش را آشکار ساخت، به خلافت علی علیه السلام تصریح نمود که به «حدیث الدار» معروف است. چنانچه امام احمد حنبل در مسند، محمد بن جریر طبری در «تاریخ الامم والملوک» وابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه و حافظ ابو نعیم در حلیه الاولیاء و بسیاری دیگر نقل نموده‌اند: زمانی که آیه شریفه وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (۱)

نازل شد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چهل نفر از اشراف، بزرگان و خویشاوندان خود را در منزل عمومی خویش، ابوطالب دعوت کرد و به علی علیه السلام فرمود: برای میهمانان یک ران گوسفند و مقداری نان و شیر (تقریباً ۳ کیلو) تهیه نماید.

وقتی که اشراف و بزرگان قریش بر سر سفره نشستند، به هم نگاه کردند و با خنده می گفتند: محمد صلی الله علیه و آله حتی غذای یک نفر را هم آماده نکرده است. حضرت فرمود: «کلوا بسم الله؛ با نام خداوند متعال بخورید». حضار تا توانستند غذا خوردند و پس از سیر شدن، دست از غذا کشیدند، اما همچنان غذا تمام نشده بود. آن‌ها بعدها به یکدیگر گفتند: «این مرد شما را با این غذا سحر و جادو نمود (۲)».

آنگاه حضرت برخاسته و لب به سخن گشود که قسمتی از فرمایشات ایشان چنین است: «ای فرزندان عبد المطلب! خدای تعالی مرا بر عموم مردم و مخصوصاً بر شما مبعوث گردانید. من شما را به دو کلمه دعوت می کنم که بر زبان سبک و آسان، ولی در ترازوی اعمال شما سنگین و گران است، با گفتن این دو کلمه بر عرب و عجم مالک شوید، تا جمیع امور در اختیار شما قرار گیرد. با این دو کلمه وارد بهشت می شوید و از

۱- شعراء ۲۶: ۲۱۴.

۲- مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۳۰۶؛ تاویل الایات، ج ۱، ص ۳۹۴؛ نظم درر السمطین، ص ۸۳
أنهج الایمان، صص ۲۳۸ و ۲۳۹؛ شبهای پیشاور، ص ۳۱۸ «هذا ما سحرکم به الرجل»

ص: ۹۰

دوزخ نجات پیدا خواهید کرد. آن دو کلمه: یکی گواهی به وحدانیت خدا و دیگری گواهی به رسالت من است. بنابراین اولین کسی که دعوت مرا اجابت و یاری نماید او برادر من، وزیر من، وارث من و خلیفه بعد از من خواهد بود (۱)».

ایشان آخرین جمله را سه بار تکرار نمود. در هر بار به جز علی علیه السلام کسی پاسخ نداد و فقط علی علیه السلام می گفت: «ای پیامبر خدا من یاریت می دهم و کمک کار تو می باشم (۲)».

پس حضرت او را نوید خلافت داد و فرمود: «به درستی که او برادر من، وصی من و خلیفه من در میان شما می باشد (۳)». امام احمد حنبل و میر سید علی همدانی شافعی از پیامبر خدا نقل می کنند که فرمود: «ای علی! تو ذمه مرا بری می کنی و تو خلیفه من بر امتم می باشی». (۴) این حدیث در بیش از بیست کتاب معتبر اهل سنت ذکر شده که بیش از حد تواتر است. (۵)

امام احمد حنبل و ابن مغازلی و ثعالبی نیز از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل می کنند: «همانا که تو برادر من، وصی، خلیفه و ادا کننده دین من هستی». (۶) در جایی دیگر ابوالقاسم حسین بن محمد از انس ابن مالک از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند: «به درستی که دوست من، وزیر من، خلیفه من و بهترین کسی که بعد از خود بجای می گذارم تا دین مرا ادا کند و

۱- الارشاد، ج ۱، ص ۴۹؛ الانوار العلویه، ص ۳۹؛ شبهای پیشاور، ص ۳۱۸ «یا بنی عبد المطلب إنَّ الله بعثنی إلى الخلق كافهً و بعثنی إلیکم خاصهً فقال عزّ و جلّ و أَنذِرْ عَشِیرَتَكَ الْأَقْرَبِینَ و أنا أدعوکم إلى کلمتین خفیفتین علی اللسان ثقیلتین فی المیزان تملکون بهما العرب و العجم و تنقاد لکم بهما الأمم و تدخلون بهما الجنه و تنجون بهما من النار شهادة أن لا إله إلاَّ الله و أنّی رسول الله فمن یجبنی إلى هذا الأمر و یؤازرنی علیه و علی القیام به یکن أخی و وصیی و وزیر و وارثی و خلیفتی من بعدی».

۲- شبهای پیشاور، ص ۳۱۸ «أنا أنصرک و وزیرک یا نبی الله».

۳- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۱؛ شبهای پیشاور، ص ۳۱۸ «إنَّ هذا أخی و وصیی و خلیفتی فیکم».

۴- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ص ۶۵؛ مسند الامام رضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۳۰؛ ینایع الموده لذوی القربی، ج ۲، ص ۲۸۰؛ شبهای پیشاور، ص ۳۱۹ «یا علی أنت تبریء ذمتی و أنت خلیفتی علی امتی».

۵- مسند احمد بن حنبل ص ۱۱۱ و ۳۳۱ جلد اول- ثعلبی در تفسیر آیه- ابو نعیم حلیه الاولیاء و بیست مدرک از کتب اهل سنت مذکور در ص ۳۱۷ شبهای پیشاور.

۶- الصوارم المهرقه، ص ۲۰۹؛ شبهای پیشاور، ص ۳۱۹ «أنت أخی و وصیی و خلیفتی و قاضی دینی».

ص: ۹۱

و عده مرا وفا کند، همانا علی ابن ابی طالب علیه السلام می باشد (۱)».

میر سید علی همدانی شافعی نیز از خلیفه دوم عمر نقل می کند که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله بین اصحاب خود عقد اخوت بست، فرمود: «این علی برادر من در دنیا و آخرت، خلیفه من در اهل من، وصی من در امت من و وارث و ادا کننده دین من است. مال او از من و مال من از او است. نفع او نفع من و ضرر او ضرر من است. پس هر کس او را دوست دارد مرا دوست داشته، و هر کس با او دشمنی ورزد با من دشمنی داشته است (۲)». باز همان شخص فرمود: «او وزیر و خلیفه من است (۳)».

محمد بن یوسف گنجی شافعی نیز از ابوذر غفاری و او از پیغمبر چنین نقل کرده است: «پرچم علی امیرالمؤمنین علیه السلام در کنار حوض کوثر بر من وارد شود کسی که پیشوای روی و دست و پا سفیدان است و خلیفه من بعد از من است (۴)».

کسانی چون خطیب خوارزمی و ابن مغالزی نیز از پیغمبر نقل کرده اند خطاب به علی علیه السلام فرمود: «من و علی از یک نور آفریده شده ایم. خداوند قبل از خلقت آدم آن نور را در صلب آدم قرار داد. پس همواره با هم یکی بودیم تا در صلب عبدالمطلب از هم جدا شدیم. آنگاه نبوت در من و خلافت در علی مقرر گردید (۵)».

- ۱- معجم الکبیر، ج ۶، ص ۲۲۱؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۰؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۹۸؛ شبهای پیشاور، ص ۳۲۰ «إِنَّ خَلِيلِي وَ وَزِيرِي وَ خَلِيفَتِي وَ خَيْرَ مَنْ أَتَرَكَ بَعْدِي يَقْضِي دِينِي وَ يَنْجِزُ مَوْعِدِي عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ».
- ۲- الخلاف، ج ۱، ص ۲۸؛ مقام الامام علی علیه السلام ص ۲۲؛ الامام علی علیه السلام فی آراء الخلفاء، ص ۸۵؛ شبهای پیشاور، ص ۳۲۰ «هَذَا عَلِيٌّ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ خَلِيفَتِي فِي أَهْلِي وَ وَصِيِّي فِي أُمَّتِي وَ وَارِثُ عِلْمِي وَ قَاضِي دِينِي مَالَهُ مَنِّي مَالِي مِنْهُ نَفْعُهُ نَفْعِي وَ ضَرَرُهُ ضَرَرِي مِنْ أَحَبِّهِ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَ مِنْ أَبْغَضِهِ فَقَدْ أَبْغَضَنِي».
- ۳- ينابيع المودة لذوی القربى، ج ۲، ص ۲۸۸؛ شبهای پیشاور، ص ۳۲۰ «وَهُوَ خَلِيفَتِي وَ وَزِيرِي».
- ۴- معجم الاوسط، ج ۳، ص ۶؛ الموضوعات، ج ۱، ص ۳۸۹؛ شبهای پیشاور، ص ۳۲۰ «تَرَدَّ عَلَيَّ الْحَوْضُ رَأْيَهُ عَلَيَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِمَامِ الْغُرِّ الْمُحِبِّينَ وَ الْخَلِيفَةَ مِنْ بَعْدِي».
- ۵- ينابيع المودة لذوی القربى، ج ۲، ص ۳۰۸؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۶۱؛ شرح الاخبار، ج ۱، ص ۲۲۰؛ نهج الايمان، ص ۲۹۲؛ شبهای پیشاور، ص ۳۲۱ «خَلَقْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ نَوْرٍ وَاحِدٍ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ آدَمَ بِأَرْبَعَةِ آلَافٍ عَامٍ فَلَمَّا خَلَقَ آدَمَ رَكِبَ ذَلِكَ النُّورَ فِي صُلْبِهِ فَلَمْ نَزَلْ فِي شَيْءٍ وَاحِدٍ حَتَّى افْتَرَقْنَا فِي صُلْبِ عَبْدِ الْمَطْلَبِ فِي النَّبُوَّةِ وَ فِي عَلِيٍّ الْخِلَافَةِ».

ص: ۹۲

محمد بن جریر طبری نیز در «کتاب الولاية» از قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که ایشان در اوایل خطبه غدیر خم فرمود: «جبرئیل از جانب پروردگار، مرا امر نمود که در این مکان قیام نموده و تمامی مردم، از سفید و سیاه را آگاه سازم که علی ابن ابی طالب علیه السلام برادر، وصی، خلیفه و امام بعد از من است. ای جماعت! خداوند علی را به عنوان ولی و امام شما نصب، و طاعت او را بر همه واجب نموده است، قول او جایز و حکم او امضا شده است. هر کس با او مخالفت نماید ملعون و هر کس او را تأیید نماید، مشمول رحمت خدای تعالی خواهد بود (۱)».

همچنین شیخ سلیمان بلخی حنفی در «ینایع الموده» روایتی را از ابن عباس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که در آن بسیاری از صفات مخصوص حضرت امیر علیه السلام بیان شده است. هر کدام از این صفات می تواند دلیل و گواهی بر اثبات خلافت ایشان باشد.

معنی کامل آن حدیث چنین است «یا علی! تو صاحب حوض منی، صاحب پرچم و لوای منی، حبیب دل، وصی، وارث علم من و خلیفه منی. تو امانت دار مواریث انبیا و امین خدا و تو حجت پروردگار بر تمامی خلق می باشی. تو رکن ایمان، نگهبان اسلام، چراغ ظلمت، نور هدایت، علم و مرفوع برای اهل دنیا هستی. هر کس از تو پیروی کند نجات یابد و هر کس مخالفت نماید هلاک گردد. ای علی تو راه آشکار و واضح و صراط مستقیمی. تو پیشوای سفید رویان، سلطان مؤمنان، آقا و پیشوای همه کسانی هستی که من، آقا و مولای آنان هستم. البته من مولا و آقای هر مؤمن و مؤمنه ای هستم. هر حلال زاده ای تو را دوست می دارد و به جز حرام زاده، کسی تو را دشمن نمی داند. خداوند هیچ گاه مرا به آسمان نبرد و با من تکلم نکرد مگر آن که فرمود: ای محمد! سلام مرا به علی برسان و به او اعلام کن که او امام دوستان من و نور مطیعان من است. پس ای علی!

۱- الغدیر، ج ۱، ص ۲۱۵؛ شبهای پیشاور، ص ۳۲۲

«و قد أمرنی جبرائیل عن ربی أن أقوم فی هذا المشهد و أعلم کل أبيض و أسود أن علی بن أبی طالب أخی و وصیی و خلیفتی و الإمام بعدی ... معاشر الناس ذلک فإن الله قد نصبه لکم إماما و فرض طاعته علی کل أحد ماض حکمه جائز قوله ملعون من خالفه مرحوم من صدقه».

ص: ۹۳

این کرامت گوارای تو باد (۱)».

ابوالمؤید موفق الدین که از مشاهیر خطبای خوارزم است، در کتاب «فضائل امیرالمؤمنین» از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند: وقتی در معراج به سدره المنتهی رسیدم از من سؤال شد که محمد! چه کسی را در میان خلق فرمانبردارتر نسبت به خود یافتی؟

عرض کردم «علی را»، گفتند به راستی که درست پاسخ دادی. آنگاه از من سؤال شد که «آیا برای خود خلیفه ای انتخاب نموده ای تا مقاصد تو را به مردم برساند و بندگان مرا از کتابم تعلیم دهد». عرض کردم: پروردگارا! هر کس را تو انتخاب نمایی من هم او را اختیار خواهم کرد. پس خطاب آمد که من علی را از برای تو خلیفه و وصی اختیار کردم و او را به علم و حلم خود مفتخر نمودم. او امیر مؤمنان است و به حق، که نه در گذشته و نه در آینده احدی با چنین مقام و منزلتی نخواهد آمد (۲)».

همچنین صلاح الدین صفدی در «وافی بالوفیات» گفته است: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر امامت علی علیه السلام صراحت نموده و آن حضرت را به امامت برگزید. صحابه نیز آن را می دانستند؛ اما عمر بن الخطاب امامت و خلافت علی علیه السلام را به خاطر ابوبکر کتمان نمود (۳)».

۱- ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۱، ص ۳۹۷؛ خلاصه عبقات الانوار، ج ۹، ص ۲۷۹؛ شبهای پیشاور، ص ۳۲۲ «یا علی أنت صاحب حوضی و صاحب لوائی و منجز عداتی و حبیب قلبی و وارث علمی و أنت مستودع موارث الأنبياء و أنت أمين الله في أرضه و أنت حجة الله على بريته و أنت ركن الإيمان و أنت مصباح الدجی و أنت منار الهدی و أنت العلم المرفوع لأهل الدنيا من تبعك نجا و من تخلف عنك هلك و أنت الطريق الواضح و أنت الصراط المستقیم و أنت قائد الغر المحجلین و أنت يعسوب المؤمنين و أنت مولی من أنا مولاه و أنا مولی كل مؤمن و مؤمنة لا یحبك إلا طاهر الولادة و لا یبغضك إلا- خبیث الولادة و ما عرج بی ربی عزّ و جلّ إلى السماء قط و کلمنی ربی إلا قال لی یا محمد أقرئ علیا منی السلام و عرفه أنه إمام أولیائی و نور أهل طاعتی فهنيئاً لك یا علی هذه الكرامة».

۲- المناقب، ص ۳۰۳؛ شبهای پیشاور، ص ۳۲۳

«فهل اتخذت لنفسك خلیفه یؤدی عنک و یعلم عبادی من کتابی ما لا یعلمون، قال: قلت اختر لی فإن خیرتک خیر لی، قال: قد اخترت لك علیاً فاتخذہ لنفسک خلیفه و وصیاً و نحتله علمی و حلمی و هو أمير المؤمنين حقاً لم یئلهأ أحد قبله و لا أحد بعده». فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام، فصل ۱۹، ص ۲۴۰.

۳- بیت ال-حزان، ص ۱۲۳؛ شبهای پیشاور، صص ۳۲۳ و ۳۲۴ «نص النبی صلی الله علیه و آله علی أن الإمام علی- و عینه- و عرفت الصحابة ذلك و لكن کتمه عمر لأجل أبي بكر رضی الله عنهما».

ص: ۹۴

بسیاری از علمای اهل سنت از جمله سبط ابن جوزی و سلیمان بلخی حنفی و خطیب خوارزمی و ... از قول خلیفه دوم از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل می کنند: «اگر تمام درختان قلم، دریاها مرکب، جنیان حسابگر و آدمیان نویسنده شوند باز هم نمی توانند فضائل علی ابن ابی طالب علیه السلام را بر شمرند». کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کنی سر انگشتان و صفحه بشماری از طرفی امام احمد حنبل، طبرانی و سیوطی، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: «علی با قرآن و قرآن با علی است. این دو تا کنار حوض کوثر از هم جدا نمی شوند. علی از من است و من از علی هستم. هر کس علی را سب نماید مرا سب نموده و هر کس مرا سب کند خدا را سب کرده است (۱)». آنگاه وضعیت معاویه و جانشینان او که تا زمان عمر بن عبد العزیز دستور دادند در منابر بر امیرالمؤمنین و فرزندانش اهانت کنند روشن می شود.

خلاصه احادیث این موضوع برای آشنائی بیشتر عبارتند از:

۱. حدیث الدار یوم الانذار:

این حدیث را در بیست مدرک معتبر علمای اهل سنت از طرق مختلف نقل کرده اند: از جمله احمد بن حنبل در ۳ محل از مسند، ثعلبی در تفسیر آیه انذار، طبری در تفسیر و در تاریخ الامم ابی الحدید از سکافی و ابن اثیر، ابونعیم در حلیه، حمیدی در جمع، بیهقی در سنن ودلائل، حلبی در سیره، نسائی در خصائص، حاکم در مستدرک، بلخی حنفی در ینابیع و گنجی شافعی در کفایه می باشند. اصل حدیث قبلاً ذکر شد، در پایان حدیث حضرت فرمود: هر کس دعوت مرا امروز بپذیرد برادر من، وزیر من، وارث من، خلیفه بعد از من خواهد بود. هیچکس پاسخ نداد. امیرالمؤمنین سه بار پاسخ دادند ای پیامبر خدا من شما را یاری می کنم. پیامبر

۱- سبل الهدی والرشاد، ج ۱۱، ص ۲۹۷؛ النص والاجتهاد، صص ۱۰ و ۱۴۴؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۱۴۶، مستدرک حاکم نیشابوری، ص ۱۲۴ ج ۳، کنز العمال ص ۱۵۳ ج ۶- ابن حجر مکی ص ۷۴ صواعق محرقه- تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۱۱۶ و ...، شبهای پیشاور، ص ۳۳۰ «علی مع القرآن والقرآن مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض. علی منی و أنا من علی من سبه فقد سبنی و من سبنی فقد سب الله».

ص: ۹۵

فرمودند: تو وصی و خلیفه بعد از من هستی «اطلاق بعد» بلا واسطه را می‌رساند.

۲. حدیث منزلت:

پیامبر در چند مورد فرمودند: یا علی تو برای من بمنزله هارون هستی برای موسی، مگر این که بعد از من پیامبری نیست که این حدیث را به طرق مختلف علمای اهل سنت نقل کرده‌اند که به بیست طریق می‌رسد و شرح آن گذشت.

۳. حدیث غدیر:

پیامبر صلی الله علیه و آله در بازگشت از آخرین حج تمام حجاج را جمع کرده و طی خطبه مفصلی فرمود هر کس من مولای اویم علی مولای اوست، این حدیث فوق حد تواتر است از طرق اهل سنت و شیعه و در طول چهارده قرن در توصیف این واقعه اشعار زیادی سروده شده است که برای تفصیل به کتاب الغدیر مراجعه شود.

۴. احمد بن حنبل در مسند و علی شافعی در موده القری و دیگران از پیامبر نقل می‌کنند: ای علی تو ذمه مرا بری می‌کنی و تو خلیفه من بر امت من هستی.

۵. احمد بن حنبل از طرق متعدد و مغالزی شافعی در مناقب و ثعالبی در تفسیر نقل می‌کنند: پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: تو برادر من و وصی من و خلیفه من و اداء کننده دین من هستی.

۶. همدانی شافعی در موده القری از عمر بن الخطاب نقل می‌کند پیامبر فرمود: این علی برادر من در دنیا و آخرت و خلیفه من در خانواده من و وصی من در امت من و وارث علم من، ادا کننده دین من، مال او از من و مال من از او، نفع او نفع من، ضرر او ضرر من، کسی که او را دوست دارد مرا دوست داشته و کسی که با او دشمنی کند با من دشمنی کرده است.

۷. نسائی صاحب یکی از صحاح سته نقل می‌کند پیامبر بعد از حدیث منزلت هارونی به امیرالمؤمنین فرمود: تو خلیفه من بر هر مؤمن بعد از من هستی

۸- علیّ مع الحقّ و الحقّ مع علیّ حیث دار؛ علی با حق است و حق با علی هر چه (روزگار) بگردد. (۱)

ایمان علی (ع) تحقیقی بود یا تقلیدی؟

ص: ۹۶

پرسش: با وجود این که علی علیه السلام اولین کسی است که اسلام آورد. ولی چون ایشان کودک نابالغی بود، ایمان آوردنش تقلیدی بوده است. اما بقیه خلفا که پیر ورزیده و جهان دیده و صاحب عقل کامل بوده‌اند به طور تحقیقی ایمان آورده‌اند. آیا ایمان تحقیقی آن‌ها افضل از ایمان تقلیدی علی علیه السلام نیست؟

پاسخ: در تاریخ آمده است که علی علیه السلام به دعوت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله لبیک گفته و اسلام آورده است. این نقل قول، مورد قبول همه فرقه‌های اسلامی چه شیعه و چه سنی است. حال باید بررسی نمود که آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌دانسته است که بر نوجوان نابالغ تکلیفی نیست؟! چنانچه نمی‌دانسته است، پس نسبت جهل به حضرت پیامبر داده‌ایم. و اگر با وجود این که می‌دانسته، تکلیفی بر نابالغ نیست و او را به اسلام دعوت کرده است، پس کار بیهوده و عبثی انجام داده است. در این صورت، نسبت لغو و عبث به ایشان داده‌ایم.

بنابراین در هر دو حالت مرتکب کفر شده‌ایم، زیرا در قرآن مجید آمده است: وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ پیامبر خدا به هوای نفس سخن نمی‌گوید: آنچه می‌گوید: وحی است که به او رسیده است (۱).»

پس قطعاً پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را لایق، قابل و آماده دعوت می‌دانسته و زمینه ایمان را در او دیده است که او را به اسلام دعوت نموده است. اگر این زمینه در دیگران بیشتر و بهتر بود، چه بسا آن‌ها را زودتر به اسلام دعوت می‌کرد.

از طرف دیگر، نه تنها خردسالی و کم سن و سال بودن، با کمال عقل و اراده منافاتی ندارد، بلکه بلوغ سنی فقط برای احکام شرعی لازم است و برای امور عقلانی شرط سنی وجود ندارد. بدیهی است که ایمان آوردن نیز از امور عقلانی است. بنابراین ایمان آوردن علی علیه السلام در خردسالی از فضایل آن حضرت به شما می‌رود. همان گونه که قرآن

ص: ۹۷

مجید از زبان عیسی بن مریم - طفل تازه به دنیا آمده - می فرماید: قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا؛ به درستی که من بنده خاص خدا می باشم و خداوند کتاب آسمانی و شرف نبوت را به من عطا فرموده است (۱). در آیه دیگری از همان سوره درباره حضرت یحیی می فرماید: يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا؛ در کودکی به حضرت یحیی مقام نبوت را بخشیدیم (۲). پس آیا می توان اعطای این فضیلت و مقام به یحیی و عیسی را قبل از رسیدن به سن بلوغ، تقلیدی و تلقینی و فاقد اعتبار دانست؟ یقیناً این گونه نیست، زیرا مطابق آیات قرآن برای آن‌ها فضیلت محسوب می شود. بنابراین می توان نتیجه گرفت که ایمان آوردن در خردسالی برای امام علی علیه السلام نیز فضیلت می باشد.

از طرف دیگر، چنانچه ایمان آوردن سه خلیفه اول از ایمان آوردن علی علیه السلام افضل و برتر می بود از پیامبر خدا به دور و بعید است که در مجلسی که ابوبکر، عمر و ابوعبیده جراح در آن حاضر بودند دست بر شانه علی علیه السلام زده و فرمود: «ای علی تو اولین مؤمنی هستی که ایمان آوردی و اولین مسلمی هستی که مسلمان شدی و تو برای من، به منزله هارون نسبت به موسی هستی (۳)»؟ پیامبری که همه معتقدیم بجز وحی سخنی نمی گوید. وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ و چون حضرت هارون خلیفه بلا فصل حضرت موسی بوده منظور پیامبر صلی الله علیه و آله این بوده که حضرت علی علیه السلام خلیفه بلا فصل پیامبر صلی الله علیه و آله است. طبری در تاریخ خود به نقل از سعد ابن ابی وقاص، در پاسخ سؤال پسرش می نویسد: «ابوبکر پس از آن که بیش از پنجاه نفر اسلام آوردند، مسلمان شد. عمر نیز پس از اسلام آوردن ۴۵ مرد و ۲۱ زن مسلمان شد». بنابراین می توان گفت که «اسلام علی علیه السلام از «فطرت»، و اسلام آن‌ها از «کفر و شرک» بوده است. یعنی آن‌ها از کفر و شرک

۱- مریم ۱۹: ۳۰.

۲- مریم ۱۹: ۱۲.

۳- مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۹۰ و ج ۳ ص ۳۷۸؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۳۳؛ ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، ص ۵۸؛ شبهای پیشاور، ص ۳۹۶ «یا علی أنت أول المؤمنين و أولهم إسلاماً و أنت منی بمنزلۀ هارون من موسی». این حدیث را بارها عمر خلیفه دوم نقل کرده است.

ص: ۹۸

و بت پرستی بیرون آمده و به اسلام گرویده‌اند، در حالی که علی علیه السلام حتی لحظه‌ای تمایل به کفر و شرک نداشته است».

به همین دلیل، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «برترین مرد عالمیان در زمان من علی علیه السلام می‌باشد (۱)». این حدیث را میرسید علی همدانی - فقیه شافعی - در کتاب «موده القربی» نقل کرده است. همچنین محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۲۴ کتاب کفایه الطالب از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل می‌کند: «سبقت گیرندگان همه امت‌ها در ایمان و توحید سه نفر بودند که شرک به خدا نیاوردند. این سه تن علی ابن ابی طالب علیه السلام و حبیب نجار - صاحب یاسین - و حزقیل - مؤمن آل فرعون - بودند که راست کرداران نیز بودند و علی ابن ابی طالب علیه السلام افضل آن‌ها بود (۲)».

چرا شیعیان به سه شرط انتخاب خلیفه گردن نمی‌نهند؟

۱- بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۴۹؛ ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۲، ص ۲۹۸؛ شبهای پیشاور، ص ۳۹۹ «أفضل رجال العالمین فی زمانی هذا علی»

۲- مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۹۰؛ بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۲۰۵؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۵، ص ۲۰؛ شبهای پیشاور، ص ۳۹۸ «سباق الأعم ثلاثة لم یکفروا بالله طرفه عین خریل مؤمن آل فرعون و حبیب النجار صاحب یاسین و علی بن أبی طالب علیه السلام و هو أفضلهم».

ص: ۹۹

پرسش: در انتخاب خلیفه اول سه شرط رعایت گردیده است که عبارتند از: «اجماع مسلمین»، «سن» و «جهان دیده بودن» و نیز حدیثی که عمر نقل کرده که «سلطنت و نبوت در یک خاندان جمع نمی‌شود». این سه، شروط اصلی برای حقانیت خلافت بعد از پیغمبر است. زیرا از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که «امت من بر خطا (گمراهی و ضلالت) اجتماع نمی‌کنند (۱)». چرا شیعیان به این حق کردن نمی‌نهند؟

پاسخ:

الف - اجماع:

با فرض صحت این حدیث، موارد زیر قابل توجه است:

در این حدیث چون کلمه امت با «یای متکلم» همراه شده، بدین معنا است که عموم امت من، بر راه خطا و گمراهی نمی‌روند. یعنی هر گاه همه امت پیغمبر بر انجام کاری اتفاق نظر داشتند آن کار خطا نخواهد بود. این مطلب یعنی «اجتماع بدون استثنا» به نتیجه خواهد رسید، مورد قبول ما است. چون خداوند همواره در میان امت، افرادی را قرار داده که حق با آنها است و قادرند حق را تشخیص دهند و به آن عمل کنند. یعنی همیشه حجت و نماینده خدا در میان آنها می‌باشد و همراهی همه با هم به معنای همراهی بقیه با آنها است و بدین دلیل از خطا رفتن امت جلوگیری می‌کنند. اما در عین حال به هیچ عنوان، این حدیث بر این که پیغمبر حق تعیین خلافت را از خود ساقط و به امت واگذار کرده باشد، دلالت ندارد. بنابراین همواره حق تعیین جانشین و خلیفه از آن پیغمبر بوده و با اینگونه احادیث، این حق ساقط نمی‌گردد. بنابراین با این فرض محال که پیغمبر چنین حقی را به اجماع امت واگذار کرده

۱- اللمع فی اصول الفقه، ص ۲۴۶؛ شبهای پیشاور، ص ۴۸۰ «لا- تجتمع أمتی علی الخطاء- لا- تجتمع أمتی علی الضلالة».

ص: ۱۰۰

باشد، باید همگی مسلمین در تعیین خلافت دخیل بوده و اتفاق نظر داشته باشند تا اجماع حاصل گردد. یا حداقل بایستی همه مسلمین جمع شوند و برای تعیین خلیفه رای خود را داده باشند و کسی که اکثریت آراء را داشته باشد به عنوان خلیفه انتخاب گردد- همان طور که الان در تمامی دنیا برای انتخاب رئیس جمهور عمل می‌کنند و افراد حائز اکثریت را به عنوان رئیس جمهور بر می‌گزینند. اما آنچه که بعد از وفات پیغمبر و در محل سرپوشیده کوچکی به نام «سقیفه» اتفاق افتاد تا ابوبکر را به خلافت رسانند، دلالت بر اجماع مسلمین نداشته و یا خیلی خوشبینانه‌تر- به قول اهل سنت- بر اجماع عقلاء اکابر و صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله هم دلالت ندارد.

در تاریخ مورد قبول شیعه و سنی چنین آمده است: بلافاصله بعد از فوت پیامبر، هنگامی که بنی‌هاشم سرگرم غسل و کفن و دفن پیغمبر بودند، عده‌ای از انصار در محلی به نام سقیفه بنی ساعده جمع شدند تا درباره جانشین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مشورت نمایند.

محمد بن جریر طبری در تاریخ خود می‌نویسد: خبر به گوش عمر رسید و او خود را به در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله رسانید، ولی وارد خانه نشد تا بقیه صحابه که سرگرم مراسم تغسیل و کفن و دفن رسول الله صلی الله علیه و آله بودند او را نبینند. برای ابوبکر پیغام فرستاد که امر مهمی پیش آمده و زودتر خودت را به من برسان. ابوبکر به قاصد گفت: الان فرصت بیرون آمدن ندارم.

عمر قاصد را دوباره برگرداند و گفت: امر بسیار مهمی پیش آمده که وجود تو خیلی لازم است. بالاخره ابوبکر بیرون آمد و عمر قضیه اجتماع انصار در سقیفه را به منظور تعیین جانشین پیامبر خدا برای ابوبکر بازگو کرد. دو نفری به سمت سقیفه به راه افتادند و در بین راه ابو عبیده جراح (۱) را دیدند و او را نیز با خود بردند و با عجله به سقیفه رسیدند. در آنجا صحبت‌هایی رد و بدل شد. ابوبکر با تیزی و زیرکی پیش دستی نمود و خلافت را به ابو عبیده و عمر تعارف کرد. آن‌ها هم تعارفش را به خود او برگرداندند و گفتند: تو بزرگتر و اولی هستی.

از سوی دیگر، در طرف مقابل، سعد بن عباد که از قبیله خزرج بود و قصد امارت

ص: ۱۰۱

را داشت، موجب شد تا عمر و ابو عبیده فوراً با ابوبکر بیعت کنند و مسلمین را در مقابل عمل انجام شده قرار دهند. چند نفر دیگر از حضار که از قبیله اوس بودند از روی عداوتی که با قبیله خزرج داشتند نیز با ابوبکر بیعت نمودند. موقعی که این خبر به گوش اسامه بن زید رسید، فوراً خود را به مسجد رسانید و فریاد برآورد که این چه غوغایی است که شما برپا نموده‌اید و خلیفه تراشی می‌کنید؟ شما چکاره این امت هستید که بدون مشورت مسلمانان اقدام به تعیین و انتخاب خلیفه می‌کنید؟ عمر جهت استمالت و پوزش از اسامه جلو رفت و گفت: کار تمام شده و خیلی‌ها بیعت کرده‌اند (منظور خودش و ابو عبیده و معدودی از قبیله اوس بود) و تو هم با ابوبکر بیعت نما! اسامه با ناراحتی گفت:

پیغمبر خدا مرا بر شما امیر قرار داده و از این امارت هم معزول نشده‌ام. چگونه امیری که پیغمبر خدا برگزیده است بیاید و با مأمور خود بیعت نماید؟!

در این مکان کوچک که تعداد بسیار محدودی جمع شده بودند، نه فقط همه مسلمین، بلکه حتی اکابر و بزرگان صحابه نیز در آنجا حضور نداشتند. بسیاری از اهل سنت معتقدند که به دلیل حیاتی بودن امر خلافت، فرصت خبر رسانی به بقیه صحابه در مناطق مختلف، مانند یمن و شام و مکه وجود نداشته است. در پاسخ به این بهانه اهل سنت باید گفت: حتی محمد بن جریر طبری در تاریخ خود معتقد است که فقط دو قبیله اوس و خزرج می‌خواستند برای خود امیر تعیین کنند.

علاوه بر این، اردوی لشکر اسلام به فرماندهی اسامه بن زید در همان نزدیکی مدینه بود. در این اردو هم عمر و هم ابوبکر تحت فرماندهی اسامه بودند. چگونه عمر و ابوبکر توانستند خود را به سقیفه برسانند ولی دیگر بزرگان همین اردو، از جمله خود اسامه را به دلیل ضیق وقت دعوت نکرده و بی‌خبر گذاشتند!!؟ بنابراین به همان دلیل که عمر و ابوبکر توانستند از اردوگاه جدا شده و خود را به سقیفه برسانند، می‌توانستند در همان زمان و بدون فوت وقت بقیه صحابه‌ای را که در آن اردوگاه بودند مطلع نموده و به سقیفه بیاورند.

بنابراین، از عدم اطلاع رسانی به صحابه و لشکر اسامه می‌توان دریافت که برنامه و توطئه از پیش طراحی شده‌ای در حال تکوین و اجرا بوده است. از طرفی دیگر علی ابن

ص: ۱۰۲

ابی طالب علیه السلام که فضایل او مورد اتفاق همه مسلمین است و عضو بسیار مؤثر جامعه مسلمین بود، و نیز عباس عموی پیامبر که شیخ القبیلہ بود و بسیاری دیگر از بنی‌هاشم که مورد تأیید پیامبر بودند، و در مدینه هم حاضر بودند را بی‌اطلاع گذاردند. حال اگر نقشه‌ای از قبل طراحی نشده بود، چرا عمر وارد خانه پیغمبر نشد تا قضیه را علناً به اطلاع همه بنی‌هاشم و صحابه برساند و از همه آن‌ها استمداد نماید؟ آیا ابوبکر عقل کل منحصر به فرد امت بود؟ و بقیه جزو صحابه به حساب نمی‌آمدند و عترت پیامبر بیگانه بودند؟ و لذا نباید آن‌ها را مطلع می‌کرد!!

بنابراین آنچه که اتفاق افتاد انتخاب و تعیین خلیفه به وسیله سه نفر بود (ابوبکر، عمر و ابو عبیده) و بعد به تدریج، عوام الناس به آن‌ها پیوستند. ولی همچنان صحابه و عترت پیامبر از بیعت با خلیفه منصوب آن‌ها امتناع می‌کردند. در کجای دنیا، این همه مصلحت اندیشی سراغ دارید که به بهانه مصلحت اندیشی، امت و اسلام را منحصر به این سه نفر کنند و آن را اجماع بنامند؟

آیا این عقیده قابل قبولی است که سه نفر یا بیشتر، در پایتخت یک مملکت جمع شوند و برای بقیه، رئیس جمهور و خلیفه تعیین نمایند؟! آنگاه تبعیت بقیه افراد را واجب پندارند؟ جالب‌تر این که همه افرادی که در آینده نیز خواهند آمد تحت بیعت و راه آن خلیفه باشند. به طوری که پس از ۱۴۰۰ سال همگی را موظف به این تبعیت بدانند.

چنانچه کسانی حتی در فکر و عقیده (نه در عمل) با آن‌ها مخالف باشند و از آن‌ها اطاعت و تبعیت نکنند آن‌ها را مهدور الدم، رافضی و کافر بخوانند!

با کدام قانون و با چه حقی این سه نفر (ابوبکر و عمر و ابو عبیده)، و یا اصلاً همه معدود کسانی که در سقیفه جمع شده بودند را باید اجماع مسلمین بخوانیم؟ در صورتی که بین اجماع، اکثریت و اقلیت، تفاوت فاحشی وجود دارد. اجماع یعنی اتفاق نظر همه افراد بدون حتی یک نفر مخالف و یا ممتنع. اکثریت یعنی بیش از نیمی از افراد شرکت کننده و اقلیت یعنی کمتر از نیمی از جمعیت شرکت کنندگان.

لذا با این تعاریف باید گفت: در میان شرکت کنندگان در سقیفه، نه تنها اجماعی به وقوع نپیوست بلکه از ترس این که سعد بن عبادہ - بزرگ قبیلہ خزرج - خلافت را به

ص: ۱۰۳

دست نگیرد، عمر و ابو عبیده جراح و قبیله اوس، سیاسی بازی نموده و با ابوبکر بیعت کردند. حتی در خود مدینه سعد بن عباده انصاری و اولاد و قبیله اش، بسیاری از خواص صحابه، تمام بنی هاشم و دوستان آنها و نیز علی ابن ابی طالب علیه السلام تا شش ماه، همچنان به مخالفت ادامه داده و زیر بار بیعت نرفتند.

بنابراین با مختصر مطالعه ای می توان دریافت که در خود مدینه منوره - که پایتخت حکومت اسلامی آن زمان بود - چنین اجماعی (حتی اجماع اکابر و بزرگان صحابه) هرگز به وقوع نپیوست. بلکه بسیاری از صحابه و رجال به مسجد رفته و با ابوبکر، مجادله و بحث کردند. ابن حجر عسقلانی، بلاذری و نیز محمد خاوند شاه در روضه الصفا، اسامی ۱۸ نفر از بزرگان صحابه که با ابوبکر مخالفت نموده و بیعت نکردند را چنین ذکر کرده اند:

۱. سلمان فارسی
۲. ابوذر غفاری
۳. مقداد بن اسود کندي
۴. عمار یاسر
۵. خالد بن سعید ابن العاص
۶. بریده الاسلمی
۷. ابی بن کعب
۸. خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین (لقبی که پیغمبر به او داد)
۹. ابوالهیثم بن التیهان
۱۰. سهل بن حنیف
۱۱. عثمان بن حنیف ذوالشهادتین
۱۲. ابویوب انصاری
۱۳. جابر بن عبدالله انصاری
۱۴. حذیفه الیمان

ص: ۱۰۴

۱۵. سعد بن عبادہ

۱۶. قیس بن سعد

۱۷. عبدالله بن عباس

۱۸. زید بن ارقم.

یعقوبی در تاریخ خود می‌افزاید که افراد دیگری چون:

۱۹. علی ابن ابی طالب علیه السلام

۲۰- عباس بن عبد المطلب

۲۱. فضل بن عباس

۲۲. زبیر بن العوام بن العاص

۲۳. براء بن عازب

۲۴- مقداد بن عمر

نیز با ابوبکر بیعت نکردند و شیعه علی علیه السلام شدند.

با توجه به مطالب فوق، این گونه انتصاب خلیفه، توسط سه نفر در سقیفه را باید اولین کودتای عالم اسلام نامید که تاریخ آن را ثبت کرده است. امام فخر رازی نیز در «نهایة الاصول» به صراحت می‌گوید: «هرگز در خلافت ابوبکر و عمر اجماع واقع نشد تا پس از کشته شدن سعد بن عبادہ، اجماع منعقد گردید.»

اگر اجماع اتفاق می‌افتاد باید حداقل، عترت و اهل بیت پیامبر علیه السلام که در حدیث ثقلین «إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا فَقَدْ نَجَوْتُمْ وَلَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهَا أَبَدًا» و حدیث سفینه «مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح، من توصل بهم نجا ومن تخلف عنهم هلك» آن‌ها را میزان و ملاک نجات دانسته‌اند، در آنجا حضور می‌داشتند.

از طرف دیگر، بر اساس همین احادیث، چون تشکیل دهندگان سقیفه از اهل بیت و عترت پیامبر دوری گرفته‌اند، اهل هلاک می‌باشند. ابن حجر نیز در کتاب «صواعق»، درباره لزوم توجه به اهل بیت رسالت و عترت طاهره علیه السلام دو حدیث از ابن سعد از پیامبر نقل می‌کند:

ص: ۱۰۵

«من و اهل بیتم درختی در بهشت هستیم که شاخه‌های آن در دنیا است. پس هر کس که بخواهد راهی به سوی خدا بیابد، باید به آن‌ها تمسک جوید.» (۱)

و نیز «در هر دوره برای امت من عدولی از اهل بیت من وجود دارد که تحریف گمراهان، ادعای مدعیان باطل و تاویل جاهلین را از دین اسلام دور می‌نماید. به درستی که بدانید امامان شما، پیشوایان شما هستند که شما را به سوی خدای تعالی هدایت می‌کنند. پس دقت کنید که پیشوایان شما چه کسانی هستند.» (۲)

لذا مجدداً یادآوری می‌نماید که به دلیل وجود اهل بیت پیامبر و عترت او در میان امت - که هرگز به گمراهی نمی‌روند - و در هر دوره‌ای این حجت‌ها در روی زمین وجود دارند، اجماع امت پیامبر به گمراهی و خطا نمی‌رود. لیکن در قضیه سقیفه، بیعت کنندگان راه خود را از اهل بیت پیامبر جدا کردند و در نتیجه به گمراهی رفتند. اکنون به بررسی چگونگی رفتار با افرادی که بیعت نکردند خواهیم پرداخت تا ماهیت به اصطلاح «اجماع مسلمین» روشن تر گردد.

ابن عبدالبر قرطبی که از بزرگان علمای اهل سنت است در کتاب «استیعاب» و نیز ابن حجر مکی می‌گویند: سعد بن عبادہ انصاری که خود مدعی مقام خلافت بود، هرگز با ابوبکر و عمر بیعت نکرد و آن‌ها هم در ظاهر متعرض او نشدند. وی که صاحب قبیله بزرگی بود، از ترس این که در بین مسلمین شورش و بلوایی بر پا نشود به شام رفت و در آنجا سکنی گزید. به تحریک یکی از بزرگان شام، شبانه به او تیراندازی شد و او را کشتند. قاتل او را پیدا نکردند و زدن تیر را به اجنه نسبت دادند. (۳)

۱- ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۲، ص ۴۳۹؛ شبهای پیشاور، ص ۴۹۳ «أنا و أهل بیتی شجرة فی الجنة و أغصانها فی الدنيا فمن شاء أن يتخذ إلى ربّه سبیلاً فلیتمسک بها»

۲- النص والاجتهاد، ص ۱۳۸؛ کتاب الاربعین، ص ۳۷۸؛ ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۲، ص ۱۳۵؛ شبهای پیشاور، ص ۴۹۳ «فی کلّ خلف من أمتی عدول من أهل بیتی ینفون عن هذا الدین تحریف الضالّین و انتحال المبطلین و تأویل الجاهلین إلّا و إنّ أئمتکم وفدکم إلى الله عزّوجلّ فنظروا من توفدون».

۳- قاتل سعد بن عبادہ و زننده تیر خالد بن ولید بود. او در ابتدای حکومت ابوبکر، مالک بن نویره را کشت و همسر او را تصرف کرد و مغضوب خلیفه واقع شد. خالد چون می‌خواست در دوره خلافت عمر خود شیرینی کند، شبانه به سعد بن عبادہ انصاری تیر اندازی کرد تا خود را نزد خلیفه پاک سازد.

ص: ۱۰۶

اما در مورد بیعت علی علیه السلام، همانطور که بخاری در جلد سوم صحیح و مسلم در جلد پنجم صحیح خود می‌نویسند، بیعت علی بعد از وفات فاطمه علیهم السلام بوده است. فاطمه علیهم السلام هم چند ماه پس از رحلت پیغمبر فوت کرده است. مسعودی در مروج الذهب می‌گوید:

«هیچ یک از بنی‌هاشم تا وقتی که فاطمه علیهم السلام وفات یافت، با ابوبکر بیعت نکردند.»

علی علیه السلام را هم با زور شمشیر، آتش زدن خانه‌اش و تهدید به گردن زدن، مجبور به بیعت با ابوبکر کردند. حداقل ۱۲ نفر از مورخین اهل سنت، خبر فوق را نقل کرده‌اند.

برای مثال:

۱. ابو جعفر بلاذری؛

۲. احمد بن یحیی بن جابر البغدادی؛

۳. ابن ابی‌الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه؛ (۱)

۴. محمد بن جریر طبری؛

۵. ابن خزابه در کتاب غرر؛

۶. ابن عبد ربّه در جزء سوم عقد الفرید؛

۷. ابو محمد عبدالله ابن مسلم بن قتیبه بن عمرو الباهلی الدینوری در جلد اول تاریخ الخلفاء الراشدین؛

۸. احمد بن عبدالعزیز جوهری؛

۹. ابو ولید محب الدین محمد بن الشحنه الحنفی در کتاب «روضه المناظر فی اخبار الاوائل والاواخر» و

۱۰. ابی‌الحسن علی بن الحسین مسعودی در کتاب «اثبات الوصیه» مضمون این خبر را با مختصر تفاوتی

چنین روایت کرده‌اند: (۲)

«ابوبکر به عمر گفت: برو آنها را بیاور تا با من بیعت کنند. اگر از آمدن هم خودداری کردند با آنها قتال

کن. پس عمر همراه اسید بن خضیر و سلمه بن اسلم و عده‌ای دیگر به در خانه فاطمه علیها السلام رفتند.

آنها با خود هیزم بسیاری بر در خانه فاطمه علیها السلام

۱- ج ۲، ص ۶۰؛ ج ۱۴، ص ۱۹۳.

۲- اثبات الوصیه، ص ۱۴۳؛ الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۱۷؛ الملل والنحل، ج ۱، ص ۵۷.

ص: ۱۰۷

بردند. بنی‌هاشم از جمله عباس عموی پیغمبر و علی علیهم السلام و زبیر (۱) در آنجا بودند. عمر گفت: بیرون آید و با خلیفه، ابوبکر بیعت کنید و گرنه شما را می‌سوزانم. به فاطمه علیها السلام نیز گفت: هر که در خانه است بیرون کن. زبیر شمشیر کشید و عمر گفت: این سگ را بگیرد.

شمشیرش را گرفتند و بر سنگ کوبیدند و شکست. بنی‌هاشم از بیرون آمدن امتناع می‌کردند. عمر هیزم طلبید و گفت: به خدایی که جان عمر در قبضه قدرت او است یا بیرون آید، یا خانه را با هر که در آنجا است می‌سوزانم. مردم گفتند: یا اباحفص!- کنیه عمر اباحفص بود- فاطمه علیها السلام در این خانه است. عمر در پاسخ گفت: هر کس در آنجا باشد می‌سوزانم. پس همه به جز علی علیه السلام بیرون آمدند. عمر جهت چاره جویی نزد ابوبکر برگشت. ابوبکر اشخاص دیگری را چند بار فرستاد ولی مایوس برگشتند. مجدداً عمر با جماعتی دیگر بر خانه فاطمه علیها السلام هجوم بردند و چون دق الباب کردند، فاطمه علیها السلام با صدای بلند گفت: «ای پدر و ای پیامبر خدا! بین بعد از تو از عمر و ابوبکر به ما چه می‌رسد و چگونه ما را ملاقات می‌کنند.» مردم با صدای شنیدن ناله و گریه فاطمه علیها السلام برگشتند، ولی همچنان عمر و عده دیگری در آنجا باقی ماندند. بالاخره علی علیه السلام را به اجبار و زور به سوی ابوبکر کشیدند. بنی‌هاشم هم با او می‌آمدند و ناظر قضایا بودند.

چون به نزد ابوبکر رسیدند؛ ابوبکر از علی علیه السلام خواست تا بیعت کند. امام علی علیه السلام فرمود: من به این مقام بر حق ترم و با شما بیعت نخواهم کرد. اگر از خدا می‌ترسید باید به حق ما اعتراف نمایید. سپس عمر گفت: تا بیعت نکنی دست از تو برنخواهم داشت. علی علیه السلام در پاسخ عمر گفت: خوب با یکدیگر ساخته‌اید، امروز تو برای او کار می‌کنی و فردا او آن را به تو بر می‌گرداند. آنگاه امام خطاب به مردم گفت: به خدا سوگند که ما اهل بیت به این امر بر حق تر هستیم و شما نباید از حق دور شوید. عمر، علی علیه السلام را تهدید کرد که اگر بیعت نکنی گردنت را خواهم زد. ابوبکر به عمر گفت: مادامی که فاطمه علیها السلام هست او را اکراه نمی‌کنیم. سپس امیرالمؤمنین علیه السلام بدون این که بیعت کند، برگشت و خود را به قبر پیغمبر

۱- امام علی علیه السلام درباره زبیر می‌فرمایند: زبیر همیشه با ما بود تا پسرانش بزرگ شدند و او را از ما برگرداندند.

ص: ۱۰۸

رسانید و با گریه و ناله عرض کرد: إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي؛ (۱)

«مردم مرا ضعیف ساختند و خواستند مرا بکشند.»

پس از آن، علی علیه السلام به خانه خود نزد فاطمه علیها السلام برگشت. بعد از مدتی ابوبکر و عمر جهت جلب رضایت فاطمه علیها السلام به خانه او آمدند؛ ولی فاطمه علیها السلام فرمود:

«به خدا سوگند شما دو نفر مرا اذیت کردید، و در هر نمازم شما را نفرین می‌کنم تا پدرم را ببینم و نزد او از شما شکایت کنم.»

سپس فاطمه علیها السلام ادامه داد:

«به خدا تا زنده‌ام (تا با خدا ملاقات نمایم) با عمر حرف نخواهم زد.» پس از رحلت فاطمه علیها السلام علی علیه السلام را دوباره مجبور به بیعت کردند.

بنابراین با تعجیلی که در روز سقیفه نمودند، و چند ساعت تأمل و درنگ نکردند تا مراسم تغسیل و تدفین پیامبر تمام شود، و حداقل علی علیه السلام - که به فرموده پیامبر جدا کننده حق و باطل است - و نیز عموی بزرگوار پیامبر - که شیخ القبیله بود - بیایند هر صاحب فکری نسبت به آنچه در سقیفه رخ داد بدین می‌شود و پیش خود خواهد گفت: توطئه‌ای در کار بوده است، و امروز پس از ۱۴۰۰ سال این اختلاف‌ها پیش نمی‌آمد. اما توطئه از این قرار بود: چنانچه صبر می‌کردند تا افرادی از اردوی اسامه یا از قبیله بنی‌هاشم در سقیفه حاضر شوند، نام علی علیه السلام و عباس هم به عنوان یک داوطلب، مورد وثوق پیغمبر برده می‌شد. با شواهد و قرائنی که در اختیار بود، کلاه خلافت نصیب ابوبکر و عمر نمی‌شد و خلافت به صاحب آن یعنی علی علیه السلام می‌رسید. لذا درنگ را جایز ندانسته و گفتند: تا طرفداران علی علیه السلام و سایر بزرگان، مشغول غسل و کفن و دفن پیغمبرند باید لباس خلافت را به تن حاضرین و بقیه مسلمین را در مقابل عمل انجام شده قرار داد.

احادیث و اخباری که پیامبر تصریح در خلافت امیرالمؤمنین فرمود و همه را علمای اهل سنت بعضی تا حد تواتر نقل کرده‌اند که در صفحات (۸۹-۹۵) گذشت.

۱- همان جمله‌ای که هارون به برادرش موسی در بازگشت از کوه طور گفت و در سوره طور ۵۲: آیه ۱۵۰ آمده است.

ص: ۱۰۹

ب- سن بالای ابوبکر:

چنانچه سن، یکی از شرایط خلافت می‌بود بزرگتر و مسن‌تر از ابوبکر و عمر بسیار بودند. محققاً ابوقحافه (پدر ابوبکر) که در آن زمان حیات داشت از خود ابوبکر مسن‌تر بود و در نتیجه، باید او را به عنوان خلیفه بر می‌گزیدند. و او همین مورد را در نامه‌ای به پسرش ابوبکر نوشته بود، لذا این دلیل عملاً و منطقاً نمی‌تواند درست باشد.

اما از نظر تجربه و جهان دیدگی، اگر این شرط نیز باید رعایت می‌شد و از شرایط خلافت می‌بود، باید رسول‌الله صلی الله علیه و آله در زمان حیات خویش به آن جامه عمل می‌پوشانید.

در صورتی که می‌دانیم وقتی رسول‌الله صلی الله علیه و آله در غزوہ تبوک عازم حرکت بود، در غیاب خود، علی علیه السلام را نایب و خلیفه خود قرار داد. ایشان در آن زمان به علی علیه السلام فرمود: «تو در اهل بیت من، در خانه من و در محل هجرت من خلیفه من هستی.» (۱) لذا باید این ایراد را به پیغمبر وارد کرد که چرا با وجود شیوخ با تجربه و جهان دیده، علی جوان و کم سن و سال را خلیفه خود قرار داد؟ چرا در موقع فرستادن آیات اول سوره براءت بر اهل مکه، پیرمرد جهان دیده را از وسط راه برگردانده و علی جوان را مامور آن کار بزرگ نمود؟ یا چرا برای هدایت اهل یمن از وجود چنان شیوخ با تجربه‌ای استفاده نکرد و امیرالمؤمنین علیه السلام را مامور هدایت اهل یمن نمود؟

ج- نبوت و سلطنت:

اما در پاسخ به قول عمر مبنی بر این که سلطنت و نبوت در یک خاندان جمع نمی‌شود (۲) باید گفت: اولاً خلافت و امامت، سلطنت و پادشاهی نیست بلکه ادامه نبوت و جزو لاینفک آن است. به همان دلیلی که هارون برادر حضرت موسی از خلافت برکنار نبود، علی علیه السلام نیز نباید از خلافت رسول‌الله صلی الله علیه و آله برکنار باشد. آشکارترین و روشن‌ترین دلیل بر رد حدیث منسوب به عمر بن الخطاب، عمل و پیشنهاد خود او برای نامزدی علی علیه السلام بعد از خلافت خودش می‌باشد، تا این که بالاخره علی علیه السلام خلیفه چهارم شد و

۱- کتاب السقیفه، ص ۶۲؛ شبهای پیشاور، ص ۴۹۶ «فأنت خلیفتی فی أهل بیتی و دار هجرتی».

۲- نساء ۴: ۵۴.

ص: ۱۱۰

همه اهل سنت او را به عنوان خلیفه چهارم قبول دارند. لذا بسیار عجیب است که با مبنا قرار دادن این اصل، خلافت (سلطنت!) بلافاصله علی علیه السلام را رد می‌کنند ولی خلافت بافاصله همان شخص را قبول می‌کنند. بالاخره دلیل محکم‌تر استناد به آیه شریفه *أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا*؛ «آیا مردم به آنچه خدا به فضل خود آن‌ها را بر خوردار نموده است حسد می‌ورزند. پس به تحقیق ما بر آل ابراهیم کتاب و حکمت فرستادیم و به آن‌ها ملک (حکومت) بزرگ عطا نمودیم» می‌باشد. از آنجایی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هرگز بر خلاف نص صریح قرآن سخنی نمی‌گوید پس این آیه، دلیل بر رد سخن عمر است. یعنی خلافت و نبوت می‌توانند (و باید) و ممکن است در یکجا جمع گردند.

همانطور که محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۴۴ کفایه الطالب از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند «و او پادشاه مؤمنین است و او باب من است که می‌آید. او بعد از من، خلیفه من است.» (۱)

علی (ع) فاروق و جداکننده‌ی حق و باطل

۱- لسان المیزان، ج ۳، ص ۲۸۳؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۳؛ شبهای پیشاور، ص ۴۹۹ «و هو یعسوب المؤمنین و هو بابی الذی أوتی منه و هو خلیفتی من بعدی».

ص: ۱۱۱

پرسش: چرا و به چه استنادی علی علیه السلام را فاروق و جدا کننده حق و باطل می خوانید؟

پاسخ: دلیل این ادعای شیعیان، فرمایشات پیغمبر صلی الله علیه و آله است که با استناد به منابع اهل سنت درباره آن بحث می شود.

بسیاری از علمای اهل سنت، چون شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۶ ینابیع الموده، ابو جعفر احمد بن عبدالله شافعی، میر سید علی همدانی شافعی در موده القربی و همچنین محمود بن یوسف گنجی شافعی در کفایه الطالب، حدیثی را به نقل از ابوذر غفاری از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل می کنند که آن حضرت چنین فرمود: «به زودی بعد از من فتنه ای برپا می شود، پس اگر چنین شد شما ملزم هستید که با علی بن ابی طالب باشید چون او اولین کسی است که مرا می بیند و روز قیامت با من مصافحه می کند. او با من در مرتبه ای بلند و عالی است. او جدا کننده بین حق و باطل است.» (۱)

محمد بن طلحه شافعی در «مطالب السؤل»، بیهقی در «سنن» و نورالدین مالکی در «فصول المهمه» از ابن عباس و سلمان فارسی نقل می کنند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با دست مبارک خود به سوی علی ابن ابی طالب علیه السلام اشاره کرده و فرمود:

«به درستی که علی اول کسی است که به من ایمان آورده و اول کسی است که روز قیامت با من مصافحه می کند. و این علی، صدیق و راستگوی بزرگ است و او فاروق این امت است که حق و باطل را جدا می کند.» (۲)

۱- ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۱، ص ۳۸۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۵۰؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۸۷؛ شبهای پیشاور، ص ۴۹۷ «ستکون من بعدی فتنه فإذا کان ذلک فالزموا علی بن ابی طالب فإنه أول من یرانی و أول من یصافحنی يوم القيامة و هو الصديق الأكبر و هو فاروق هذه الأمة یفرق بین الحق و الباطل».

۲- المعجم الكبير، ج ۶، ص ۲۶۹؛ مناقب امیرالمؤمنین علی علیه السلام، ج ۱، ص ۲۶۷؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۰۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۱؛ شبهای پیشاور، ص ۴۹۸ «هذا أول من آمن بی و أول من یصافحنی يوم القيامة و هذا الصديق الاکبر و هذا فاروق هذه الأمة یفرق بین الحق و الباطل».

ص: ۱۱۲

امام احمد حنبل در مسند و امام فخر رازی در تفسیر کبیر خود از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل می کنند: «علی همراه حق و حق همراه علی است هر جا حرکت کند» (۱)

و یا فرمایش دیگری مبنی بر: «علی با حق و حق با علی علیه السلام است. علی علیه السلام به طرف حق می رود، هر گونه که حق حرکت کند» (۲) از این دو حدیث می توان استنباط نمود: کسی که همواره با حق باشد و یا حق همراه او باشد، ملاک تشخیص حق نیز می باشد.

در پایان به ذکر یک واقعه تاریخی بسنده می کنیم:

وقتی به ابو ایوب اعتراض کردند و از او پرسیدند که چرا به طرف علی بن ابی طالب علیه السلام رفتی و با ابوبکر بیعت نکردی؟ ابویوب در پاسخ گفت: روزی خدمت پیغمبر رسیدم پس از مدتی عمار یاسر هم وارد شد و از آن حضرت سؤالی پرسید.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله ضمن صحبت هایش فرمود: «ای عمار! اگر تمامی مردم به راهی بروند و علی به تنهایی راه دیگری را در پیش گیرد، پس به راهی که علی ابن ابی طالب علیه السلام می رود برو. ای عمار از همه مردم بی نیاز شو؛ زیرا علی علیه السلام تو را از راه هدایت باز نگرداند و تو را به راه هلاکت و گمراهی راهنمایی نکند. ای عمار! اطاعت علی اطاعت من و اطاعت من اطاعت خدا است» (۳)

بهشت پاداش محبّ علی (ع) و گریه کننده بر حسین (ع)

۱- مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۶۰؛ شبهای پیشاور، ص ۴۹۹ «علی مع الحق و الحق مع علی حیث دار».

۲- بحار الانوار، ج ۲۸ ص ۱۹۰؛ مجمع النورین، ص ۷۳؛ شبهای پیشاور، ص ۴۹۹ «علی مع الحق و الحق مع علی یمیل مع الحق کیف مال».

۳- السقیفه، ص ۶۷؛ شبهای پیشاور، ص ۵۰۶

«یا عمار إن سلك الناس کلهم وادياً و علی وادياً فاسلك وادی علی و خل عن الناس، یا عمار علی لا یردک عن هدی ولا یدلک علی ردی، یا عمار طاعة علی طاعتی و طاعتی طاعة الله»؛ حلیه الاولیاء، حافظ ابو نعیم؛ مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی؛ ینابیع المؤده، باب ۴۳، سلیمان بلخی حنفی، ج ۲، ص ۲۸۷؛ موده القربی، مودت پنجم، میر سید علی همدانی شافعی؛ بلاذری - تاریخ و ...

ص: ۱۱۳

پرسش: بعضی عقاید و احادیث شیعیان مانند «کسی که بر حسین گریه کند بهشت بر او واجب می شود» یا «دوست داشتن علی علیه السلام حسنه‌ای است که هیچ گناهی به آن ضرر نمی رساند» باعث ترویج فساد و فحشا در بین شیعیان نمی گردد؟ آیا می توان گفت: کسی که در هر سال، فقط چند قطره اشک برای حسین بن علی علیه السلام می ریزد مثل این است که تازه متولد شده و همه گناهان گذشته او پاک می شود، و جایگاهش بهشت است؟

پاسخ: اولاً، اگر به اعتقاد سؤال کننده، اشاعه فساد و فحشا در بین شیعیان به دلیل وجود این احادیث و اعتقادات باشد باید در مذاهب و ادیانی که چنین احادیثی وجود ندارد، این قبیل گناهان و معاصی دیده نشود. حال آن که در بین سایر ادیان الهی و نیز مسلمین سایر مذاهب، این گونه معاصی به چشم می خورد و حتی بیشتر هم دیده می شود.

ثانیاً این احادیث فقط منحصر به کتب علمای شیعه نیست، بلکه امام احمد حنبل در مسند، خطیب خوارزمی در فصل ششم مناقب، سلیمان قندوزی حنفی در باب ۴۲ ینابیع الموده و بسیاری از علمای اهل سنت، از انس بن مالک و معاذ بن جبل از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که:

«دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام حسنه‌ای است که هیچ گناهی به آن آسیب نمی رساند. دشمنی با ایشان نیز گناهی است که با وجود آن هیچ کار خیری نمی تواند مفید واقع شود.» (۱)

همچنین از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آورده اند:

«دوستی علی ابن ابی طالب علیه السلام گناهان را می خورد، همانطور که آتش، هیزم را در

۱- ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۱، ص ۳۷۵ و ج ۲، صص ۷۵، و ۲۹۲؛ القصائد والعلویات، ص ۱۲۲؛ شبهای پیشاور، ص ۵۲۵ «حَبَّ عَلَیْ حَسَنَه لَا یُضِرُّ مَعَهَا سِئَهٌ وَ بَغْضٌ عَلَیْ سِئَهٌ لَا تَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَه».

ص: ۱۱۴

کام خود فرو می کشد.» (۱)

گناهان به دو نوع کبیره و صغیره تقسیم می شود. در قرآن مجید از گناهان صغیره با عنوان سیئه نام برده شده است. چنانچه در قرآن مجید می فرماید: *إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا*؛ «اگر از گناهان بزرگی که نهی شده اید دوری نمایید از بقیه گناهان شما چشم پوشی نموده و شما را به مقام بلند و نیکو خواهیم رسانید.» (۲)

ثالثاً وجود این گونه احادیث از ناامیدی مسلمانان پیشگیری می کند، هر چند که موجب امید بی پایان نیز نمی گردد. وقتی که افراد معتقد، گرفتار هوی و هوس شده و مرتکب سیئه ای شوند، ممکن است شیطان آن ها را وسوسه نماید که دیگر درهای رحمت الهی به رویتان بسته شده است و در نتیجه به آن ها تلقین کند که دیگر کنترل نفس، مفهومی ندارد و موجب طغیان و سرکشی آن ها شود و سرانجام آن ها را به سمت و سوی گناهان کبیره سوق دهد. بنابراین برای آمرزش گناهان، باید ابزار و وسایلی باشد که از آن جمله حب علی علیه السلام و اولاد علی است.

البته باید یاد آور شد که محب علی علیه السلام نیز کسی است که پا جای علی علیه السلام بگذارد و عملاً و قولاً به دنبال ایشان برود. اما چون عصمت، مخصوص مقام نبوت و امامت است، نمی تواند در عمل همانند علی علیه السلام شود. لذا حداقل باید مرتکب معاصی و گناهان کبیره نشود و بر انجام گناهان صغیره نیز اصرار نرزد. آنگاه در زمره شیعیان علی علیه السلام قرار گرفته و مشمول آیه فوق می شود.

همین طور گریه بر امام حسین علیه السلام، یکی دیگر از ابزار عفو و آمرزش گناهان صغیره است. گریه بر حسینی که پیامبر خدا فرموده است: «حسین منی و أنا من حسین» این حدیث بدان معنا است که حسین پاره تن است و دین من به نیروی مظلومیت و جانبازی حسین احیا خواهد شد. آیا عقلا و منطقاً اگر مسلمانی بر حسین، با این مشخصات و

۱- الموضوعات، ج ۱، ص ۳۷۰؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳؛ ینایع الموده لذوی القربی، ج ۲، ص ۲۴۱؛ شبهای پیشاور، ص ۵۲۵ «حب علی بن ابی طالب یا کل الذنوب کما تأکل النار الحطب».

۲- نسا ۴: ۳۱.

ص: ۱۱۵

ویژگی‌ها بگرید یعنی راه حسین را بشناسد جایگاهش در بهشت نخواهد بود؟ حدیثی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به نقل از عایشه از قول جابر و انس بن مالک، پاسخگوی این سؤال خواهد بود. ایشان فرمود: «هر کس حسین را در حالی که عارف به حق او باشد، زیارت کند بهشت بر او واجب می‌شود.» (۱) عارف به حق حسین نیز بدان معنا است که ایشان را پسر پیغمبر، امام بر حق و وصی سوم رسول الله صلی الله علیه و آله بدانیم که قائم به حق بوده و برای احقاق حق کشته شده است. آیا چنین عزاداری، که برای امام حسین علیه السلام گریه کند می‌تواند بر خلاف رویه مولای خود عمل کند؟ و راه انبیا و معصومین را نرود؟ بدین جهت است که محب علی و عزادار حسین، راه آنان را شناخته و گرد معاصی کبیره نمی‌رود. لذا در احادیث آمده است که بهشت برین برای محب علی و عزادار حسین علیه السلام واجب می‌گردد. در روایات فریقین آمده است که قول «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» موجب دخول بهشت می‌شود. در جلد ۲، محجة البیضاء، ص ۲۷۲ از پیامبر نقل شده که هر کس «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را بگوید وارد بهشت می‌شود.

حالا ما می‌پرسیم چگونه ممکن است صحابه پیامبر که عمری مشرک و بت پرست و بعضی اهل هر گناه و فسق بوده‌اند با گفتن یک «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» همه گناهانشان پاک شود. والاسلام يجب ما قبله. ولی گریه بر امام حسین علیه السلام و حب علی بن ابی طالب علیه السلام معقول نیست که موجب آمرزش یکسال گناه شود. واقعاً چگونه است که مسلمانی که در عمرش کارهای خلافی انجام می‌دهد، دروغ می‌گوید، غیبت می‌کند و ... وقتی بر امام حسین گریه کند معقول نباشد که آمرزیده شود. ولی معاویه که بر علیه خلیفه چهارم قیام کرد و باعث کشته شدن ده‌ها هزار نفر از طرفداران علی علیه السلام که بسیاری از آنها از صحابه پیامبر خدا بودند (مانند عمار یاسر) شد و

۱- شبهای پیشاور، ص ۵۳۲ «من زار الحسين بكربلاء عارفاً بحقه وجبت له الجنة».

شبهای پیشاور، ص ۵۳۲ «من بكى على الحسين عارفاً بحقه وجبت له الجنة».

ص: ۱۱۶

بعد از استقرار خلافتش آن همه ظلم توسط او و ایادیش بر مسلمانان رفت و به دستور او خلیفه چهارم مسلمین را بر منابر و جایگاه‌های نماز جمعه لعن و سب می کردند و افرادی مانند حجر بن عدی و یارانش را به جرم برائت نجستن از علی علیه السلام کشت و سبط پیامبر امام حسن مجتبی را با فرستادن سم برای جعده همسر آن حضرت و وعده ازدواج با یزید در صورت ریختن سم در غذای حضرت به شهادت رساند. او نه تنها گناهکار نیست بلکه به خاطر اجتهاد غلطش یک ثواب هم دارد، رضی الله عنه هم هست؟!!

چگونه است که اگر خداوند چند دروغ و غیبت را بر گریه کننده امام حسین علیه السلام ببخشد معقول نیست، ولی بخشیدن معاویه و یزید بن معاویه نعوذ بالله من سبّات العقل (۱) است! اگر روایاتی گریه بر امام حسین علیه السلام و محبت به علی علیه السلام را موجب پاک شدن گناهان می داند موجب جرأت شیعیان بر انجام گناه می شود؟!!

بنابراین، آن‌ها باید ملتزم شوند که آیه شریفه إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ؛ که مفادش این است که غیر از شرک هر گناهی، حتی بدون توبه ممکن است مورد مغفرت الهی قرار گیرد (زیرا با توبه حتی شرک هم بخشیده می شود)، و آیه شریفه لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا؛ موجب جرأت همه مسلمانان بر گناه شده است!

دلایل قیام امام حسین (ع)

۱- غفلت و از کار افتادن عقل.

ص: ۱۱۷

پرسش: آیا قیام امام حسین علیه السلام و کشته شدن وی توسط یزید به دلیل دعوی خلافت و تصاحب ریاست نبوده است؟

پاسخ: دفاع از اسلام، و عمل به وظیفه تنها دلیل قیام حسین بن علی علیه السلام بوده و آن حضرت هیچ گاه در پی کسب قدرت، مقام خلافت، حب جاه و ریاست نبوده است.

پشتوانه این ادعا دلایلی از قرآن مجید، حدیث و نیز عقل و منطق می باشد.

خداوند در قرآن مجید می فرماید: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا**؛ «خداوند اراده نموده است که هر ناپاکی و رجسی را از خاندان نبوت بزدايد و شما را از هر عیب و نقصی پاک و منزّه گرداند.» (۱)

بسیاری از علمای اهل سنت از قبیل: مسلم، ترمذی، ثعلبی، سجستانی، سیوطی، حموینی، احمد بن حنبل، زمخشری، بیضاوی، ابن اثیر، فخر رازی و عسقلانی در تفسیر این آیه آورده اند که: این آیه درباره پنج تن آل عبا یعنی: محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نازل گردیده و آنها از هر رجس و پلیدی پاک و مبرا می باشند.

از طرف دیگر، چون پیامبر می فرماید: «محبت و دوستی دنیا، راس تمام بدیها و خطاها است» (۲) پس قطعاً اباعبدالله الحسین دنبال چنین ریاستی نبوده و اگر کسی عمداً و عالماً آن حضرت را دنیا طلب بخواند، یقیناً منکر قرآن مجید شده است.

اگر قیام ابا عبدالله الحسین علیه السلام علیه یزید، جنبه جاه طلبی و ریاست دنیوی داشت، رسول الله صلی الله علیه و آله دستور به یاری و کمک ایشان نمی داد. شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۶۰ ینایع الموده از بخاری از قول انس بن حارث از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند: «به درستی که پسر من یعنی حسین در سرزمین کربلا کشته می شود. پس هر کس از شما که در آن

۱- احزاب ۳۳: ۳۳.

۲- الخصال، ص ۲۵؛ عده الداعی، ص ۲۱۱؛ شبهای پیشاور ص ۵۳۵ «حَبِّ الدنیا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ».

ص: ۱۱۸

روز حاضر باشد باید به حسین یاری رساند» (۱) و ادامه می‌دهد: «انس بن حارث به طرف کربلا رفت و به دستور پیغمبر عمل کرد و با اباعبدالله الحسین علیه السلام کشته شد.»

اگر کسی دعوی ریاست داشته باشد و بخواهد علیه دولتی قیام کند، ابتدا باید به فکر جمع آوری لشکریان ورزیده و مجرب باشد. عقل و منطق حکم می‌کند که با نظامیان ماهر به میدان جنگ برود و در صورت پیروزی و غلبه بر دشمن و آرام شدن اوضاع، خانواده‌اش را به محل حکومت فتح شده ببرد. در نتیجه مدعی ریاست، باید از بردن همسر، فرزندان، کودکان خردسال، زنان باردار و نوزادان شیرخواره به میدان کارزار اجتناب نماید. اما حرکت دسته جمعی امام حسین علیه السلام با خانواده و بچه‌های خردسال و شیرخوار، دلیل دیگری است که آن حضرت، قصد ریاست و خلافت ظاهری و غلبه بر دشمن را نداشته است. آبیاری شجره طیبه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» که جد بزرگوارش پیغمبر صلی الله علیه و آله و پدرش علی علیه السلام به او سپرده بودند، تنها هدف ایشان بوده است. زیرا شجره طیبه‌ای که از پیغمبر به جای مانده بود به دست قومی افتاده بود که به هیچ چیز اعتقاد نداشتند.

برای مثال در زمان عثمان - خلیفه سوم - که دست بنی‌امیه باز شده بود و زمامدار امور حکومت شده بودند، روزی دست ابو سفیان را که در آن هنگام نابینا بود گرفته و به مجلسی آوردند تا به عنوان بزرگ قبیله سخنرانی کند. او با صدای بلند گفت: «ای بنی‌امیه، دولت بی‌پایان خلافت را به دست گیرید که نه بهشتی در کار است و نه جهنمی.

ای بنی‌امیه بکوشید و خلافت را مانند گوی به دست آورید. قسم به آن که (بتها) قسم می‌خورم پیوسته برای شما آن را آرزو می‌کرده‌ام. آن را دست به دست به اولاد خود به ارث برسانید!» (۲) چنین قوم ملحد و معاندی زمام حکومت اسلامی را به دست گرفته بود و

۱- ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۸؛ ترجمه الامام الحسین علیه السلام، ص ۲۴۷؛ شبهای پیشاور، ص ۵۳۵ «إِنَّ ابْنِي هَذَا يَعْنِي الْحُسَيْنَ يَقْتُلُ بِأَرْضِ يَمَنٍ كَرْبَلَاءَ فَمَنْ شَهِدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَلْيَنْصُرْهُ».

۲- یا بنی اُمیّه تداولوا الخلافه فانه لا جنّه ولا نار.

یا بنی اُمیّه تلقّفوها الکرة فوالذی یحلف به اُبو سفیان ما زلت أرجوها لکم ولتصیرنّ الی صبیانکم وراثه.

ص: ۱۱۹

ریشه اسلام و توحید را می خشکانید.

می توان گفت: امام علیه السلام با یک تیر سه نشانه را هدف قرار داد:

۱- با بیعت نکردن خود، یزید را به رسمیت نشناخت.

۲- حجت را بر مردم کوفه تمام کرد.

۳- با شهادت مظلومانه خود اسلام را زنده و پاینده ساخت.

پس می توان گفت با دعوت های پیاپی مردم کوفه بر حسب ظاهر وظیفه ساقط کردن قدرت بنی امیه بر دوش امام آمد ولی امام از عالم غیب مطلع بود که انتهای راه شهادت است.

سپس برای قوت قلب آنان حقیقت را آشکار نموده و گفت: جدم رسول الله صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که به من فرمود: «به سوی عراق خارج شو، به درستی که خدای تعالی می خواهد تو را در آنجا کشته ببیند.» (۱)

ایشان در پاسخ به آن هایی که می پرسیدند چرا زنان و کودکان را با خود می برید گفت: جدم فرمود: «خدای تعالی می خواهد آن ها را در آنجا اسیر ببیند.» (۲). پس به امر او زنان و فرزندان را به آنجا می بریم.

این بدان معنا است که شهادت شهیدان کربلا- و اسارت اسیران، متمم و مکمل یکدیگرند. اسرا پرچم مظلومیت شهدا را بر دوش می کشند و به شام می برند تا ریشه خلافت و قدرت یزید را بر کنند. همان طور که در مجلس قدرت و جشن پیروزی یزید، خطابه های حضرت زینب و سیدالساجدین، مردم را بیدار و اساس سرنگونی بنی امیه را پایه ریزی کرد و نهضت ضد امویان آغاز گردید.

در تاریخ آمده است که حسین علیه السلام در طول راه همواره به کنایه و به صراحت خبر شهادت خود را می داد و می گفت: من به کوفه و مقر خلافت نخواهم رسید و در کربلا کشته خواهم شد، و این فرمایشات با نیت ریاست و خلافت دنیوی منافات دارد.

۱- اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۸۵؛ شبهای پیشاور، ص ۵۳۹ «أُخْرِجَ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا».

۲- لواعج الاشجان، صص ۷۳ و ۲۵۴؛ ینایع الموده لذوی القربی، ج ۳، ص ۶۰؛ شبهای پیشاور، ص ۵۴۰ «إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا».

ص: ۱۲۰

از طرفی آن حضرت در خطبه‌ای صریحاً مطالبی بیان نمود که مردم جاه طلب را خوف و ترس برداشت. ایشان فرمود:

«هر کس خیال ریاست و حکومت دنیوی در سر دارد بداند که هر کسی که در این سرزمین باشد، کشته خواهد شد و دشمن به غیر از من احد دیگری را نمی‌خواهد. لذا بیعتم را از گردن شما برداشتم و تا شب تاریک است و کسی شما را نمی‌بیند، برخیزید و بروید.» هنوز خطبه آن حضرت تمام نشده بود که بسیاری از جمعیت ایشان را ترک کردند و فقط عده کمی باقی ماندند.

حال اگر ایشان قصد ریاست دنیوی داشت آیباید در شب سرنوشت سازی که فردای آن روز، تاریخ رقم خواهد خورد، بیعت و عهد خود را از گردن لشکریانش بردارد و آن‌ها را از کشته شدن در فردای آن شب خبر دهد تا متفرق شوند؛ یا این که آن‌ها را به ماندن و استقامت تشویق و ترغیب نماید و فتح و پیروزی ظاهری را به آن‌ها نوید دهد؟

در تاریخ آمده است که آن حضرت در ظهر روز عاشورا- که اکثر یارانش به شهادت رسیده بودند و مصایب و بلاها ایشان را احاطه کرده بود- نمازش را ترک نکرد و نماز ظهر را به جماعت اقامه کرد. ایشان با این کار می‌خواست در آخرین لحظات زندگی، هدف قیام و مبارزه خود را که احیای اقامه نماز بود را به دیگران برساند.

بالاخره در زیارت وارث، زائرین آن حضرت، خطاب به ایشان دلایل قیام آن امام را چنین قلمداد می‌کنند: «شهادت می‌دهیم که تو اقامه نماز و ادای زکات و امر به معروف و نهی از منکر نمودی و تا هنگام وفات، از خدا و رسولش اطاعت نمودی.» (۱)

حدیث «حسین از من است و من از حسین» (۲) که از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده

۱- مصباح المجتهد، ص ۷۲۰؛ اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۶؛ شبهای پیشاور، ص ۵۳۲ «أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمَيْتَ الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَطَعْتَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ».

۲- صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۲۸؛ الصحیح من السیره، ج ۶، ص ۱۷۶؛ ینایع الموده لدوی القربی، ج ۲، صص ۳۴ و ۳۸؛ شبهای پیشاور، ص ۵۳۲ «حسینٌ منی و أنا من حسین».

ص: ۱۲۱

است، مورد قبول تمام علمای فریقین می باشد. معنای قسمت اول که حسین از من است روشن است. تفسیر قسمت دوم این حدیث شاید چنین باشد که: احیای دین من به واسطه حسین است. حسین علیه السلام با جانبازی و مظلومیت خویش ریشه ظلم خاندانی را که می خواستند ریشه دین را بکنند از بین برد و راه گسترش دین را هموار ساخت. پس دین مرا در راه حسین علیه السلام بجوید.

از طرف دیگر امام حسین علیه السلام قصد و هدف خود را از قیام در محل های گوناگون در خطبه ها از مکه تا کربلا بیان فرمودند: در وصیت نامه خود که به برادرشان محمد حنفیه دارند پس از شهادت به توحید و نبوت و معاد فرمودند:

«أَنْتِ لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ ... وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَأَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَنْ قَبْلَنِي ...» (۱)

من برای طغیان و لهو و ظلم و فساد خارج نشدم فقط برای اصلاح در امت جدم حضرت محمد صلی الله علیه و آله خارج شدم. و این که امر به معروف کنم و نهی از منکر نمایم و به سیره جدم و پدرم حرکت کنم پس هر که (راه) مرا نپذیرفت

لذا هدف آن حضرت از فرمایشات ایشان آشکار است. ولی چنانچه فرض شود که یکی از اهداف آن حضرت تشکیل حکومت بوده، هر چند با ظواهر اقدامات ایشان همانطور که گذشت تطبیق نمی کند، چه کسی صالح تر از امام علیه السلام برای خلافت و جانشینی پیامبر و چه کسی غاصب تر و فاسدتر از یزید!

فوائد زیارت قبور ائمه و دیگران

ص: ۱۲۲

پرسش: آیا زیارت قبور ائمه و سایر افراد بدعت نیست؟ این زیارت‌ها چه فایده‌ای دارد؟

پاسخ: بدعت به عمل و دستوری اطلاق می‌شود که از جانب خدا یا رسولش و اهل بیت چیزی درباره آن نیامده باشد. لیکن رفتن به زیارت قبور، مخصوصاً زیارت حسین علیه السلام را در کتب معتبر اهل سنت نیز می‌توان یافت. برای مثال در کتب اهل سنت آمده است که: «روزی رسول الله صلی الله علیه و آله در خانه عایشه تشریف داشتند که حسین علیه السلام وارد شد. پیغمبر او را در آغوش کشید و بسیار بوسید و بوید. عایشه سؤال کرد: چقدر حسین را دوست می‌داری؟ حضرت فرمود: مگر نمی‌دانی او پاره جگر من و ریحانه من است.

سپس حضرت گریست و فرمود: جای نیزه‌ها و شمشیرها را می‌بوسم که بنی‌امیه بر حسینم خواهند زد. سپس ادامه داد: او را با لب تشنه می‌کشند و شفاعت من هرگز به آن‌ها نمی‌رسد. خوشا به حال کسی که بعد از شهادت حسینم، او را زیارت کند. عایشه پرسید:

اجر زائر حسین چقدر است؟ حضرت فرمود: یک حج من. عایشه تعجب کرد و این سؤال را چندین بار پرسید و هر بار رسول الله صلی الله علیه و آله ثواب زیارت حسین را زیادت‌تر گفت. تا این که فرمود: ثواب زیارت حسین علیه السلام برابر نود حج و نود عمره من است که در نامه عمل زائر نوشته می‌شود. (۱)

البته این کار در اهل سنت و سایر فرق هم وجود دارد، مثلاً زیارت قبر شیخ عبدالقادر گیلانی و امام ابوحنیفه در بغداد، یا خواجه نظام الدین در هند، یا شیخ اکبر مقبل الدین در مصر، از نظر آن‌ها جائز و ثواب دارد و جماعتی از اهل سنت می‌روند و زیارت می‌کنند و هیچ روایتی هم از پیامبر در شأن آن‌ها نرسیده است.

از طرفی قبور اولیاء خدا و ائمه معصومین محل تقرب به خداست، محل عبادت

۱- کامل الزیارات، باب ۲۲، ص ۶۷؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۶۰، امالی شیخ ۶۶.

ص: ۱۲۳

خداوند است. در حرم پیامبر صلی الله علیه و آله خداوند را عبادت می کنیم. پیامبر را عبادت نمی کنیم، بلکه پیامبر را زیارت می کنیم و با زیارت پیامبر از ایشان می خواهیم نزد خداوند برای ما شفاعت و طلب آمرزش کند؛ طبق آیه شریفه: **وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا.** (۱)

لذا این کار مورد تأیید خداوند است. امیرالمؤمنین که در آیه شریفه مباحله نفس پیامبر محسوب می شود و اهل بیت معصومین از این قاعده مستثنی نیستند. دختر گرامی پیامبر حضرت زهرا علیهما السلام به زیارت حمزه و بعد به زیارت پیامبر می رفتند. حضرت امیرالمؤمنین به زیارت قبر حضرت زهرا می رفتند. پیامبر خدا به زیارت قبور بقیع می رفتند و در اول هر سال به زیارت شهدای احد می رفتند.

سیره صحابه و علمای اهل سنت نیز بر همین منوال بوده است که بعضی از موارد آن عبارتند از:

۱. ابو علی خلال، شیخ حنابلہ می گوید: هر گاه به مشکلی برخورد می کنم قبر موسی بن جعفر علیه السلام را زیارت می کنم و به ایشان متوسل می شوم و خداوند مشکل مرا آسان می کند. (۲)
۲. قسطلانی می گوید: شایسته است که زائر در کنار قبر پیامبر زیاد دعا و استغاثه کند، متوسل شود، طلب شفاعت کند و بی تابی کند و سزاوار است که خداوند شفاعت پیامبر را در حق او بپذیرد. (۳)
۳. ابن خزیمه، شیخ (استاد) بخاری و مسلم و باصطلاح شیخ الاسلام است، شاگردی دارد بنام محمد بن مومل که می گوید به همراه استاد ابن خزیمه و جمعی به زیارت قبر علی بن موسی الرضا علیه السلام در طوس رفتیم. استاد چنان در مقابل بقعه متبر که

۱- نسا ۴: ۶۴، اگر آنها به گناه به خود ستم کردند آنگاه نزد تو آمدند و درخواست استغفار و آمرزش از درگاه خداوند کردند و پیامبر برای آنها طلب آمرزش کرد خدا را توبه پذیر و مهربان یافتند.

۲- تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۰.

۳- المواهب اللدنیه، ج ۳، ص ۴۱۷.

ص: ۱۲۴

تعظیم و تواضع کرد که همگی در شگفت ماندیم. (۱)

۴. محمد بن ادریس شافعی به قبر ابوحنیفه و احمد بن حنبل به قبر شافعی متوسل می شدند. (۲)

۵. در سنن الکبری، از پیامبر روایت کرده که فرموده: «من زار قبری وجبت له شفاعتی». هر که قبر مرا زیارت کند شفاعت من بر او واجب می شود. (۳)

۶- أم سلمه از پیامبر نقل می کند کسی که مرا بعد از وفات زیارت کند مانند کسی است که در حیات با من مصاحبت داشته و کسی که اهل بیت مرا زیارت کند مثل آن است که مرا زیارت کرده است.

۷. انس بن مالک روایت می کند پیامبر فرمود کسی که مرا بعد از وفات زیارت کند، مانند این است که در حال حیات زیارت کرده و هر کس بتواند مرا زیارت کند و نکند هیچ عذری ندارد. (۴)

۸. علامه امینی در کتاب شریف «الغدیر» ۲۲ حدیث متواتر مشابه حدیث مذکور از کتب معتبر اهل سنت نقل کرده است و ۴۲ کلام از ائمه اهل سنت در تأکید استحباب زیارت قبر پیامبر می آورد و متون زیارت را نقل می فرماید. (۵)

۹. فاکهی در حسن الأدب و غزالی در احیاء علوم الدین برای ائمه بقیع زیارت نامه هایی نقل کرده اند. (۶)

۱۰. برای شهداء احد زیاراتی را مستحب دانسته اند بویژه حضرت حمزه از طریق صحابه نقل کرده اند. رحمه ابن جبیر ۱۵۳؛ حسن الادب ۸۳؛ وفاء الوفا؛ مراقی الفلاح ۱۵۲.

و نظایر آن ها که کتب زیادی در خصوص آن نوشته شده است.

۱- تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۹

۲- مناقب ابی حنیفه، ج ۲، ص ۱۹۹

۳- سنن الکبری، ج ۵، ص ۲۴۵

۴- وفاء الوفاء، ۴، ص ۱۳۴۶

۵- الغدیر، ج ۵، زیارت مشاهد مشرفه.

۶- حسن الادب: ۸۳؛ احیاء العلوم، ج ۱، ص ۲۳۲

ص: ۱۲۵

به طور خلاصه می توان به بعضی از فوائد زیارت مشاهد مشرفه چنین اشاره کرد:

۱. زائر با این کار از سنت الهی سلام و صلوات بر بندگان مقرب تبعیت می کند، سلام و صلوات خدا بر انبیاء و صالحان در قرآن فراوان است.
۲. تشکر از صاحب رسالت و عمل به آیه مودت ذی القربی است.
۳. قدرشناسی از حاملان علوم نبوی است که آنها را بر مسلمانان رسانده اند
۴. با اظهار ارادت به مقربان خداوند، به خداوند تقرب می جوید.

دلایل برتری علی (ع) بر دیگر انبیا

ص: ۱۲۶

پرسش: چرا علی علیه السلام را برتر و افضل از بقیه انبیا (به جز خاتم الانبیا) می دانید؟

پاسخ: در روز بیستم ماه مبارک رمضان سال چهارم هجری، آثار مرگ بر چهره امام علی علیه السلام ظاهر شده بود. امام به فرزند بزرگش امام حسن علیه السلام فرمود: به شیعیانی که جلو درب منزل اجتماع کرده اند اجازه دهید تا بیایند و مرا ببینند. درب باز شد و شیعیان، دور آن حضرت جمع شده و به گریه و زاری پرداختند. امام علی علیه السلام خطاب به آنان فرمود:

«قبل از آن که فرصت از دست رود و دیگر نتوانید مرا ببینید، هر سؤالی دارید از من پیرسید، لیکن سؤالاتان کوتاه و مختصر باشد.»

یکی از سؤال کنندگان، صعصعه بن صوحان بود که روایات او حتی در صحاح اهل سنت هم، آورده شده و مورد اعتماد علمای فریقین می باشد. او از امام پرسید «شما فضیلت بیشتری دارید یا حضرت آدم؟» حضرت فرمود: «خوب نیست که کسی از خودش تعریف نماید» (۱) لکن از این جهت که خداوند فرموده است: «نعمت های خدادادی به خود را نقل کنید: وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ (۲)

باید بگوییم: «من از حضرت آدم افضل ام». صعصعه دلیل این برتری را جویا شد و خلاصه پاسخ امام علی علیه السلام چنین است: «برای آدم همه جور وسایل راحتی و آسایش و نعمات در بهشت فراهم بود و فقط خداوند او را از خوردن گندم منع نمود. با وجود این ممنوعیت، آدم از گندم خورد و از بهشت رانده شد. در حالی که من از خوردن گندم منع نشده ام، و چون دنیا را قابل توجه نمی بینم به میل و اراده خود، هرگز نان گندم نخورده ام». منظور حضرت آن است که کرامت و فضیلت افراد نزد خداوند به زهد، ورع و تقوای آنها است. هر کسی از دنیا اعراض بیشتری داشته باشد، یقیناً نزد خدا مقرب تر است. کمال زهد و تقوی هم، اجتناب از حلال ممنوع نشده است که ایشان این کار را انجام داده اند.

۱- الامام علی علیه السلام، ص ۳۶۹؛ اللمعة البيضاء، ص ۲۲۰؛ شبهای پیشاور، ص ۴۷۴ «تزکیه المرء لنفسه قبیح».

۲- ضحی ۹۳: ۱۱.

ص: ۱۲۷

سپس صعصعه پرسید «شما افضل اید یا نوح شیخ الانبیاء؟» حضرت پاسخ داد: «من از نوح افضل ام» و علت این برتری بر نوح را چنین فرمود: «نوح علیه السلام قوم خود را به سوی خدا دعوت کرد، ولی آنها او را اطاعت نکردند و به آن بزرگوار آزار و اذیت بسیاری رساندند. سپس نوح پیغمبر، آنان را نفرین کرد و گفت: پروردگارا! احدی از کافرین را بر روی زمین باقی نگذار. اکنون با وجود این که بعد از وفات خاتم الانبیا، صدمات و آزار فراوانی از این امت به من رسیده است، هرگز آنان را نفرین نکرده و کاملاً صبر پیشه کردم».

ایشان صبر خود را در خطبه شقشقیه چنین توصیف می کند: «در حالی صبر نمودم که در چشمم خار و در گلویم استخوانی بود.» (۱) منظور امام این است که هر کس که بر بلاها و سختی ها بیشتر صبر داشته باشد مقرب تر است.

آنگاه صعصعه پرسید: «شما افضل هستید یا ابراهیم علیه السلام؟» ایشان پاسخ داد: «من از ابراهیم افضل می باشم» و دلیلش را در قرآن، از زبان ابراهیم علیه السلام چنین می فرماید: رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي؛ پروردگارا چگونه زنده کردن مردگان را به من نشان ده. خداوند فرمود: آیا باور نداری؟ پاسخ داد: چرا باور دارم، اما می خواهم با مشاهده آن دلم آرام گیرد.» (۲) اما من گفتم: «اگر کشف حجاب گردد و پرده ها بالا رود، یقین من زیادتر نخواهد شد.» (۳) منظور امام آن است که علو درجه هر کس، درجه یقین او می باشد که واجد مقام حق یقین گردد.

در ادامه پرسش صعصعه، امام خود را از موسی علیه السلام نیز افضل و برتر خواند و دلیل آن را چنین فرمود: «وقتی که خداوند او را ماموریت داد تا به دعوت فرعون به مصر رود، مطابق قرآن مجید، ایشان عرض کرد: رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْضَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ؛ «خداوند! من از آنان یک نفر را کشته ام و می ترسم که آنان مرا به قتل

۱- الغدير، ج ۱۰، ص ۱۲۴؛ شبهای پیشاور، ص ۴۷۴ «فَصَبَّرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَذَى وَفِي الْحَلْقِ شَجًّا».

۲- بقره ۲: ۲۶۰.

۳- شرح الاسماء الحسنی، ج ۱، ص ۱۹۰؛ شبهای پیشاور، ص ۴۷۵ «لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً».

ص: ۱۲۸

برسانند. برادرم هارون را که زبان فصیح‌تر و گویاتری از من دارد، با من همراه گردان تا یاور و شریک من در امر رسالت باشد، و مرا تصدیق نماید؛ زیرا می‌ترسم آن‌ها رسالت را تکذیب نمایند». (۱) اما موقعی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من مأموریت داد تا به مکه معظمه روم، و آیات اول سوره برائت را در بالای بام کعبه بر کفار قریش قرائت نمایم - با آن که در آنجا کمتر کسی را می‌توان یافت که یکی از خویشان و بستگانش به دست من کشته نشده باشد هرگز و ابداً نهراسیدم. امر پیامبر خدا را اطاعت نمودم و به تنهایی مأموریت خود را انجام داده، آیات سوره برائت را بر آنان قرائت نموده و مراجعت کردم. این سخن امام کنایه از توکل او به خدا است؛ چون هر کس توکلش بیشتر باشد فضیلت بیشتری دارد و موسی کلیم الله به برادرش هارون اتکا و اعتماد داشت، ولی امیرالمؤمنین علیه السلام به طور کامل به خدای بزرگ توکل و اعتماد نمود.

همچنین امام علی علیه السلام خود را برتر و افضل از عیسی مسیح دانست و دلیل آن را نیز چنین بیان کرد: به اذن و قدرت پروردگار، وقتی جبرئیل در گریبان مریم دمید، او حامله شد و زمانی که موقع وضع حملش رسید به مریم وحی شد که: «از خانه بیت المقدس بیرون آی، این خانه محل عبادت است نه محل ولادت و زایشگاه». (۲) به همین دلیل از بیت المقدس بیرون رفت و عیسی در بیابان خشکیده‌ای متولد شد. اما وقتی مادر من - فاطمه بنت اسد - درد زاییدن گرفت در وسط کعبه به مستجار کعبه متوسل شد و گفت: بارالها بحق این خانه کعبه و بحق کسی که این خانه را بنا نهاده است، درد زایمان را بر من سهل و آسان گردان. در همان وقت دیوار کعبه شکافته شد و مادرم فاطمه با ندای غیبی به داخل خانه راه یافت، من در همان خانه کعبه متولد شدم. بنابراین چون مکه معظمه بر بیت المقدس برتری دارد و مریم از زادن عیسی در بیت المقدس - مکانی پائین‌تر از مکه - نهی شد؛ ولی مادر علی علیه السلام، برای زادن او به درون کعبه - مکانی برتر از بیت المقدس - دعوت شد، بدین جهت روح، نفس و بدن او از عیسی پاکیزه‌تر است.

۱- قصص ۲: ۳۳.

۲- الامام علی علیه السلام ص ۳۶۹؛ اللعنة البيضاء، ص ۲۲۱؛ شبهای پیشاور، صص ۴۷۶ و ۸۱۴ «اخرجی عن البيت فإن هذه بيت العبادة لا بيت الولادة».

ص: ۱۲۹

بالاخره کسانی چون ابن ابی‌الحدید، امام حنبل، امام فخر رازی، شیخ سلیمان بلخی حنفی و بسیاری دیگر، حدیث زیر را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده‌اند که فرمود: «هر کس می‌خواهد به علم آدم نظر کند، به علم علی توجه کند. هر کس می‌خواهد حقیقت تقوای نوح و حکمت او را ببیند و نیز حلم و خلت ابراهیم، هیبت موسی و عبادت عیسی را ببیند پس به سوی علی بن ابی‌طالب علیه السلام نظر کند». (۱) بالاخره میرسید علی همدانی شافعی در پایان این حدیث می‌افزاید: «نود خصلت از خصلت‌های انبیا در حضرت علی علیه السلام جمع می‌باشد که در کس دیگر نمی‌باشد». (۲) البته تشبیه نمودن علی علیه السلام به آدم از بعد علم، بدان جهت است که خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا؛ «خداوند همه اسماء را به آدم آموخت» (۳) و تشبیه نمودن حلم علی علیه السلام به حلم ابراهیم از آن جهت است که خداوند در سوره توبه فرمود: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ؛ به درستی که ابراهیم بردبار و حلیم بود». (۴)

بنابراین چنانچه کسی در ویژگی بارز هر یک از انبیا با آن نبی مساوی شد می‌توان نتیجه گرفت که تمام ویژگی‌های همه انبیا را دارد و لذا برتری او بر آنها اثبات می‌گردد.

بلخی حنفی و گنجی شافعی در کفایه الطالب از امام احمد حنبل نقل نموده‌اند:

فضائلی که برای علی ابن ابی‌طالب علیه السلام آمده برای هیچ یک از صحابه نیامده است. (۵)

امامت و خلافت منحصر به دوازده امام معصوم است، چرا؟

۱- کفایه الطالب، باب ۳۳؛ مسند احمد بن حنبل؛ فخر رازی در تفسیر آیه مباهله؛ محی الدین عربی ۱۷۲؛ یواقیت و جواهر ص ۱۲۱، فصول المهمه، باب ۴۰، ینابیع المودّه و ...

«من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه و إلى نوح في تقواه و إلى إبراهيم في حلمه و إلى موسى في هيئته و إلى عيسى في عبادته فلينظر إلى علي بن أبي طالب عليه السلام».

۲- ینابیع المودّه لذوی القربی، ج ۲، صص ۳۰۷ و ۸۰؛ الامام علی علیه السلام، ص ۳۰۱؛ شبهای پیشاور، ص ۴۷۷ «فإن فيه تسعين خصلة من خصال الأنبياء جمعها الله فيه و لم يجمعها في أحد غيره».

۳- بقره ۲: ۳۱.

۴- توبه ۹: ۱۱۴.

۵- ینابیع المودّه باب ۴۰- مناقب خوارزمی، کفایه الطالب، باب ۲.

ص: ۱۳۰

پرسش: چرا شیعیان امامت و خلافت را منحصر به ۱۲ امام می‌دانند و ائمه چهارگانه اهل سنت را قبول ندارند؟

پاسخ: بسیاری از اوامر و دستورات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حتی به وسیله علمای اهل سنت روایت شده که در آن، اهل بیت و عترت طاهره به عنوان عدیل قرآن به امت معرفی شده‌اند تا به آنان تمسک جویند. از جمله آن‌ها حدیث ثقلین، حدیث سفینه و حدیث باب حطه از اسناد محکم شیعیان است. حتی در کتب اهل سنت، نمی‌توان یک حدیث - هر چند یک طرفه - پیدا نمود که پیغمبر امتش را به پیروی از ابوالحسن اشعری و معتزلی و نیز اطاعت از چهار امام اهل سنت یعنی مالک بن انس، احمد بن حنبل، ابوحنیفه یا محمد بن ادریس شافعی ترغیب، تشویق و رهنمون کرده باشد.

اما ابن حجر مکی در باب ۱۱ کتاب صواعق و نیز شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۹ ینابیع الموده نقل نموده‌اند که بیش از ۲۰ نفر از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله حدیث تمسک به ثقلین - قرآن و عترت پیغمبر - را از طرق مختلف نقل کرده‌اند. بدان جهت که قرآن و عترت با همدیگر حکم ثقلین را دارند و پیروی از هر دوی این‌ها لازم و واجب است - نه فقط یکی از این دو.

اکنون باید دید که آیا می‌توان قرآن - یکی از ثقل‌ها - را فدای مصلحت زمان و مکان نموده و آن را عوض کرد و کتاب دیگری را انتخاب و جایگزین آن کرد؟ اگر پاسخ مثبت باشد، پس تغییر ثقل دیگر یعنی همان عترت نیز ممکن خواهد بود. در نتیجه با پذیرفتن تغییر ثقل اول - قرآن - پیروی از غیر اهل بیت میسر و بدون اشکال می‌شود. اما چون از نظر شیعه، پاسخ این سؤال منفی است یعنی هرگز نمی‌توان کتاب دیگری را جایگزین قرآن نمود، لذا چون یکی از ثقل‌ها را نمی‌توان تغییر داد، ثقل دیگر نیز غیر قابل تغییر می‌باشد.

حال باید بررسی کرد که کدامیک از خلفای سه گانه - ابوبکر و عمر و عثمان - از

ص: ۱۳۱

عترت و اهل بیت پیغمبر بوده‌اند تا مطابق دستور رسول الله صلی الله علیه و آله، مجبور به اطاعت و پیروی از آن‌ها باشیم؟ یقیناً تاریخ و اجماع مسلمین اتفاق نظر دارند که عترت پیغمبر، کسان دیگری به جز این سه نفر بوده‌اند؛ لذا این‌ها از عترت و اهل بیت پیغمبر به حساب نمی‌آیند.

اینک این سؤال پیش می‌آید که اگر پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله اطاعت و پیروی از فرد یا قومی را امر و توصیه نماید و جمعی از صلحا و صحابه امت بگویند که صلاح در آن است که از افراد دیگری پیروی نمایید، آیا اطاعت امر پیغمبر واجب است یا اطاعت از مصلحت اندیشی صلحا و بزرگان امت؟! از نظر شیعه پاسخ این سؤال «اطاعت محض از پیغمبر گرامی اسلام» است.

حال که تاریخ گواهی می‌دهد که هیچ کدام از خلفای ثلاثه، نه ابوالحسن اشعری، نه معتزلی و نه چهار امام اهل سنت (مالک بن انس، احمد بن حنبل، ابوحنیفه یا محمد بن ادریس شافعی) از اهل بیت و عترت پیغمبر نیستند، و اصلاً هیچ گونه دستور و سفارشی از پیغمبر مبنی بر پیروی از آن‌ها نرسیده است و حتی تا سال‌ها بعد از پیغمبر نامی از آن‌ها در میان نبوده - با فرض این که از علما و فقهای اسلامی بوده‌اند و بعدها نام آنان جلوه گر شده است - چه دلیلی وجود دارد که همه نسل‌های گذشته، حال و آینده از این چهار نفر - که اهل سنت سفارش می‌کنند - پیروی و متابعت نمایند؟ در صورتی که حتی یک حدیث یا روایت نیز در این زمینه وجود ندارد.

از طرف دیگر، همه امت اسلام متفق القولند که امام امیرالمؤمنین علیه السلام و یازده فرزند ایشان، همگی از عترت صحیح النسب و از اهل بیت خاص پیغمبر به حساب می‌آیند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بارها اطاعت از آن‌ها را اسباب نجات دانسته و صریحاً فرموده است: از آن‌ها سبقت نگیرید، زیرا آن‌ها اعلیٰ بر شما هستند. دلایل و براهین زیادی مبنی بر متابعت از این دوازده امام وجود دارد.

حال باید دید که دلیل پیروی از چهار امام اهل سنت چه بوده و چگونه بوجود آمده است؟ علت پیروی از ائمه اربعه اهل سنت در این است که بعضی از خلفا و پادشاهان مردم را مجبور نمودند که حتماً باید از یکی از این چهار مذهب تقلید نمایند. علی رغم

ص: ۱۳۲

این که هیچ‌گونه نص صریح و دستور خاصی از جانب پیغمبر درباره منحصر کردن تقلید به این چهار نفر وجود ندارد، آیا این انحصار، ظلم فاحشی به کلیه فقها و علمای بزرگ اسلام و تضييع حقوق علمی آنها محسوب نمی‌شود؟ در حالی که تاریخ نشان داده است بعد از آنها، فقها و علمای بسیار بزرگی که اعلم و افقه از این چهار امام بوده‌اند، همواره وجود داشته‌اند. آیا خود این علمای بزرگی که پس از این چهار امام تربیت می‌شوند، باید از این چهار نفر تقلید کنند؟

ممکن است در پاسخ، بعضی با قیاس استدلال کنند که به همان دلیل که شیعیان، امامت را به ۱۲ امام منحصر نموده‌اند، ما نیز امامت را با همان دلایل مشابه به این چهار نفر منحصر می‌کنیم. در پاسخ باید گفت: خود پیامبر خدا عدد خلفای بعد از خود را به این ۱۲ نفر منحصر نموده است. شیخ سلیمان قندوزی حنفی حموینی در فرائد، امام ثعلبی در تفسیر خود، ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه، خوارزمی و ابن مغازلی در مناقب، همگی به طرق مختلف از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که: تعداد ائمه و خلفای بعد از من دوازده نفر است که جملگی از قریش می‌باشند. حتی نام آنها را به ترتیب بیان نموده‌اند. بنابراین اصلاً قیاس بین این چهار نفر و دوازده امام شیعه، که اوصیای رسول الله صلی الله علیه و آله و منصوب و منصوص از جانب حق تعالی می‌باشند، جایز و روا نمی‌باشد.

از طرف دیگر، برخی از ائمه چهارگانه، نظیر: ابوحنیفه اصلاً و ابداً اهل فقه و اجتهاد نبوده بلکه فقط اهل قیاس بوده‌اند. جالب‌تر این که بعضی از ائمه چهارگانه، خود از خوشه چنان خرمن ۱۲ امام شیعه بوده‌اند. پس اگر تقلید بر این چهار نفر جایز و روا باشد، چرا به سراغ استادان آنها یعنی کسانی چون امام جعفر صادق علیه السلام نباید رفت؟!

علت اشتباه مذهب شیعه‌ی اثنی عشری به مذهب جعفری

ص: ۱۳۳

پرسش: به چه علت مذهب شیعه اثنی عشری به مذهب جعفری معروف شده است؟

پاسخ: بر اساس اصل نبوت که هر پیغمبری قبل از وفاتش، وصی و جانشین خویش را از جانب خدا معین می‌کند، خاتم الانبیا نیز امیرالمؤمنین علی علیه السلام را باب علم، وصی و خلیفه خود معرفی و امت را به اطاعت از وی امر نمود. هرچند بعد از وفات پیامبر، خلافت به امام علی علیه السلام نرسید؛ اما دو خلیفه اول در تمام دوره خلافت خود - بااستثنای اوایل خلافت ابوبکر - در تمام امور با حضرت علی علیه السلام مشورت نموده و مطابق راهنمایی‌های ایشان عمل می‌کردند. حتی حضرت علی علیه السلام راهنمای خلیفه اول و دوم در امر قضاوت آن‌ها بوده است. وقتی که رجال و دانشمندان سایر ادیان، برای کشف حقایق به مدینه می‌آمدند تا مناظره و مباحثه علمی نمایند، امام علی علیه السلام آنان را مجاب می‌کرد و بدین طریق از ارایه خدمات شایان علمی خود به جامعه مسلمین دریغ نمی‌ورزید.

پس از شهادت امام علی علیه السلام زمام امور به دست بنی‌امیه افتاد و امام حسن مجتبی، امام حسین، امام سجاد و امام باقر علیهم السلام تحت فشار شدید و آزار و اذیت اموی‌ها قرار گرفته و تحت نظر و کنترل بودند. فقط عده قلیلی از شیعیان خاص، موفق به دیدار آن‌ها و اخذ حقایق و علوم می‌شدند. بالاخره هر کدام از فرزندان رسول‌الله صلی الله علیه و آله را به طریقی به شهادت رساندند. در اوایل قرن دوم هجری، درگیری‌های شدیدی بین بنی‌عباس و بنی‌امیه شکل گرفت و اموی‌ها مشغول و مجبور به دفاع از حکومت خود شدند. در نتیجه توان ادامه آن سختگیری‌ها و کنترل‌ها را نداشتند. لذا امام صادق علیه السلام با استفاده از این فرصت، از انزوای بیرون آمد و در خانه خود را به روی همه مردم باز گذاشت. ایشان آزادانه در منبر مساجد به نشر علوم و احکام و قواعد دین می‌پرداخت. در این زمان بیش از چهار هزار طلبه و دانشجوی علم و دانش از دریای بی‌کران علم آن حضرت بهره می‌گرفتند.

شاگردان خاص آن حضرت با بهره‌گیری از جلسات درس ایشان، درباره مبانی

ص: ۱۳۴

علمی، قسمت‌هایی از چهارصد اصل معروف را نوشتند که به «اصول اربعه مائه» معروف شد. یکی از خوشه چینان مکتب آن حضرت به نام جابر بن حیان کتابی شامل هزار ورق و پانصد رساله به رشته تحریر در آورد. اکابر علما و فقهای اهل سنت، نظیر: ابوحنیفه، مالک بن انس، یحیی بن سعید انصاری، ابن جریح، محمد بن اسحق، یحیی بن سعید قطان، سفیان بن عیینه و سفیان ثوری از مکتب آن حضرت بهره گرفتند.

بنابراین برای هیچ کدام از اهل بیت عترت و طهارت، چنین فرصتی پیش نیامده بود تا بتوانند به نشر احکام و قواعد فقهی، تفسیر آیات قرآن مجید و کشف اسرار حقایق پردازند. چون این موقعیت بیشتر برای امام جعفر صادق علیه السلام پیش آمد، لذا مذهب شیعه به نام آن حضرت معروف شد. اشتها مذهب شیعه به نام امام صادق علیه السلام هیچ دلالتی بر تفاوت بین ایشان و اجدادش و نیز عموی بزرگوارش امام حسن مجتبی علیه السلام که از امامان بر حق شیعه است، ندارد.

جای بسی تأسف است که نام این فقیه اهل بیت، جزو نام ائمه اربعه قرار نگرفته و حتی روایت‌های ایشان را در کتبی مانند صحیح بخاری و صحیح مسلم نیز نیآورده‌اند؟ و بجای آن مطالبی از خوارج و نواصب را نقل کرده‌اند!

انتقاد به صحابه کفر نیست؟

ص: ۱۳۵

پرسش: آیا شیعیان را نمی‌توان به دلیل طعن، سب و انتقاد به صحابه کافر دانست؟

پاسخ: انتقاد، سب و طعن به مؤمن می‌تواند دارای چند حالت باشد:

چنانچه انتقاد و سب صحابه مستند، مستدل و منطقی باشد نه فقط کفرآور نیست بلکه مذمت هم ندارد.

چنانچه بدون دلیل و برهان باشد، اتهام است ولی باز هم موجب کفر نمی‌گردد.

اگر کسی بدون جهت، مؤمنی - هر چند صحابی - را طعن، نقد و یا حتی لعن نماید آن فرد فاسق می‌شود، ولی هرگز کافر نخواهد شد.

فقط وقتی که به دلیل صحابه پیامبر خدا بودن به آن‌ها دشنام داده شود، در این صورت دشنام دادنش منتهی به عداوت و اهانت به خدا و رسول او می‌گردد، و در نتیجه دشنام دهنده کافر می‌شود. ابن حزم ظاهری اندلسی در جزء سوم کتاب الفصل فی الملل والنحل در این باره چنین می‌گوید: «اگر کسی به اصحاب رسول الله دشنام دهد و این دشنام از روی جهل و نادانی باشد معذور است، و اگر از روی بصیرت باشد، فاسق خواهد بود.»

امام محمد غزالی نیز می‌گوید: سب و شتم صحابه ابداً موجب کفر نمی‌شود حتی سب شیخین نیز کفرآور نمی‌باشد. به همین دلیل است که در مواردی - که برخی از آن‌ها در زیر می‌آید - این دشنام دادن‌ها و سب کردن‌ها بین خود صحابه اتفاق افتاده است، ولی ما آن‌ها را کافر نمی‌خوانیم.

۱. عمر به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: اجازه بده گردن «حاطب» منافق را بزنم - حاطب از اصحاب بدر و از مهاجرین بزرگ بود. با نسبت دادن نفاق به این صحابی و دشنام دادن به او، هیچ کس عمر را کافر نمی‌خواند.

۲. امام محمد غزالی در جلد دوم احیاء العلوم، امام احمد بن حنبل در جز اول مسند و ذهبی در تلخیص مستدرک، نقل می‌کنند که: روزی در زمان خلافت ابوبکر

ص: ۱۳۶

مردی وارد شد و شدیداً به او فحش و دشنام داد. حاضرین شدیداً متأثر شدند، در این حال ابوبرزه اسلمی گفت: ای خلیفه! اجازه ده تا او را که کافر شده به قتل رسانم. خلیفه پاسخ داد: احدی به جز پیغمبر صلی الله علیه و آله نمی تواند چنین حکمی صادر کند.

۳. معاویه و اتباع او، خلیفه چهارم علی علیه السلام را که افضل صحابه بود سب و لعن می کردند. پس چرا او را کافر نمی خوانند؟

۴. عایشه همواره عثمان - خلیفه سوم - را سب و لعن می کرد و علناً می گفت: «این پیر خرفت که کافر شده است را بکشید» (۱) پس چرا کسی عایشه را کافر نمی خواند؟! حال اگر این حرف را یک شیعه بزند آن وقت او را کافر می خوانند.

۵. ابن ابی الحدید در جلد چهارم شرح نهج البلاغه می گوید: ابوبکر در جریان غصب فدک در مسجد و بالای منبر در مقام انتقاد از امیر المؤمنین علیه السلام بر آمد و به بهترین صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله دشنام داد و گفت: «او به سان دم روباهی می باشد و ...» (۲) ولی هیچ کس او را ابداً تقبیح نمی کند.

۶. امام احمد بن حنبل در جلد سوم مسند می نویسد: شخصی به خلیفه ثانی نوشت: فردی به شخص شما دشنام می دهد که شما را سب می کند، آیا اجازه می دهید او را بکشم. عمر در پاسخ نوشت: خون هیچ مسلمانی برای سب و شتم نمودن به مسلمان دیگر - مگر رسول الله صلی الله علیه و آله - مباح نمی شود.

۷. احمد بن حنبل در جلد دوم مسند و نیز در جلد دوم سیره الحلبیه حلبی و نیز در صحیح مسلم و صحیح بخاری آمده است که: اصحابی مانند ابوبکر و غیره در حضور خود پیغمبر به همدیگر دشنام می دادند و حتی همدیگر را می زدند، و پیامبر خدا آن ها را کافر نمی خواند و آن ها را آشتی می داد. (۳)

۱- الجمل، صص ۲۴ و ۱۲۸؛ النص والاجتهاد، صص ۳۹۳ و ۴۲۶؛ احادیث ام المؤمنین عایشه، ج ۱، صص ۱۳ و ۱۶۲؛ شبهای پیشاور، ص ۵۸۴ «اقتلو نعتلاً فقد کفر».

۲- سقیفه و فدک، ص ۱۰۴؛ فدک فی التاریخ، ص ۶۷؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۵؛ شبهای پیشاور، ص ۵۸۵ «إنما هو ثعالب شهیده ذنبه مرب لكل فتنة هو الذی یقول کروها جذعة بعد ما هرمت یستعینون بالضعفة و یستصرون بالنساء کأم طحال أحب أهلها إليها البغی».

۳- این قبیل اخبار فقط در کتب اهل سنت پیدا می شود و در کتب شیعیان نمی توان چنین اخباری را یافت.

ص: ۱۳۷

از این مهم‌تر بنابر اقوال برخی علمای اهل سنت، نظیر: ابوالحسن اشعری اگر کسی قلباً مؤمن ولی به کفر تظاهر نماید یا خدا و رسول را بدون عذر، شدیداً دشنام دهد کافر نمی‌شود و نمی‌توان حکم کافر را بر او جاری ساخت. ابن حزم اندلسی در جزء چهارم کتاب الفصل، این عقاید را به‌طور مفصل شرح داده است. بنابراین لعن و دشنام به هیچ یک از صحابه موجب کفر نمی‌شود و اگر کسی بدون دلیل و برهان، مؤمنی را سب نماید فاسق است و هر عمل فسقی قابل عفو و آمرزش می‌باشد. به همین دلیل اگر عده‌ای از شیعیان برخی از صحابه را سب نمایند نمی‌توان آن‌ها را کافر خواند، هر چند بر این باوریم که سب آن‌ها بدون دلیل و برهان نمی‌باشد.

همچنان که ملا سعد تفتازانی در شرح عقاید نسفی گوید: سب صحابی موجب کفر نیست، از آنجا که بعضی به صحابه حسن ظن داشتند و بدی‌های آن‌ها را نادیده می‌گرفتند و رد این گفتار جنگ‌هایی است که بین صحابه اتفاق افتاده و حسادت و جاه‌طلبی آن‌ها را از راه راست منحرف کرده حتی بزرگان صحابه از کارهای زشت مصون نبوده‌اند.

هر صحابه‌ای هادی و مقتدا نیست

ص: ۱۳۸

پرسش: چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «إِنَّ أَصْحَابِي كَالنَّجْمِ بَأْيْهِمْ اقْتَدَيْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ» آیا تمامی اصحاب، هادی و مقتدای امت قرار داده نشده‌اند؟

پاسخ: ابتدا بر فرض صحت سند حدیث روی مدلول حدیث بحث می‌کنیم تا بعد به سند پردازیم. صحابه به کسانی اطلاق می‌گردد که رسول الله صلی الله علیه و آله را زیارت نموده و یا موفق به ضبط حدیث از آن حضرت شده باشند. اصحاب می‌توانند مهاجر یا انصار یا موالی آن‌ها باشند. به دلیل مطالب سوره منافقون و آیاتی از سوره‌های توبه و احزاب که شأن نزول آن‌ها در مذمت منافقین و فاسقین می‌باشد، نمی‌توان همه صحابه را پاک و منزّه از جمیع عیوب دانست. از جمله منافقینی که خداوند در قرآن مجید و نیز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن‌ها را مذمت و اهل آتش معرفی نموده‌اند، افرادی هستند که در زمره اصحاب آن‌ها حضرت بودند. حتی برخی علمای اهل سنت، نظیر هشام بن محمد سائب کلبی کتاب مخصوص درباره صحابه نگاشته‌اند.

داستان عقبه مثال بارزی است که حافظ ابوبکر احمد بن حسین بیهقی شافعی در کتاب «دلایل النبوه» و امام احمد حنبل در جلد پنجم مسند آن را بیان کرده‌اند. در این واقعه همان عده‌ای از اصحاب بودند که در صدد قتل خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله بر آمدند. این واقعه در مراجعت پیغمبر از غزوه تبوک اتفاق افتاد. در آن ما جرا ۱۴ نفر از منافقین به طور محرمانه تصمیم به قتل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گرفتند. در بطن عقبه و در دامن کوه، راه بسیار باریکی بود که افراد، بایستی یکی یکی از آن عبور نمایند. منافقین در آن محل می‌خواستند نقشه و نیت شوم خود را عملی نمایند؛ اما جبرئیل مأموریت یافت تا پیامبر خدا را از آن توطئه مطلع نماید و ایشان حذیفه نخعی را مأمور کرد تا در آنجا مخفی شود و در موقعی که با هم صحبت می‌کنند آن‌ها را شناسایی نماید. حذیفه هم منافقین را

ص: ۱۳۹

شناسایی کرد و خود را به پیغمبر رسانید و آن‌ها را معرفی نمود. هفت نفر از توطئه گران از بنی امیه بودند. حضرت به حذیفه دستور داد تا رازداری نماید؛ زیرا خداوند نگه‌دارنده او می‌باشد. در ابتدای شب، کمی بعد از غروب خورشید، خود پیغمبر جلوتر از بقیه حرکت نمود. عمار یاسر مهار شتر را از جلو گرفته بود و حذیفه شتر را از عقب می‌رانید.

وقتی به گذرگاه باریک رسیدند، منافقین که ظرف‌هایی را پر از ریگ کرده بودند با سر و صدا به طرف شتر پرتاب کردند تا شتر رم کرده و آن حضرت را به دره عمیق پرتاب نماید. آنگاه منافقین فرار کردند و در وسط جمعیت پنهان شدند؛ ولی همانطور که پیغمبر به حذیفه نخی فرموده بود، خداوند آن حضرت را محافظت نمود.

سعد بن عباد از اصحاب کبار بود که با ابوبکر و عمر بیعت نکرد، باتفاق جمهور مورخین از شیعه و سنی در شام ماند تا اواسط خلافت عمر کشته شد. پس اقتدا کردن به او و مخالفت با عمر و ابوبکر به حکم حدیث راه هدایت است.

طلحه و زبیر از اصحاب بودند که در مقابل خلیفه چهارم قیام کردند و باعث کشته شدن عده زیادی از مسلمین شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله درباره امیرالمؤمنین فرموده بودند: حربک حربی؛ چگونه می‌شود عمل آن‌ها را حمل بر صحت کرد؟! اجتهاد مقابل نص؟!!

ابوهریره کذاب نیز از جمله اصحاب بود که عمر - خلیفه ثانی - او را به جرم احادیث دروغ نسبت به پیغمبر تازیانه زد. سمره بن جندب نیز که حدیث وضع می‌نمود، از صحابه بود.

به‌طور کلی اگر دو نفر از صحابه دو راه مخالف یکدیگر را برگزینند، در این صورت حداقل یک نفر از آن‌ها بر باطل رفته است. اکنون که مطابق حدیث مذکور، صحابه راهنما و هادی امت هستند، مسلمانان باید از کدامیک پیروی نمایند تا هدایت یابند؟

اگر پاسخ این است که باید بررسی شود کدام یک راه حق را می‌روند، در این صورت حدیث فوق از درجه اعتبار ساقط می‌گردد و بدین معنا است که نمی‌شود بر

ص: ۱۴۰

صحابه‌ای اقتدا کرد.

اصلاً با فرض درست بودن این حدیث، دیگر نمی‌توان به شیعیان که به راه جمعی از صحابه - نظیر سلمان، ابوذر، مقداد، عمار یاسر و علی علیه السلام - که با ابوبکر بیعت نکردند، می‌روند ایراد گرفت. آیا علی علیه السلام حداقل چهارمین خلیفه بر حق مسلمین و جانشین پیغمبر نبود؟ پس چرا اصحابی مانند طلحه و زبیر در مقابل علی علیه السلام ایستادند و باعث خون ریزی بسیاری از مسلمانان شدند؟ راه کدامیک از این دو دسته اصحاب که در مقابل هم قرار گرفتند راه هدایت است؟ راه علی علیه السلام یا راه طلحه و زبیر؟ آیا معاویه و عمرو بن عاص از اصحاب نبودند که با خلیفه چهارم جنگیدند و حتی در منابر و خطبه‌ها او را سب و لعن می‌کردند و تا هشتاد سال این کار ادامه داشت؟ آیا راه و روش هر دو طرف، راه هدایت است؟ در صورتی که پیامبر به علی بن ابی‌طالب علیه السلام فرمودند: حربک حربی.

مگر عثمان - خلیفه سوم - از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نبود که امام علی علیه السلام خلیفه چهارم - درباره‌اش فرمود: «و او همانند کلاغی بود که همتش شکمش بود. وای به حال او! اگر پر و بالش چیده می‌شد و سرش قطع می‌شد، برای او بهتر بود.» (۱)

بنابراین با ذکر این مقدمات و مثال‌ها باید نتیجه گرفت که: نمی‌توان هر صحابه‌ای را ستاره راه و چراغ هدایت پنداشت.

ضعف سند

از عدم صحت دلایل که بگذریم از نظر سند حدیث با مشکل روبروست. قاضی عیاض در صفحه ۹۱ جلد دوم شرح الشفای گوید: دارقطنی در فضائل و ابن‌عبدالبر اسناد حدیث را ضعیف و مردود دانسته‌اند و نیز عبد بن حمید در مسند خود از عبدالله بن عمر نقل نموده که بزار منکر صحت حدیث است.

۱- نهج السعادة، ج ۱، ص ۱۸۱؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۷۸ «و قام الثالث كالغراب همته بطنه، و يله لو قص جناحه و قطع رأسه لكان خيراً له».

ص: ۱۴۱

ابن عدی باسناد خود از نافع از ابن عمر نقل نموده اسناد حدیث ضعیف است.
بیهقی گوید که متن این حدیث مشهور است ولی سند به علت وجود حارث بن غضین مجهول الحال و حمزه بن ابی حمزه نصیری کذاب مشکل دارد. ابن حزم گفته این حدیث مکذوب و موضوع باطل است.

[\(۱\)](#)**صحابه معصوم نیستند**

۱- شبهای پیشاور، ص ۵۹۵.

ص: ۱۴۲

پرسش: به نظر شیعیان، آیا صحابه مرتکب اعمال زشت و ناپسند و به طور کلی گناه می شده‌اند یا از معصیت به دور بوده‌اند؟

پاسخ: شیعیان معتقدند که عصمت، منحصر به ۱۴ معصوم شامل شخص پیامبر، دختر گرامی ایشان فاطمه زهرا علیها السلام، امام علی و یازده فرزند ارجمندش علیهم السلام که امامت شیعیان را بر عهده داشتند، می باشد. از نظر شیعیان بقیه صحابه از خطا و گناه مصون نبوده و برخی از آنها حسب عادات دیرینه خود مرتکب گناه می شده‌اند. برای مثال ابن حجر مکی در جلد دهم فتح الباری می نویسد: ابوطلحه زید بن سهل در منزل خویش مجلس دوستانه‌ای تدارک دیده بود و ده نفر را به آن مجلس دعوت نمود که همگی شراب نوشیدند. نام این ده نفر را چنین ذکر می کند:

۱. ابوبکر بن ابی قحافه

۲. عمر بن الخطاب

۳. ابوبکر بن شغوب

۴. ابو عبیده جراح

۵. ابی بن کعب

۶. سهل بن بیضا

۷. ابویوب انصاری

۸. ابوطلحه (صاحب مجلس)

۹. ابودجانه سماک بن خرشه

۱۰. انس بن مالک (در آن زمان ۱۸ ساله و ساقی مجلس بوده است).

خبر فوق را نیز بیهقی در جلد هشتم کتاب «سنن» از خود انس بن مالک نقل می کند که می گوید: من در آن روز از همه کوچکتر و ساقی مجلس بودم و ابوبکر نیز اشعاری در مرثیه کفار و مشرکین و کشته شدگان بدر می سرود؟!

ص: ۱۴۳

بخاری نیز در صحیح خود در تفسیر آیه خمر، مسلم در صحیح خود در کتاب «اشریه باب تحریم الخمر»، امام احمد حنبل در جلد سوم مسند، سیوطی در جلد دوم درالمنثور، طبری در جلد هفتم تفسیر، عسقلانی در جلد چهارم اصابه و بدرالدین حنفی در جلد دهم عمده القاری، مطلب فوق را آورده‌اند و با توجه به تاریخ مندرج در این کتب، معلوم می‌شود که این مجلس بعد از نزول آیات تحریم شراب بوده است. خلاف بعدی، نقض عهدی است که برخی از صحابه انجام دادند. در قرآن مجید آمده است: وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا؛ «وقتی با خدا عهد نمودید، به آن عمل و وفا کنید و بعد از آن که پیمان بستید، ایمان خود را نشکنید.» (۱) قرآن مجید در آیه دیگری، کسانی که عهد خود را نقض می‌کنند، ملعون می‌خواند: وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ؛ «آنان که پس از پیمان بستن، عهد خدا را شکستند و نیز آنچه را خدا دستور به پیوند آن داده، گسستند و در روی زمین فتنه و فساد برانگیختند. لعنت بر آنها و عذاب الهی بر آنان باد.» (۲) بسیاری از علمای فریقین - شیعه و سنی - معترفند که خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله در روز هجدهم ذی القعدة سال دهم هجری، در مراسم غدیر و در حضور بیش از هفتاد هزار مسلمان، (۳) بالای منبر رفته و خطبه‌ای در مدح و فضایل علی علیه السلام ایراد نموده و گفت: «هر کس را من مولا و ولی او هستم، علی نیز مولا و ولی او می‌باشد.» (۴) آنگاه دست‌ها را به آسمان بلند کرد و چنین دعا نمود: «خداوندا کسی که علی را دوست دارد دوست بدار و دشمن علی را دشمن بدار. کسی که علی را یاری نماید یاری فرما و کسی که علی را واگذارد واگذار.» (۵) سپس

۱- نحل ۱۶: ۹۱

۲- رعد ۱۳: ۲۵

۳- برخی تعداد مسلمین را ۱۲۰ هزار نفر نقل کرده‌اند.

۴- جواهر الفقه، ص ۱۹۳؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، صص ۱۳۸ و ۱۶۴؛ عمر بن خطاب، ص ۱۹۳؛ شبهای پیشاور، ص ۶۲۲ «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ».

۵- البدایه، ص ۱۴۹؛ الخلاف، ج ۵، ص ۳۳۶؛ الامالی، ص ۴۲۸؛ شبهای پیشاور، ص ۶۰۱، «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله».

ص: ۱۴۴

پیغمبر دستور داد خیمه‌ای برپا کردند و از علی خواست تا در آن خیمه بنشیند و به تمام امت دستور داد که با علی علیه السلام بیعت کنند. پیغمبر فرمود: «من از جانب پروردگار مامورم تا برای علی علیه السلام بیعت بگیرم.» در ابتدا عمر، بعد ابوبکر و عثمان و طلحه و زبیر بیعت کردند.

بنابر آنچه در کتاب «الغدير» (ج ۱) آمده این حدیث را ۱۱۰ صحابی و ۸۴ تابعی نقل کرده‌اند و ۳۶۰ دانشمند سنی در ۱۴ قرن این حدیث را روایت کرده‌اند. (۱) بسیاری از صحابه نیز نقل کرده‌اند که عمر، بسیار خوشحالی می‌کرد و می‌گفت: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را راهنما و مهتر و بزرگتر قوم قرار داد.» (۲) خود عمر می‌گوید: در آن حال جوان زیبا رویی که دارای حسن صورت و بوی خوشی بود پهلوی من نشسته بود. من او را نمی‌شناختم ولی او به من گفت: «به درستی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عهد محکمی بست و به جز منافق کسی این عهد را نمی‌شکند. پس حذر کن که تو باز کننده این عهد نباشی.» (۳) عمر ادامه می‌دهد که بعد، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم که آن جوان خوش رو چه کسی بود که من او را نمی‌شناختم؟ پیغمبر فرمود: «او از اولاد آدم نبود. او جبرئیل امین بود و آمده بود تا بر آنچه من بر شما گفتم تأکید نماید.» (۴)

حال آیا می‌توان گفت که کدامیک از آن ۵ نفر این عهد و پیمان را رعایت کردند؟ حتی هنوز دو ماه از آن واقعه نگذشته بود که علی علیه السلام را به زور شمشیر و تهدید برای بیعت با ابوبکر به مسجد بردند. آیا این کار آن‌ها نقض عهد و پیمان شکنی نیست که در قرآن مجید مذمت شده است؟

فدک مال شخص پیامبر بود؟

- ۱- لیست ۶۰ نفر از آن‌ها در صفحات ۶۰۲ تا ۶۰۴ کتاب شبهای پیشاور آورده شده است. محمد بن جریر طبری م- ۳۱۰ در الولایه از ۷۵ نفر روایت کرده است.
- ۲- السقیفه ام الفتن، ص ۸۲؛ الغدير، ج ۱، ص ۳۷۸؛ شبهای پیشاور، ص ۶۰۶ «نصب رسول الله علیا علماً».
- ۳- السقیفه ام الفتن، ص ۸۲ «لقد عقد رسول الله عقداً لا یحلّه إلا المنافق فاحذر أن تحله».
- ۴- موده القری، مودت پنجم.

ص: ۱۴۵

پرسش: واقعه فدک چه بوده است و مگر فدک مال شخصی پیغمبر بود که بعضی مدعی هستند آن را از فاطمه علیها السلام مصادره و ضبط نموده‌اند؟

پاسخ: بعد از فتح خیبر، بزرگان و مالکین فدک و حوالی آن (۱) به حضور پیامبر رسیدند، و قرار داد صلحی را با وی امضا نمودند که نیمی از فدک برای آن حضرت و نصف دیگر مال خودشان باقی بماند. بعد از بازگشت به مدینه، جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و آیه شریفه وَاَتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تَبْذُرْ تَبْذِيرًا؛ «حقوق خویشان و ارحام خود را ادا کن و فقرا و رهگذران بیچاره را به حق خودشان برسان و از اسراف و تبذیر بپرهیز» (۲) را بر آن حضرت خواند. سپس پیامبر خدا در مصداق ذو القربى - خویشان و اقوام - و حق حقوق آنها تأمل نمود. مجدداً جبرئیل نازل شد و عرض کرد: خداوند می‌فرماید: «فدک را به حضرت فاطمه واگذار.» (۳) پیامبر صلی الله علیه و آله نیز فاطمه علیها السلام را خواست و فرمود: «خداوند به من امر نموده که فدک را به تو واگذار کنم» (۴) و بلافاصله ایشان در همان مجلس فدک را به فاطمه علیها السلام بخشید. این مطلب را بسیاری از علمای اهل سنت مانند: امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان، جلال الدین سیوطی در جلد چهارم درالمنثور و نیز شیخ سلیمان بلخی حنفی و بسیاری دیگر نقل کرده‌اند که: چون آیه فوق نازل شد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فاطمه را خواست و فدک را به او عطا نمود. تا زمانی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در قید حیات بود، فدک همچنان در تصرف فاطمه بود و ایشان آن را اجاره می‌داد، و مال الاجاره را به اقساط می‌آوردند. حضرت فاطمه علیها السلام به اندازه قوت یک

۱- فدک شامل هفت قریه بزرگ، وسیع و حاصلخیز و دارای نخلستان‌های بزرگ بود.

۲- بنی اسرائیل ۲۷: ۲۶.

۳- فقه القرآن، ج ۱، ص ۲۴۸؛ شبهای پیشاور، ص ۶۳۳ «ادفع فدکاً إلی فاطمة».

۴- تفسیر صافی، ج ۳، ص ۱۸۶، تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۲۷۶؛ شبهای پیشاور، ص ۶۳۳ «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَدْفَعَ إِلَيْكَ فَدَكَ».

ص: ۱۴۶

شب خود و فرزندان، از اجاره بر می داشت و بقیه را با میل و اراده خویش، در میان فقرای بنی هاشم و سایر فقرا تقسیم می کرد. بعد از ارتحال پیامبر، مامورین خلیفه اول - ابوبکر - ملک فدک را از تصرف مستاجرین آن حضرت در آورده و ضبط نمودند.

ابوبکر به حدیث ساختگی «ما جماعت پیامبران چیزی را ارث قرار نمی دهیم و هر چه از ما بماند، صدقه ای است که به امت تعلق خواهد داشت» (۱) استناد می جست. لکن دقت نداشت که: اولاً فدک ارث نبوده و هبه ای بوده است که به دستور پروردگار در زمان حیات پیامبر به فاطمه علیها السلام واگذار شده است. زیرا لازمه ارث بودن، آن است که بعد از وفات پیامبر به او رسیده باشد. ثانیاً از آنجایی که همه پیامبران و انبیای عظام، ارث و وارث داشته و ورثه آنها پس از فوتشان ماطرکشان را تصرف نموده اند، در می یابیم که این حدیث، کاملاً ساختگی، مجعول و در تعارض آشکار با آیات قرآن مجید است.

حضرت فاطمه علیها السلام در دفاع از خود باستناد به آیات قرآنی فرمود: این همه آیات ارث در قرآن مجید برای عموم مردم - آیه ۷۶ سوره انفال، آیه ۱۲ سوره نسا و آیه ۱۷۶ سوره بقره - و خصوصاً برای انبیا وجود دارد. از آن جمله می توان به آیه شریفه وَوَرَّثَ سُلَيْمَانَ دَاوُودَ «سلیمان از داوود ارث برد»، (۲) آیه شریفه فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرْثَنِي وَيَرْثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ؛ «خداوند از لطف خویش فرزند صالح و جانشینی شایسته به من عطا کرد که وارث من و همه آل یعقوب باشد» (۳) و نیز آیه وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى «هنگامی که زکریا خدا را صدا زد: بار الها! مرا تنها نگذار و به من فرزندی عطا نما تا وارث من باشد که تو بهترین وارث اهل عالم هستی. ما هم دعای او را مستجاب و به او یحیی را عطا نمودیم» (۴) اشاره کرد. مگر آیات قرآن مجید نباید تا روز قیامت بر حقیقت خود باقی باشند؟ آنگاه

۱- فتح الباری، ج ۱۲، ص ۶؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۲۴؛ شبهای پیشاور، ص ۶۳۵ «نحن معاشر الأنبياء لا نورث ما تركناه صدقة».

۲- نمل ۲۷: ۱۶

۳- مریم ۱۹: ۵

۴- انبیا ۲۱: ۸۹

ص: ۱۴۷

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ادامه داد: ای ابوبکر! کدام قانون مرا از ارث پدر محروم کرده که تو مجری آن هستی؟ مگر تو به کلیات و جزئیات قرآن، از پدرم رسول الله صلی الله علیه و آله و پسر عمویم علی ابن ابی طالب علیه السلام داناتری؟ چون ابوبکر از پاسخگویی به فاطمه علیها السلام درماند، ابتدا سکوت پیشه نمود و سپس با عصبانیت، فحاشی و اهانت به فاطمه علیها السلام را آغاز کرد.

ابن ابی الحدید در جلد چهارم شرح نهج البلاغه، در جریان منبر رفتن ابوبکر و اهانت‌هایی را که به دو ودیعه رسول الله علیه السلام یعنی فاطمه و علی علیهما السلام نموده، ضبط کرده است. ابوبکر اهانت‌ها را به جایی رساند که فریاد و ناله فاطمه بلند شد و فرمود: امروز شما دل مرا شکستید و حق مرا ستانید. ولی من در روز قیامت در محکمه عدل الهی شما را محاکمه خواهم کرد تا خداوند قادر، حق مرا از شما باز پس گیرد. سپس فاطمه علیها السلام افزود:

ای پسر ابی قحافه! آیا در کتاب خدا آمده است که تو از پدرت ارث ببری و من از ارث پدر محروم باشم؟ افترای بزرگی به خدا بسته‌ای! آیا عمداً عمل به کتاب خدا را ترک نموده و قرآن را پشت سر انداخته‌ای؟ آنگاه امام علی علیه السلام در مقام دفاع از فاطمه علیها السلام بر آمده و در حضور مهاجرین، انصار و بقیه مسلمین خطاب به ابوبکر گفت: «چرا فاطمه علیها السلام را از ارث پدر محروم ساخته‌ای؟ حال آن که علاوه بر ارث، در زمان حیات پدر، متصرف و مالک فدک بوده است؟»

ابوبکر که با سلاح اسلام و دفاع از حقوق مسلمانان دنبال مفری می گشت گفت: «فدک متعلق به همه مسلمانان است و اگر فاطمه علیها السلام شاهد بیاورد که ملک خود وی می باشد آن را به او باز پس خواهم داد. در غیر این صورت از داشتن فدک محروم است.» امام علی علیه السلام گفت: «چرا درباره ما متفاوت از بقیه مسلمانان حکم می کنی؟ حال آن که مدعی باید شاهد بیاورد و مدعی علیه باید فقط سوگند یاد کند. اینک تو بر خلاف دستور پیامبر از فاطمه علیها السلام شاهد می خواهی؟! مگر عمل و قول خود فاطمه علیها السلام به عنوان یکی از اصحاب کسا که مشمول آیه تطهیر است حق نمی باشد؟!»

پس از آن، امام علی علیه السلام از ابوبکر پرسید: «پس اینک بگو اگر دو شاهد شهادت دهند که از فاطمه علیها السلام عمل زشت فحشا سرزده است با او چه خواهی کرد؟» ابوبکر گفت: همانند زن‌ها بر او حد جاری خواهم نمود! امام علی علیه السلام به ابوبکر گفت: در این صورت

ص: ۱۴۸

در زمره کفار خواهی بود، زیرا شهادت پروردگار درباره طهارت فاطمه علیها السلام را رد کرده‌ای. مگر نمی‌دانی که خداوند فرموده است: «خداوند اراده نموده است که شما اهل بیت را پاک و پاکیزه گرداند و هر زشتی و بدی را از شما بزداید.» مگر این آیه در حق ما نازل نشده است؟

پس از اقرار ابوبکر به نزول این آیه، امام علی علیه السلام افزود: تو ادعای فاطمه علیها السلام را که خداوند به طهارتش گواهی داده نمی‌پذیری، ولی شهادت عربی را که بر پاشنه پای خود ایستاده و بول می‌کند می‌پذیری!! امام علی علیه السلام پس از گفتن این جملات راهی منزل شد.

هیاهوی عجیبی در بین مسلمین به راه افتاد و همگی حق را از آن علی و فاطمه علیهما السلام می‌دانستند و عمل ابوبکر را تقبیح نمودند. ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: در این هنگام ابوبکر بالای منبر رفت و از مردم خواست که به حرف کسی گوش ندهند. او فحاشی و ناسزاگویی به فاطمه و علی علیهما السلام را چنین آغاز کرد: «نعوذ بالله او روباهی است که شاهدش دمش می‌باشد. او ماجراجو و بر پا کننده فتنه و فساد است که فتنه‌های بزرگ را کوچک نشان می‌دهد، و مردم را به فساد و فتنه ترغیب و تشویق می‌کند. او از زنانی چون ام‌طحال زانیه کمک و یاری می‌طلبد.» (۱) این فحش‌ها و اهانت‌هایی بود که پیرمرد مصاحب رسول الله صلی الله علیه و آله به این دو محبوب و یادگار رسول الله صلی الله علیه و آله نثار کرد.

امروزه نه فقط شیعیان، بلکه علمای اهل سنت از این کلمات متعجب‌اند. مثلاً ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه‌اش می‌نویسد: از استاد خودم «ابو یحیی نقیب زید البصری» پرسیدم که مخاطب این کنایه‌ها چه کسی بوده است؟ او گفت: کنایه نبوده بلکه صراحت کلام است. گفتم استاد، اگر صراحت می‌داشت که من می‌فهمیدم و سؤال نمی‌کردم. استاد گفت: آری سلطنت همین است!! یعنی هر عمل زشتی را برای حفظ آن مرتکب می‌شوند.

حال نسبت‌هایی را که ابوبکر به آن‌ها داد نظیر روباه، دم روباه، فتنه گر مصاحب زن

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۵؛ فدک فی التاریخ، ص ۶۷؛ سقیفه و فدک، ص ۱۰۴؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۰ «انما هو ثعالة شهیده ذنبه».

ص: ۱۴۹

زانیه و ... را در کنار فرمایشاتی از رسول الله صلی الله علیه و آله بگذارید که این دو بزرگوار را چنین توصیف نموده است:

«علی با حق و حق با علی است» (۱)

«هر کس به علی ناسزا گوید به من گفته است و ...» (۲)

«هر کس علی را بیازارد مرا آزرده» (۳)

«هر کس فاطمه را بیازارد مرا آزرده» (۴)

«من شهر علم ام و علی دروازه آن است» (۵)

«من سرای حکمت و علی ورودی آن است» (۶)

«فاطمه پاره تن من است» (۷)

«علی در قضاوت از همه شما اولی تر است.» (۸)

دلیل روشن دیگر بر بطلان حدیث مورد استناد ابوبکر، روش و عمل شخص خلیفه است. اگر این حدیث صحیح بود و خلیفه به آن اعتقاد می داشت باید همه آنچه را که از پیغمبر بر جای مانده بود مصادره و ضبط می کرد، و ورثه آن حضرت را از تصرف در

۱- تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۳۲۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۴۹؛ الامامه والسیاسیه، ج ۱، ص ۹۸؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۳ «علی مع الحق و الحق مع علی حیث دار».

۲- مسند احمد، ج ۶، ص ۳۲۳؛ المستدرک، ج ۳، ص ۱۲۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۰؛ الصحيح من السیره، ج ۲، ص ۲۹۳؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۳ «من سب علیاً فقد سبنی و من سبنی فقد سب الله».

۳- العمده، صص ۲۷۶ و ۲۸۴؛ تحف العقول، ص ۴۵۹؛ الانساب، ج ۱، ص ۳۹۶؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۳ «من آذى علیاً فقد آذانی».

۴- شبهای پیشاور، ص ۷۰۲ «من آذى فاطمه فقد آذانی».

۵- المستدرک، ج ۳، ص ۱۲۷؛ مسند ابویعلی، ج ۲، ص ۵۸؛ الجامع الصغير، ج ۱، ص ۴۱۵؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۴ «أنا مدینه العلم و علی بابها».

۶- العمده، صص ۲۸۵ و ۲۹۵؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۰۱؛ ینایع الموده لذوی القربی، ج ۱، ص ۲۱۸؛ شبهای پیشاور ص ۶۴۴ «أنا دار الحکمه و علی بابها».

۷- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۱۰؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۴۱؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، صص ۴۰۸ و ۵۳۶؛ شبهای پیشاور، ص ۷۰۲ «فاطمه بضعة منی فمن أغضبها فقد أغضبنی».

۸- نهج الایمان، ص ۳۰۱؛ مفردات غریب القرآن، ص ۴۰۷؛ بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۲۷؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۵ «علی أقضاکم».

ص: ۱۵۰

همه آنها باز دارد. اما ابوبکر حجره‌های فاطمه علیها السلام، دختر پیامبر صلی الله علیه و آله، عایشه و حفصه همسران پیامبر را به آنها داد.

علاوه بر همه این‌ها، ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه و علی بن برهان الدین شافعی در جلد سوم تاریخ سیره الحلبیه می‌نویسند: پس از چند روز در ملاقاتی که در منزل ابوبکر واقع شد، ابوبکر از استدلال فاطمه علیها السلام متأثر شد و گریست و طی نامه‌ای نوشت که فدک را به فاطمه علیها السلام باز پس دهند. لکن عمر مانع شد و نامه را پاره کرد.

جالب‌تر این که در دوره خلافت همین خلیفه دوم - یعنی عمر - فدک را به اولاد فاطمه علیها السلام پس دادند و حتی خلفای بعد از عمر، از جمله امویین و عباسیون نیز فدک را به ورثه فاطمه علیها السلام برگرداندند. حال باید پرسید: اگر کار عمر درست بود، پس کار ابوبکر را چگونه می‌توان توجیه نمود؟ (۱)

بسیاری از اهل سنت در توجیه شرعی و قانونی و دفاع از ابوبکر می‌پرسند:

«خلیفه‌ای که تمام بیت المال مسلمین در تصرف او بوده است، چه نیازی به باغ و ملک فدک داشته است؟» پاسخ این است که یقیناً اقدام ابوبکر نه بر اساس احتیاج و نه به منظور رعایت قوانین شرع بوده، بلکه صرفاً جنبه سیاسی داشته است. غضب و مصادره فدک در حقیقت ادامه ماجرای بنی‌سقیفه و غضب خلاف بوده است. او می‌خواست تا از این طریق خاندان پیامبر را که در مقام خلافت اولویت داشته‌اند مستاصل نموده، و درگیر و مشغول گرفتاری‌ها و مشکلات روزمره نماید تا به فقر و تهیدستی گرفتار آیند و خود به خود خیال خلافت از سرشان دور شود. زیرا آنها می‌دانستند که اگر آن خاندان جلیل‌القدر و

۱- در الغدیر ج ۷، ص ۱۹۴، به نقل از چند مدرک معتبر اهل سنت از جمله صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است که عمر فدک را تسلیم علی علیه السلام و عباس نموده است. همین شخص موقعی که ابوبکر تصمیم گرفت فدک را تسلیم به فاطمه کند، مانع شد و نامه ابوبکر برای تسلیم فدک به فاطمه را پاره کرد. سؤال این است که اگر کار ابوبکر درست است چرا عمر برگرداند و اگر غلط است ادعای ما ثابت شده است. به علاوه می‌گوییم عمر چرا یک بام و دو هوا عمل کرد. در یک زمان گفت نه، در یک زمان گفت: آری فدک ملک اهل بیت است کدام درست است؟

البته این بنا به روایت بخاری و مسلم بوده ولی به روایت مشهور زمان عمر بن عبدالعزیز مسترد شده است بنابه روایت اهل سنت، مروان مجدداً آنها را در زمان عثمان غضب کرد و چندین بار رد و بدل شد.

ص: ۱۵۱

با تقوی، درگیر فقر و تهیدستی نباشند و دستشان از مال دنیا پر باشد، مردم به آنها رو می آورند. بدین جهت علاوه بر غصب خلافت، فدک را غصب نموده و تمامی راههایی را که منجر به جلب اموال دنیوی می شد، بر آنها بستند.

غاصبان خلافت، حتی خمس را نیز بر خاندان پیغمبر منع کردند. خداوند به دلیل آن که صدقات را بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و خاندانش حرام نمود، باب خمس را برای آنها باز نموده و در قرآن مجید می فرماید: **وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ**؛ «ای مؤمنان! هر چه که به شما غنیمت رسید خمس آن برای خدا، رسولش، خویشان، یتیمان و در راه ماندگان می باشد.» (۱) خلیفه اول این حق را از آنان سلب نمود و گفت: خمس باید به مصرف تجهیزات جنگی و خرید سلاح برسد. لذا دست آن خاندان جلیل القدر از همه جا کوتاه گردید که از آن زمان تا به امروز ادامه دارد.

طبق نظر فقهای شیعه امامیه که بر اساس آیه مذکور می باشد، خمس به شش قسمت تقسیم می شود: سهم خدا، سهم رسول، سهم ذوی القربی، سهم یتام، سهم فقرا و سهم در راه ماندگان بنی هاشم. سه سهم اول به امام یا نائب الامام داده می شود تا به مصرف مصالح مسلمین برسد. جالب این که بسیاری از علمای اهل سنت نظیر امام ثعلبی، طبری و جلال الدین سیوطی و جار الله زمخشری این کار خلیفه را نیز بدعت پنداشته، و نظر فقهای شیعه را تأیید کرده اند.

با یک بررسی اجمالی، عواقب و عوارض جانبی مسأله غصب فدک روشن می گردد. خداوند در سوره هود صریحاً می فرماید: **أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ؛** آیا پیغمبری که از جانب خدا دلیل روشنی چون قرآن دارد و با گواه صادقی چون علی علیه السلام دارد.» (۲)

خطیب خوارزمی نیز در مناقب می گوید: از ابن عباس پرسیدند مراد از شاهد کیست و او پاسخ داد: «او علی علیه السلام است که برای پیغمبر شهادت

۱- انفال ۸: ۴۱

۲- هود ۱۱: ۱۷

ص: ۱۵۲

داده و او از پیغمبر است.» (۱) حال شهادت شرعی کسی را که در قضیه فدک شاهد پیغمبر بوده است، رد می کنند و می گویند: چون علی علیه السلام در این قضیه ذینفع می باشد، پس شهادتش تمایل به نفع خود دارد و لذا شهادتش مردود است. برای کسی که شهادت علی علیه السلام را - که مورد تصدیق قرآن است - رد کند چه حکمی می توان داد؟ آیا این آزار و اذیب و سب مولا متقیان علی علیه السلام و متعاقباً پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست؟ حدیث دیگر:

بخاری در صحیح، احمد حنبل در مسند، خوارزمی در مناقب و بسیاری دیگر آورده اند که پیامبر خدا، موی خویش را به دست گرفته و فرمود: «یا علی! هر کس به مویی از تو آزار رساند مرا آزار داده و هر کس مرا بیازارد خدا را آزار رسانده است. پس لعنت خدا بر کسی که خدا را اذیت نماید.» (۲) راویان این حدیث، هر کدام تار موی خود را به دست گرفته و نشان دادند که شخص پیغمبر این گونه موی خود را به دست گرفت و این حدیث را درباره آزار و اذیت علی علیه السلام بیان نمود. سید بن ابوبکر بن شهاب الدین در کتاب «رشفة الصادی» از پیامبر خدا علیه السلام چنین روایت کرده است: «هر کس مرا از طریق عترتم اذیت نماید، پس لعنت خدای بر او باد.» (۳) آیا ملک متصرفی فاطمه علیها السلام را غصب نمودن و نان اولادهای فاطمه را بریدن و رد شهادت علی، آزار و اذیت پیغمبر خدا نخواهد بود. و موجب لعنت خدا بر آنان نیست؟ نارضایتی فاطمه علیها السلام تا دم مرگ و تا واپسین لحظات زندگی ادامه داشت. چنانچه ابو محمد عبدالله بن مسلم دینوری در «الامامة و السیاسة» می گوید: فاطمه علیها السلام در بستر

۱- بحرانی در غایة المرام، ص ۳۶۹، باب ۶۳، حدیث ۲؛ شرح الاخبار، ج ۱، ص ۴۲۰؛ شبهای پیشاور، ص ۶۹۶ «هو علی یشهد للنبی و هو منه».

۲- تاویل الایات، ج ۲، ص ۶۵؛ البرهان، ج ۳، ص ۳۳۷؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۹۷؛ شبهای پیشاور، ص ۶۹۹ «یا علی من آذی شعرة منك فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله و من آذی الله فعليه لعنة الله».

حافظ ابو نعیم، ما نزل من القرآن فی علی.

۳- ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۱۹۲؛ مسند زید بن علی، ص ۴۶۴؛ شرح الاخبار، ج ۱، ص ۱۶۱؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۱۵۸؛ شبهای پیشاور، ص ۶۹۹ «من آذانی فی عترتی فعليه لعنة الله». صحیح ابن حبان.

ص: ۱۵۳

بیماری به ابوبکر و عمر فرمود: «خدا و ملائکه را به شهادت می گیرم که شما دو نفر مرا خشمگین نموده و رضایتم را جلب نکردید. اگر پیامبر خدا را ملاقات کنم، شکایت شما را نزد او خواهم نمود.» و نیز می گوید: «فاطمه علیها السلام از ابوبکر و عمر غضبناک شد و آنها را به همین حال ترک نمود تا دار فانی را وداع گفت.»

حال خبر فوق را در کنار حدیثی بگذارید که امام احمد حنبل در مسند و سلیمان قندوزی در ینابیع الموده آورده اند که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فاطمه پاره تن من، نور چشم من، میوه دل من و روح من است که بین دو پهلوی من قرار دارد. و هر کس او را بیازارد مرا آزرده است. هر کس فاطمه را به غضب آورد مرا به غضب در آورده است.

هر کس او را اذیت کند مرا اذیت کرده و کسی که مرا اذیت کند خدا را اذیت نموده است.» (۱) ابن حجر مکی نیز در صواعق و ابو العرفان الصبان در اسعاف الراغبین از رسول الله صلی الله علیه و آله آورده اند که فرمود: «ای فاطمه! به درستی که خداوند از غضب تو غضبناک و از رضای تو خرسند می گردد.» (۲)

جالب است که عده ای متعصب، به منظور تبرئه نمودن اسلاف خویش، سفسطه نموده و غضب را به دو قسمت دینی و احساسی تقسیم کرده، می گویند: «غضب مورد اشاره در احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله غضب دینی است، در صورتی که غضب فاطمه در قضیه فدک غضب احساسی و غیر دینی است. مانند خشم و غضب کسی که در موقع نرسیدن به هدف، تغییر حالت داده و این نوع غضب در او آشکار گشته و متأثر می شود، فاطمه علیها السلام نیز در آن هنگام نیز چنین غضبی را داشته است. به همین جهت غضب احساسی و غیر دینی فاطمه علیها السلام در قضیه فدک غضب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و پروردگارش را به دنبال ندارد. به

۱- سنن الکبری، ج ۵، ص ۹۷؛ معجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۴۰۴؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۱۲؛ نظم در المسمطین، ص ۱۷۶؛ شبهای پیشاور، ص ۷۰۱ «فاطمه بضعة منی و هی نور عینی و هی ثمره فؤادی و هی روحی التي بین جنبی من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذى الله و من أغضبها فقد أغضبني يؤذيني ما آذاها».

۲- تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۱۵۶؛ ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۲، ص ۱۳۲ و ۴۶۴؛ شبهای پیشاور، ص ۷۰۲ «یا فاطمه إن الله عز و جل يغضب لغضبك و يرضى لرضاك». مستدرک حاکم، اصابه عسقلانی، ج ۴، ص ۳۷۵.

ص: ۱۵۴

همین دلیل بعداً این تاثر فاطمه بر طرف گردیده و به حکم خلیفه رضایت داده است. این طرفداران متعصب چنین می گویند: بعدها که امام علی علیه السلام به خلافت رسید فدک را به ورثه فاطمه برنگرداند و این دلیل بر صحت حکم خلفای قبلی و رضایت فاطمه علیها السلام است.» پاسخ آنها چنین است:

بدان جهت که مؤمن باید دستورات اخلاقی را رعایت کند، انسان کامل و مؤمن، هرگز غضب احساسی پیدا نخواهد کرد. آیا فاطمه‌ای که به کمال ایمان رسیده است، فاطمه‌ای که پیغمبر درباره‌اش فرمود: «خداوند قلب و جوارح دخترم فاطمه را تا استخوان‌های بالای شانهاش مالا مال از ایمان نموده است» (۱) آیا مؤمنه‌ای که تسلیم امر خدا است، وقتی که حاکمی به حق حکم نماید، آشفته خواهد شد و بر او غضب می‌نماید؟! آن هم غضبی همراه با کینه، و بر غضب خویش تا دم مرگ باقی می‌ماند و وصیت می‌کند که آن حاکمان حق نماز خواندن بر جنازه او را ندارند و به همین دلیل او را شبانه دفن کنند تا هر چه جستجو نمایند آن را نیابند؟! نمایندگان آن را نیابند؟!!

از طرف دیگر، چنانچه غضب فاطمه علیها السلام احساسی باشد باید پس از عذر خواهی نمودن، بر طرف شود. زیرا پدرش پیغمبر فرموده است: «مؤمن نباید بر حقد و کینه خود باقی بماند.» (۲) در روایات نیز آمده است که مؤمن نباید عداوت و کینه‌اش را بیش از سه روز در دل داشته باشد. اما ملاحظه می‌شود که فاطمه علیها السلام با حالت غضب و نارضایتی از ابوبکر و عمر از دنیا رفت. (۳)

با توجه به این ویژگی‌های فاطمه علیها السلام می‌توان دریافت که غضب فاطمه علیها السلام از آن

۱- دلائل الامامة، ص ۱۳۹؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۴۶؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۱۶؛ شبهای پیشاور، ص ۷۰۷ «إِنَّ ابْنَتِي فَاطِمَةَ مَلَأَ اللَّهُ قَلْبَهَا وَ جَوَارِحَهَا إِيْمَانًا إِلَى مَشَاشِهَا».

۲- تذکره الموضوعات، ص ۱۴؛ کشف الخفاء، ج ۲، ص ۲۹۳؛ منیة المرید، ص ۳۲۱؛ شبهای پیشاور، ص ۷۰۷ «المؤمن ليس بحقود»

۳- مسند الشامین، ج ۴، ص ۱۹۸؛ اختیار معرفه الرجال، ج ۱، ص ۳۰؛ صحیح بخاری، ج ۵، ص ۸۲؛ صحیح ابن حیان، ج ۱۱، ص ۱۵۳ و ج ۱۴، ص ۵۷۳؛ شبهای پیشاور، صص ۷۰۰ و ۷۰۸ «غضبت فاطمة من أبي بكر و هجرته إلى أن ماتت» یا «فغضبت فاطمة على أبي بكر فهاجرته و لم تتكلم حتى توفيت».

ص: ۱۵۵

جهت ریشه در دین داشته، که حکمی بر خلاف دستورات پدر بزرگوارش صادر شده است. بنابراین سکوت فاطمه بعد از این واقعه را نباید دلیل بر رضایت او دانست بلکه این مسأله به خاطر شدت فشارهای حکام وقت، و حفظ آبروی خویش بوده است.

در مورد این که چرا علی علیه السلام پس از به خلافت رسیدن، فدک را بر نگرداند؟ باید گفت: امام علی علیه السلام در آن زمان، قدرت و آزادی عمل نداشت و در صورت انجام چنین کاری، فریاد مخالفین بر میخواست که علی علیه السلام بر خلاف سیره شیخین عمل می کند، و اتهام مخالفینی نظیر معاویه و اتباعش را مبنی بر این که علی علیه السلام منافع خویش را در نظر می گیرد قوت می بخشید. لذا از روی ناچاری صبر پیشه کرد، مخصوصاً که صاحب حق هم از دنیا رفته بود.

برای اثبات این که علی علیه السلام در عمل آزادی نداشت می توان مثال هایی از منبر پیغمبر، نماز تراویح و تعیین حکم در صفین نام برد. بعد از وفات پیغمبر خلفای قبلی جای منبر رسول الله صلی الله علیه و آله را عوض کردند و چون ایشان میخواست آن را به جای اولش برگرداند، مردم زیر بار نرفتند و آن را خلاف سیره شیخین خواندند. و هنگامی که امام علی علیه السلام مردم را از خواندن نماز مستحبی تراویح، - که عمر برگزاری آن را به جماعت بدعت گذاشته بود - منع کرد، فریادها بلند شد که علی علیه السلام بر خلاف حکم عمر، عمل می کند. قضیه تعیین حکم نیز بر همگان واضح است که ایشان هیچ آزادی و قدرتی در تعیین ابوموسی اشعری در مسأله حکمیت در جنگ صفین نداشت. از طرفی در همان جنگ صفین، ایشان و فرمانده دلیرش مالک اشتر بر آستانه پیروزی بر معاویه بودند که عده ای از سپاهیان خود امام علی علیه السلام عرصه را بر ایشان تنگ نموده و امام را به پذیرش حکمیت وادار نمودند.

آن ها مالک اشتر را تهدید کردند که در صورت ادامه پیشروی در جنگ با معاویه و عمرو عاص، علی علیه السلام را خواهند کشت. آیا خلیفه ای که در یک ماجرای نظامی این قدر تحت فشار باشد، در شرایط غیر نظامی چقدر می تواند آزادی عمل داشته باشد؟! ابو محمد بن مسلم دینوری در جلد اول الامامه و السیاسة و نیز ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل کرده اند که: ابوبکر به عمر گفت: چون ما فاطمه علیها السلام را خشمگین و عصبانی کرده ایم بیا با هم به خانه اش برویم و از او دلجویی کنیم. با هم به درب منزل فاطمه علیها السلام رفتند؛ ولی

ص: ۱۵۶

ایشان اجازه ملاقات نداد. ابوبکر و عمر، علی علیه السلام را واسطه قرار دادند. فاطمه در مقابل علی علیه السلام سکوت نمود. علی علیه السلام به همین مقدار اکتفا نموده و اجازه ورود به منزل داد. وقتی ابوبکر و عمر وارد خانه شدند به فاطمه سلام کردند، ولی فاطمه علیها السلام رو به دیوار کرد.

ابوبکر گفت: ای حبیب رسول الله صلی الله علیه و آله، به خدا سوگند که من ترا از دخترم عایشه بیشتر دوست دارم. سپس شروع به توجیه عمل خود کرد و گفت: من این کار را به خاطر اجرای دستور رسول الله صلی الله علیه و آله انجام داده‌ام که فرموده بود: ورثه ما ارث نمی‌برند. فاطمه علیها السلام در پاسخ، به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: حدیثی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به یادشان می‌آورم که فرمود:

«رضای فاطمه رضای من است و خشم فاطمه خشم من است. پس هر کس که دخترم فاطمه علیها السلام را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر کس فاطمه را راضی نگه دارد مرا راضی نگه داشته است. هر کس او را به خشم آورد به تحقیق که مرا خشمگین ساخته است.» (۱) سپس هم عمر و هم ابوبکر گواهی دادند که آری این حدیث را شنیده‌ایم. آنگاه فاطمه علیها السلام ادامه داد «خدا و ملائکه را به گواهی می‌گیرم که شما دو نفر رضای خاطر مرا فراهم ننموده و مرا به خشم آوردید و...» پس از آن ابوبکر متاثر شد، گریست و گفت از خشم تو و خشم آن حضرت به خدا پناه می‌برم. بالاخره فاطمه علیها السلام گفت: «به خدا سوگند که تو را در هر نماز نفرین می‌کنم.» (۲) ابوبکر با شنیدن این کلمات، خانه فاطمه علیها السلام را گریه کنان ترک نمود.

اکنون این سؤال مطرح می‌شود که اگر کسی اموال اجداد شما را به زور مصادره نماید و به اجداد و نیاکان شما ویژگی‌های ناروا نسبت داده و فحاشی کند با او چه می‌کنید؟

شیعیان و عایشه

۱- الامامة والسياسة، ج ۱، تحقیق الزینی، ص ۲۰؛ عمر بن خطاب، ص ۸۸؛ شبهای پیشاور، ص ۷۱۲
«رضا فاطمة من رضای و سخط فاطمة من سخطی و من أحب فاطمة ابنتی فقد أحببتی و من أرضی فاطمة فقد أرضانی و من أسخط فاطمة فقد أسخطنی».

۲- افحام الاعداء والخصوم، ص ۸۷؛ الامامة والسياسة، ج ۱، صص ۲۰ و ۳۱؛ حقوق آل البيت عليهم السلام ص ۱۸۴؛ شبهای پیشاور، ص ۷۱۲ «و الله لأدعون الله لك في كل صلاة أصليها.. ثم خرج باكياً».

ص: ۱۵۷

پرسش: چرا شیعیان عایشه را تقبیح می کنند، و او را صالح و پیرو پیامبر نمی دانند؛ و بعضی به او بد می گویند؟

پاسخ: شیعیان معتقدند اگر کسی به هر یک از مسلمانان، نسبت فحش و قذف دهد مرتکب عمل حرامی شده است. مخصوصاً اگر این عمل ناپسند نسبت به حرم رسول الله صلی الله علیه و آله و زنان ایشان از جمله عایشه و حفصه باشد آن فرد ملحد، کافر و ملعون است. اما باید یادآوری نمود که شیعیان، همسران رسول الله صلی الله علیه و آله را هم تراز پیامبر خدا نیز نمی دانند.

برخی اشخاص به آیه ای از سوره نور که می فرماید: **الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ**؛ «زنان بدکار و ناپاک شایسته مردانی اینگونه اند، مردانی زشتکار و ناپاک شایسته زنانی بدین صفتند، زنان پاکیزه و نیکو لایق مردانی چنین، مردانی پاکیزه و نیکو در خور زنانی بدین اوصافند و این پاکیزگان از سخن بهتان که ناپاکان درباره آنان می زنند مبرا هستند» (۱) استناد نموده و همسران پیامبر را هم تراز ایشان می دانند. لکن این آیه بدان معنا نیست که زوجین از همه جهات مثل هم می باشند. هم در جامعه و هم در تاریخ دیده شده است که یکی از زوجین، خوب، مؤمن و مستحق بهشت ولی دیگری بد، کافر، فاسق و مستحق آتش بوده است. همسران نوح شیخ الانبیا و لوط نبی مثالی بر این مدعا هستند. چنانچه خداوند در آیات سوره تحریم می فرماید: **ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِ عَنْهُمَا**؛ «شوهران خود را قبول نداشته و به آن ها خیانت می کرده اند.» (۲) البته خیانت زن نوح پیغمبر مخالفت با رسالت وی و بدگویی از آن حضرت بوده است و به مردم می گفت: چون من همیشه با او هستم از حالات او باخبرم و او دیوانه است و فریب وی را نخورید. زن لوط

۱- نور ۲۴: ۲۶

۲- تحریم ۶۶: ۱۰

ص: ۱۵۸

نبی نیز قوم لوط را از وجود افراد تازه وارد باخبر می ساخت و اسرار خانه همسرش را به دشمنان آن حضرت می داد و موجب فتنه و فساد می شد. قرآن مجید صراحتاً کلمه «خانتاهما» را درباره آنان به کار برده است.

اما برعکس، آسیه زن فرعون جزو بهترین زنان دنیا است. به طوری که شوهرش مستحق آتش و جهنم، ولی خود آسیه در زمره چهار زنی است که در قرآن از آنان نام برده شده و مستحق بهشت رضوان است. بنابراین، معنای آیه مذکور چنین است: «زنان ناپاک شایسته مردان ناپاک و مردان ناپاک نیز راغب به آنها هستند. زنان پاک لایق مردان پاک و مردان پاک نیز تمایل به آنها دارند.» در حقیقت این آیه تفسیر آیه دیگری از همین سوره است که می فرماید:

الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ؛ «مرد زناکار جز با زن زناکار و مشرک، و زن زناکار جز با مرد زناکار و مشرک ازدواج نمی کند: این دو فرقه متمایل به هم می باشند.» (۱)

بنابراین اگر برخی از زنان پیامبر هم بر خلاف ایشان حرکت کرده اند یا تمرد نموده اند، بر خلاف نص آیات فوق نمی باشد.

اما در ذیل به بعضی از مشکلات عایشه که - شیعه و سنی - بدان جهت، او را مورد انتقاد قرار می دهند اشاره می شود. او در تمام دوران عمر خود آرام نبوده و همواره اعمالی را مرتکب می شده که سایر زنان پیغمبر - حتی حفصه دختر عمر - چنین اعمالی را مرتکب نشده اند. بنابراین، اعمال عایشه که در کتب اهل سنت هم فراوان به چشم می خورد، تاریخ زندگی او را لکه دار نموده است. یادآوری این نکته ضروری است که تمامی همسران پیامبر صلی الله علیه و آله، عایشه، حفصه، ام سلمه، میمونه، ام حبیبه و سوده - به جز ام المؤمنین حضرت خدیجه - به جهت زوجه رسول الله بودن، نزد شیعیان یکسانند و بر خلاف سایر فرقه های مسلمین، برای عایشه و حفصه - به دلیل دختر ابوبکر و عمر بودن - نسبت به بقیه همسران پیامبر، برتری خاصی قائل نیستند.

شیعیان، عایشه را نه فقط به خاطر مخالفت هایش با امام علی علیه السلام، امام حسن علیه السلام و

ص: ۱۵۹

اهل بیت طهارت بلکه به دلیل آزار و اذیتی که حتی به خود پیغمبر می کرد، مورد انتقاد قرار می دهند. او بارها از دستورات رسول الله صلی الله علیه و آله سرپیچی کرد و علی رغم آگاهی از آیه شریفه: **إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا**؛ آنانکه خدا و رسول او را آزار و اذیت کنند خدا آنان را در دنیا و آخرت لعن کرده و برای آنان عذاب بزرگی مهیا ساخته است» (۱) موجبات ناراحتی پیامبر را فراهم می نمود.

برای مثال امام غزالی در جزء دوم احیاء العلوم، مولی علی متقی در جلد هفتم کنز العمال، ابویعلی در مسند و ابوالشیخ در کتاب امثال آورده اند که: روزی ابوبکر به ملاقات دخترش عایشه رفت. بین پیغمبر و عایشه ناراحتی پیش آمده بود، لذا پیغمبر ابوبکر را به قضاوت طلبید. عایشه در وقت سخن گفتن: اهانت می کرد و به پیغمبر می گفت: «در گفتار و کردارت عدالت پیشه کن!» این کلمات اهانت آمیز چنان در ابوبکر تاثیر گذاشت که بلافاصله سیلی محکمی بر صورت دخترش نواخت و خون بر جامه اش سرازیر گشت.

امام غزالی نیز در همان کتاب نقل نموده که وقتی ابوبکر وارد منزل دخترش عایشه شد، دریافت که رسول الله صلی الله علیه و آله از عایشه ناراحت است. لذا خواست تا میان آن ها قضاوت کند. پیغمبر خطاب به عایشه گفت: تو می گویی یا من بگویم؟ عایشه در پاسخ گفت: «شما بگویید. لکن به جز حرف راست و سخن حق چیزی نگویید!!» سپس در جمله دیگری گفت: «تو همان کسی هستی که فکر می کنی پیغمبر خدایی؟!» (۲)

اگر کتب امام غزالی، تاریخ طبری، مسعودی، ابن اعثم کوفی و سایر علمای بزرگ اهل سنت مطالعه شود، ملاحظه می شود که عایشه را متمرّد اوامر خدا و رسولش خوانده اند. مگر در سوره احزاب خطاب به تمام زنان پیغمبر نیامده است که: **وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى** در خانه هایتان بنشینید و آرام گیرید و بدون ضرورت و حاجت بیرون نروید و مانند زمان جاهلیت خود آرایشی و آرایش نکنید. (۳) به همین دلیل تمامی همسران رسول الله دستور قرآن را اطاعت نمودند و به غیر از موارد

۱- احزاب ۳۳: ۵۷.

۲- در بعضی منابع این جریان به عمر و حفصه نسبت داده شده است.

۳- احزاب ۳۳: ۳۳.

ص: ۱۶۰

ضروری، از خانه بیرون نرفتند. برای مثال وقتی که از سوده پرسیدند که چرا حج عمره نمی‌روی؟ گفت یکبار حج بر من واجب بوده که بجای آورده‌ام و از این به بعد باید اطاعت امر حق وَقَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ را بکنم. ایشان تا زنده بود همین کار را انجام داد.

قرآن مجید شرط فضیلت زنان پیغمبر را تقوای آنان دانسته و می‌فرماید: **يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ؛** ای زنان پیامبر شما مانند دیگر زنان نیستید و از آنان برترید، اگر متقی و خدا ترس باشید. (۱)

در میان همسران پیامبر، عایشه مستثنی بود و از آیات شریفه قرآن تهره می‌کرد.

برای مثال بازیچه دست طلحه و زبیر شد و به جای نشستن در خانه، به بصره رفته دستور داد تا موهای سر و صورت و ابروان عثمان بن حنیف - والی منصوب امام علی علیه السلام - را در بصره کنند و پس از ضرب و شتم، او را با تازیانه اخراج نمودند و بیش از یک صد نفر از مردم بی‌دفاع آن سامان را به قتل رساندند که چهل نفر آن‌ها در مسجد کشته شدند - به نقل از ابن اثیر، مسعودی، طبری و ابن ابی‌الحدید - آنگاه خود با پوست پلنگ وزره پوش، همانند یک مرد جنگی زمان جاهلیت بر شتری که عسکر نام داشت سوار شد و به میدان آمد. در صورتی که همان طلحه و زبیر و دیگران، زنان خود را در خانه نشانده ولی زوجه پیامبر خدا را با اوصاف فوق به میدان کارزار و نبرد با علی علیه السلام فرستادند. همان امیرالمؤمنینی - علی علیه السلام - که سه جلد از کتاب صد جلدی حافظ ابن عساکر، در مناقب وی می‌باشد. در این کارزار - که به دلیل حرکت عایشه اتفاق افتاد - خون هزاران نفر ریخته شد.

جنگ عایشه با علی علیه السلام نه تنها از روی محبت به علی نبوده، بلکه از روی عداوت و دشمنی با وی بوده و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یکی از نشانه‌های کفر و نفاق را بغض و جنگ با علی علیه السلام بیان نموده است. میر سید علی - فقیه همدانی شافعی - در جلد سوم موده القربی از خود عایشه نقل می‌کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند با من عهد نموده که هر کس بر علی خروج کند کافر است و جایگاهش در آتش می‌باشد.» (۲) نکته جالب توجه آن است

۱- احزاب ۳۳: ۳۲.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۹؛ ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۲، ص ۲۷۵؛ نحو انقاز تاریخ الاسلامی، ص ۱۹۵؛ شبهای پیشاور، ص ۷۳۲ «إِنَّ اللَّهَ قَدْ عَهِدَ إِلَى مَنْ خَرَجَ عَلَى عَلِيٍّ فَهُوَ كَافِرٌ فِي النَّارِ».

ص: ۱۶۱

که علی رغم پاسخ عایشه، وقتی از خود عایشه پرسیدند که چرا با شنیدن چنین حدیثی بر علی علیه السلام خروج کردی؟ گفت: این حدیث را فراموش کرده بودم تا آن که در بصره بیاد آوردم.

تاریخ درباره این حرکت عایشه چنین می نویسد:

روزی که از مکه به قصد چنین نبردی حرکت نمود، تمامی دوستانش و حتی زنان پاک رسول الله صلی الله علیه و آله او را از انجام چنین حرکتی منع کردند، و یاد آوری نمودند که: مخالفت با علی مخالفت با پیغمبر است. مورخین اهل سنت نقل می کنند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به عایشه فرمود: «بترس از آن راهی که سگ های حوآب بر تو پارس کنند» زمانی که عازم بصره بود، اول شب به آب بنی کلاب رسید. سگ ها اطراف محمل او را گرفته و پارس نمودند.

عایشه نام این محل را پرسید، گفتند: «حوآب» است ولی در عین حال بازهم اسیر توطئه طلحه و زبیر بود و به راه خود ادامه داد.

پس از رحلت امام حسن مجتبی علیه السلام نیز سوار قاطر شد و راه را بر جنازه سبط اکبر پیغمبر، یعنی بر جنازه امام حسن علیه السلام بست و اجازه نداد تا امام حسن علیه السلام را کنار قبر پیغمبر دفن کنند. مردان بنی هاشم شمشیرها را کشیدند تا او را از سر راه دور کنند، اما امام حسین علیه السلام جلوگیری نموده و فرمود: برادرم وصیت نموده که راضی نیست به اندازه سر سوزنی در پی جنازه اش خون بریزد. لذا جنازه را برگرداندند و در قبرستان بقیع به خاک سپردند. مطالب فوق را یوسف سبط بن جوزی در تذکره خواص الامه، علامه مسعودی در مروج الذهب، ابن ابی الحدید در جلد چهارم نهج البلاغه، محمد خاوند شاه در روضه الصفا، احمد بن محمد حنفی در ترجمه تاریخ اعثم کوفی و نیز ابن شحنه در روضه المناظر آورده اند. مخصوصاً مسعودی از قول ابن عباس روایت می کند که خطاب به عایشه فرمود: «آیا روز جمل تو را بس نیست تا این که امروز سوار قاطر شوی و راه را بر جنازه پسر پیامبر خدا ببندی؟ گاهی سوار شتر، گاهی سوار قاطر و اگر زنده بمانی سوار فیل نیز خواهی شد - کنایه از این که به جنگ خدا نیز خواهی رفت.» از طرف دیگر، محمد ابن جریر طبری و ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین آورده اند «چون خبر شهادت امام علی علیه السلام به گوش عایشه رسید، سجده شکر بجای آورد و اظهار شادمانی و

ص: ۱۶۲

سرور کرد!!» زینب دختر ام سلمه که در آنجا حاضر بود از عایشه پرسید: آیا سزاوار است که از کشته شدن علی علیه السلام اینگونه به وجد آیی، شادمانی کنی و سرود بخوانی؟ عایشه که می‌خواست کار خود را توجیه نماید گفت: «سهواً از روی فراموشی این طور شد و به حال خودم نبودم، اگر دوباره این حالت به من دست داد یادآوری نماید تا نگوییم!»

علاوه بر این مگر معتقد به حفظ احترام و ولایت خلفای قبل از علی علیه السلام نمی‌باشیم؟ ابن ابی‌الحدید در جلد دوم شرح نهج البلاغه، مسعودی در اخبار الزمان و سبط ابن جوزی در تذکره خواص الامه و دیگران نقل می‌کنند که: عایشه همواره از عثمان بدگویی می‌کرد تا جایی که فریاد زد «این پیر خرفت را که کافر شده بکشید» ولی به محض کشته شدن عثمان، بهانه‌ای پیدا کرد تا با امام علی علیه السلام مخالفت ورزد، و او را قاتل عثمان بخواند.

در پاسخ به عده‌ای از طرفداران متعصب که معتقدند او توبه کرده و خداوند اشتباهاتش را عفو نموده است، باید یادآوری نمود: ابن قتیه در معارف، حاکم در مستدرک، محمد بن یوسف زرنندی در کتاب «اعلام سیره النبی» و ابن البیع نیشابوری نقل کرده‌اند که: عایشه به عبدالله زبیر وصیت کرد که «مرا پهلوی پیغمبر دفن نکنید و در بقیع نزد خواهرانم دفن کنید، چونکه می‌دانم بعد از پیامبر خدا چه کارهایی انجام داده‌ام».

عایشه نه فقط پیامبر خدا، امیرالمؤمنین و اولادش را اذیت می‌کرد، بلکه به سراغ سایر همسران رسول‌الله صلی الله علیه و آله می‌رفت تا آن‌ها را بفریبد و در این قضایا همراه و همداستان خود سازد، اما خوشبختانه هرگز موفق نشد. واقعه زیر را ابن ابی‌الحدید از تاریخ ابن مخنف لوط بن یحیی درباره عایشه نقل می‌کند: «ام سلمه هم برای انجام حج مشرف شده بود. چون شنید که عایشه به خونخواهی عثمان برخاسته و عازم بصره است، بسیار متأثر شد و در مجالس به بیان فضایل امام علی علیه السلام می‌پرداخت. عایشه به ملاقات او شتافت تا او را بفریبد و همدست خود ساخته و به بصره برد. ام سلمه گفت: تا دیروز آن همه دشنام به عثمان می‌دادی و او را پیر خرفت می‌نامیدی و قتلش را واجب می‌شمردی. حالا خونش را بهانه کرده‌ای و در مقابل علی علیه السلام می‌ایستی!! بیادت می‌آورم روزی را که من و پیامبر خدا به خانه تو آمدم، در آن

ص: ۱۶۳

میان علی علیه السلام نیز وارد شد و با پیغمبر صلی الله علیه و آله نجوی نمود، نجوای آنان طول کشید، تو خواستی بر آن حضرت هجومبری و من ممانعت کردم، اما گوش ندادی و بر آن بزرگوار حمله بردی و اعتراض کردی که هر نه روز یک روز نوبت من می شود، آن هم تو آمده ای و پیغمبر را مشغول نموده ای. پیغمبر صلی الله علیه و آله غضبناک و صورت مبارکش سرخ گون شد و به تو گفت: «کنار برو، به خدا سوگند که احدی از اهل بیت من با علی دشمنی ننماید، مگر آن که از ایمان بیرون رفته باشد.» (۱) سپس تو نادم و پشیمان برگشتی. عایشه گفت: آری به خاطر دارم. ام سلمه ادامه داد: «روزی تو مشغول شستشوی سر مبارک پیامبر بودی، من غذای حیس تهیه می کردم. آن حضرت فرمود: کدامیک از شما صاحب شتر گنه کاری هستید که سگ های حوآب بر او پارس نمایند، و در پل صراط به رو افتد. من گفتم یا رسول الله! به خدا و رسولش پناه می برم. آنگاه حضرت دست بر پشت تو زد و فرمود: «پرهیز از این که آن شخص تو باشی.» سپس عایشه تأیید کرد که آری به خاطر دارم. مجدداً ام سلمه گفت:

«در یکی از سفرها من و تو همراه پیغمبر بودیم و امام علی علیه السلام کفش های ایشان را می دوخت، و ما در سایه درختی نشسته بودیم. پدرت ابوبکر و عمر آمدند، وقتی اجازه ورود خواستند من و تو به پشت پرده رفتیم. پس از مدتی گفتگو با رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدند:

یا رسول الله! ما قدر مصاحبت تو را نمی دانیم پس ما را تعلیم ده، و بفرماید چه کسی خلیفه و جانشین شما بر ما باشد تا بعد از شما پناهگاه ما باشد. پیغمبر فرمود: من مرتبه، مقام و مکان او را می شناسم ولی اگر او را معرفی کنم، همانطور که بنی اسرائیل از اطراف هارون متفرق شدند شما نیز او را تنها خواهید گذاشت. سپس ابوبکر و عمر سکوت اختیار کرده و بیرون رفتند. پس از آن ما از پشت پرده بیرون آمدیم.

من از ایشان سؤال کردم یا رسول الله! چه کسی بر آن ها خلیفه می باشد؟ ایشان فرمود:

همان کسی که کفش های پاره مرا می دوزد. گفتم یا رسول الله! به جز علی علیه السلام کسی کفش شما را نمی دوزد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «همان علی خلیفه است.» عایشه مجدداً آن را نیز

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۲۱۷؛ العمده، ص ۲۲۰؛ المعیار والموازنه، ص ۲۸؛ شبهای پیشاور، ص ۷۴۰ «ارجعی وراءك و الله لا یغضه أحد من أهل بیتی و لا من غیرهم من الناس إلّا و هو خارج من الإیمان».

ص: ۱۶۴

تأیید کرد. سپس ام سلمه به عایشه گفت: با وجود این که همه این احادیث را می‌دانی، پس عازم کجا هستی؟ ولی او گفت برای اصلاح بین مردم می‌روم!!

آیا باز هم می‌توان گفت: عایشه فریب خورده بود یا فراموشی و نسیان بر او غلبه کرده بود؟!!!

دلایل لعن بر معاویه

ص: ۱۶۵

پرسش: چرا خال المؤمنین معاویه را که کاتب وحی نیز بوده است، کافر می‌دانید و پیوسته او را لعنت می‌کنید؟ دلایل کفر ولعن معاویه و یزید که هر دو از خلفای بنی‌امیه هستند چه می‌باشد؟

پاسخ: یاد آوری این نکته ضروری است که معاویه را از آن جهت خال المؤمنین می‌خوانند که برادر ام حبیبیه همسر رسول‌الله صلی الله علیه و آله می‌باشد. بر این اساس، برادران همه همسران پیامبر باید خال المؤمنین باشند. از جمله همسران رسول‌الله صلی الله علیه و آله عایشه می‌باشد که هم مقام بالاتری از ام حبیبیه دارد و هم پدرش ابوبکر، از پدر ام حبیبیه - ابو سفیان - با فضیلت‌تر بوده و هم در تاریخ بیشتر مطرح است. از آنجایی که مسلمین - مخصوصاً اهل سنت - محمد بن ابوبکر برادر عایشه را خال المؤمنین نمی‌دانند، لذا استفاده از واژه خال المؤمنین برای معاویه، قطعاً دلایل و انگیزه‌های سیاسی دارد. این انگیزه‌ها صرفاً مخالفت با خاندان رسالت و عترت و اهل بیت نبوت است. همین انگیزه‌های سیاسی است که عنوان خال المؤمنین را به معاویه‌ای می‌دهد که به جنگ با عترت طاهره برخاست. او بعد از جنگ با امام الموحدین، او را سب و لعن می‌کرد و دو فرزند بزرگوارش حسن و حسین علیهما السلام را که ریحانه‌های پیامبر و دو سید اهل بهشت می‌باشند، کشتار نمود.

نه فقط محمد بن ابوبکر را که تربیت شده امیرالمؤمنین علیه السلام، فرزند خلیفه اول، برادر ام المؤمنین عایشه، و از شیعیان خالص عترت طاهره می‌باشد خال المؤمنین نمی‌خوانند، بلکه حتی او را شتم و لعن و سب نیز می‌نمایند. بدتر این که، او را از ارث پدر هم محروم ساختند، حتی بعد از فتح مصر توسط معاویه و عمرو عاص، آب را به رویش بستند و او را در شکم الاغ مرده‌ای نهاده، آتش زدند و شهیدش کردند.

از کسانی که معاویه را خال المؤمنین می‌خوانند این سؤال پرسیده می‌شود که آیا خال المؤمنین - معاویه - می‌تواند خال المؤمنین دیگری - محمد بن ابوبکر - را آزار و شکنجه دهد و سپس او را به قتل برساند؟ اگر پاسخ این سؤال منفی است، بنابراین عنوان

ص: ۱۶۶

خال المؤمنین برای معاویه، نباید ارزشی محسوب شود.

از طرف دیگر، کاتب وحی بودن معاویه در هیچ کجای تاریخ نیامده است. بدیهی است، معاویه‌ای که در سال دهم هجرت، اسلام آورده که فقط دو-سه سال به پایان دوران وحی باقی مانده بود، نمی‌تواند کاتب وحی باشد. آنچه که تاریخ نشان می‌دهد این است که، معاویه فقط کاتب مراسلات بوده است.

بعد از این که در سال هشتم هجری و در جریان فتح مکه پدرش ابوسفیان مسلمان شد، معاویه نامه‌های فراوانی برای پدرش نوشت و او را سرزنش می‌کرد که چرا اسلام آورده‌ای؟ او همواره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را آزار و اذیت می‌نمود و به ایشان ناسزا می‌گفت. تا این که در سال دهم هجرت بر اثر بسط اسلام به جزیره العرب و ماورای آن، ناگزیر اسلام آورد و مسلمان شد. او به دلیل سوابق تیره و تارش در بین مسلمانان، انگشت نما و سرافکنده بود. عباس - عموی بزرگوار پیامبر - از آن حضرت تقاضا نمود که مسئولیتی به معاویه واگذار نماید تا از سرافکنندگی و خجالت بیرون آید. آن حضرت هم برای اجابت تقاضای عموی خویش، او را کاتب مراسلات خود نمود. همانطور که مسلم در صحیح خود می‌گوید: «معاویه نویسنده حضور پیغمبر بود» (۱) و مدائنی نیز می‌گوید: «زید بن ثابت کاتب وحی، و معاویه نویسنده بین آن حضرت و عرب بوده است.» (۲)

مفسرین و علمای اهل سنت، نظیر: امام ثعلبی و امام فخر رازی آورده‌اند که پیامبر خدا در عالم رؤیا دید بنی‌امیه مانند بوزینگان از منبر آن حضرت بالا و پایین می‌روند.

جبرئیل این آیه شریفه را آورد: وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا؛ «آنچه که در خواب به تو نشان دادیم فتنه و امتحان برای این مردم می‌باشد، و درختی است که در قرآن از آن به لعن یاد شده - شجره بنی‌امیه - و ما به ذکر آیات عظیم، آن‌ها را از خدا

۱- النصایح الکافیة، ص ۲۰۶؛ شبهای پیشاور، ص ۷۷۵ «إِنَّ مَعَاوِيَةَ يَكْتُبُ بَيْنَ يَدَيِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ».

۲- البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۲۸؛ شبهای پیشاور، ص ۷۷۵ «كَانَ زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ يَكْتُبُ الْوَحْيَ وَكَانَ مَعَاوِيَةُ يَكْتُبُ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْعَرَبِ» تاریخ دمشق ابن عساکر ۵۹.

ص: ۱۶۷

می ترسانیم و لکن چیزی جز کفر و طغیان بر آن‌ها نیفزاید.» (۱) پس وقتی خداوند شجره بنی‌امیه را ملعون معرفی کرده و لعنت نموده است، قطعاً شاخه‌های آن یعنی معاویه و یزید نیز ملعون خواهند بود.

در این آیه شریفه فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطُّوا أَرْحَامُكُمْ (۲)

نیز صریحاً مفسدین فی الارض و قطع کنندگان رحم را مورد لعنت قرار می‌دهد. کدام قاطع رحم و مفسد فی الارض از معاویه بالاتر است که فساد او زبانزد دوست و دشمنش می‌باشد؟ همچنین در سوره احزاب می‌فرماید: إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا؛ «آنان که خدا و رسولش را اذیت نمایند، خداوند آنان را در دنیا و آخرت لعنت خواهد کرد.» (۳) آیا کسی بیشتر از معاویه به علی، حسن، حسین علیهم السلام و سایر اصحاب چون عمار یاسر آزار و اذیت رساند؟

همانطور که قبلاً گفته شد، آزار و اذیت علی علیه السلام، آزار و اذیت پیامبر خدا و در نتیجه خداوند می‌باشد. حتی آزار و اذیت حسن و حسین علیهما السلام به شخص پیغمبر بر خواهد گشت، چون ایشان فرموده است: «حسین از من است و من از حسینم.» (۴) در سوره نسا نیز آمده است وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا؛ هر کس مؤمنی را عمدتاً بکشد جزایش آتش جهنم است، و لعن و عذاب بزرگی برای او در نظر گرفته شده است.» (۵) آیا حجر بن عدی و هفت تن از یارانش به دستور معاویه کشته نشدند؟ و عبد الرحمن بن حسان الغزنی را کسی غیر از معاویه زنده به گور کرد؟ آیا حسین و یارانش، به دست کسی جز یزید کشته شدند و سر آنان بریده شد؟ مگر معاویه به جعهده - همسر امام حسن علیه السلام - وعده نداد که در صورت کشتن امام،

۱- بنی اسرائیل ۱۷: ۶۰

۲- محمد ۴۷: ۲۴

۳- احزاب ۳۳: ۵۷

۴- العمده، ص ۴۰۶؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۱۷۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۱؛ ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۲، صص ۳۴، ۳۸، ۹۱، ۲۰۷، ۲۰۸، ۴۸۲؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۲۴؛ شبهای پیشاور، ص ۵۳۲ «حسین منی أنا من حسین»

۵- نسا ۴: ۹۳

ص: ۱۶۸

یکصد هزار درهم به او بدهد و او را نیز به همسری پسرش یزید در آورد؟ آیا مالک اشتر آن مؤمن پاکدل، که شمشیر برنده امام امیرالمؤمنین علیه السلام بود به دست کسی جز معاویه مسموم شد؟ آیا محمد بن ابوبکر را به دستور معاویه نکشتند و سپس در شکم خر مرده‌ای قرار داده و به آتش کشیدند؟ آیا بسر بن ارطاه آن سفاک خون‌آشام، ده‌ها هزار از شیعیان علی علیه السلام را در مدینه، صنعا و یمن به دستور معاویه قتل عام نکرد و سپس به بچه‌ها و زنان آنان رحم نکرد - علامه سمهودی در تاریخ المدینه، ابن خلکان، ابن عساکر و طبری در تاریخ خود و ابن ابی‌الحدید در جلد اول شرح نهج البلاغه تعداد کشتگان را ۳۰ هزار نفر به غیر از آنان که در آتش سوزانده شدند بیان می‌کنند.

دلیل دیگر بر کفر و لعن معاویه، سب و لعن نمودن مولی الموحدين امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌باشد. به طوری که در خطبه‌های نماز جمعه و در قنوت نمازها ایشان را سب می‌کردند. همانطور که قبلاً گفته شد، پیامبر آزار و اذیت و سب علی را آزار و اذیت و سب خود و سپس سب خدا می‌دانست. در نتیجه سب کنندگان و اذیت کنندگان را ملعون و مستحق جهنم خوانده‌اند. از این بالاتر این که ابن حجر مکی در صواعق محرقه این روایت را به اهل بیت تعمیم داده: که هر کس، اهل بیت مرا سب کند مرتد و قتلش واجب است. از طرفی به کرات از پیامبر خدا شنیده شده است که «به جز مؤمن، کسی علی علیه السلام را دوست نمی‌دارد و به جز کافر، کسی با علی علیه السلام دشمنی نمی‌ورزد.» (۱)

مجاز بودن متعه در میان شیعیان

۱- کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۲۲؛ ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۳، ص ۸۵ و ج ۲، ص ۲۷۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۴۴؛ تهذیب الکمال، ج ۱۵، ص ۲۳۳؛ معجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۳۷۵؛ شبهای پیشاور، ص ۷۸۲ «لا یحب علیاً إلّا مؤمن و لا یبغضه إلّا کافراً».

ص: ۱۶۹

پرسش: چرا متعه که بر خلاف سنت پیامبر خدا است، در بین شیعیان مجاز و مشروع می باشد؟
 پاسخ: به حکم قرآن مجید در سوره نسا *فَمَا اسَّيْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً*؛ «پس از آن که از آنان بهره گرفتید و تمتع برداشتید، مهر معین را به آنان پردازید که واجب و فریضه است.» (۱) در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و در تمام دوره خلافت ابوبکر و نیز تا اواسط خلافت عمر، متعه برای کلیه مسلمانان جایز و مشروع بود. این کار در میان امت اسلامی جاری و حلال بوده است.

عمر در اواسط دوران خلافتش، با بیان جمله «دو متعه، متعه حج و متعه نسا که در زمان پیامبر وجود داشت را اینجانب حرام اعلام می کنم و عمل کنندگان به آن ها را مجازات می کنم» (۲)، حلال خدا را حرام نمود و سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را زیر پا گذاشته و بدعتی تازه در دین اسلام به وجود آورد. از آن تاریخ تا کنون، پیوسته کلام عمر تقویت شد، و چنان جماعت تسنن آن را پذیرفتند که اینک گمان می کنند این حلال خدا، بدعتی از جانب شیعیان می باشد. حال آن که حرام نمودن متعه، بر خلاف نص صریح قرآن مجید و عمل رسول الله صلی الله علیه و آله و اصحاب ایشان است. جالب تر این که: عمر برای این حکم خود اصلاً دلیل و برهانی اقامه نکرده است. او حتی در همین حکم، اقرار می کند که این کار در زمان پیامبر و ابوبکر مشروع و حلال بوده است و من آن را حرام می دانم.

برخی از علمای اهل سنت، کاسه داغ تر از آش شده و در کتب خود، ده ها دلیل برای اثبات بر حق بودن این حکم عمر، و باطل و بی اساس بودن حکم قرآن، سنت پیامبر و خلیفه اول آورده اند. برای مثال عده ای آیه فوق را مربوط به نکاح دائم می دانند، لیکن

۱- نسا ۴: ۲۴.

۲- شبهای پیشاور، ص ۸۰۲ «متعتان کانتا علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و أنا أحرّمهما و أعاقب علیهما».

ص: ۱۷۰

علمایی چون طبری در جزء پنجم تفسیر خود، امام فخر رازی در جزء سوم مفاتیح الغیب و دیگران، این آیه را در کتب خود در باب نکاح المتعه آورده‌اند. امام بخاری و امام احمد حنبل نیز در صحیحین خود از عمران بن حصین نقل کرده‌اند که گفت: «آیه متعه در کتاب خدا نازل شد. ما در زمان پیامبر خدا به آن عمل می‌کردیم. آیه‌ای هم در حرمت آن نازل نشد و پیامبر خدا هم در زمان حیاتش ما را از آن منع نکرد، مردی به‌رأی و میل خود هر چه دلش خواست گفت!! بخاری می‌گوید: این مرد عمر بن الخطاب بوده است.» (۱)

برخی دیگر تلاش دارند تا آیه شریفه *إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ* أو ما مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ؛ «مگر بر جفت هایشان یا کنیزان ملکی آن‌ها که هیچ گونه ملامتی در مباشرت این زنان بر آنان نیست» (۲) را ناسخ آیه فوق قلمداد کنند. با اندکی توجه می‌توان دریافت که سوره مؤمنون، سوره مکی و سوره نسا سوره مدنی است. از آنجا که سوره‌های مکی از نظر زمانی مقدم بر سوره‌های مدنی می‌باشند؛ لذا ناسخ نباید قبل از منسوخ باشد. علاوه بر این و با فرض درست بودن این ادعا، چرا- حتی به اقرار خود عمر خلیفه دوم- این عمل در زمان حیات پیامبر و یا ابوبکر تعطیل و حرام نشد. بسیاری از اکابر علمای اهل سنت از جمله جارالله زمخشری در تفسیر کشاف آیه متعه را از محکومات قرآن دانسته‌اند که نسخ هم نشده است. به همین دلیل است که مالک بن انس- امام مالکی‌ها- متعه را هنوز مجاز و مشروع می‌داند.

نداشتن شرایط زناشویی نظیر ارث، طلاق، عده و نفقه، دلیل دیگری است که عده‌ای برای آن بیان می‌کنند و زن متعه را زوجه حقیقی نمی‌دانند. در پاسخ باید گفت:

اولاً متعه خود نوعی نکاح است و مصداق زوجیت نیز بر آن مترتب است، که برای سهولت و آسانی امت و به منظور جلوگیری از زنا، برخی از قیود و شرایط آن

۱- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۵۳ و ج ۵، ص ۱۵۸؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۴۲۹؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۴۸؛ شرح مسلم، ج ۸، ص ۲۰۵؛ شبهای پیشاور، ص ۸۰۰ «نزلت آیه المتعه فی کتاب الله ففعلناها مع رسول الله و لم ينزل قرآن بحرمته و لم ينه عنها رسول الله حتی إذا مات قال رجل برأيه ماشاء. قال محمد: يقال انه عمر».

۲- مؤمنون ۲۳: ۶.

ص: ۱۷۱

تخفیف داده شده است.

در مورد ارث باید گفت: ارث بردن از شرایط ثابت زوجیت، به طور مطلق اعم از دائم و موقت نیست چون زنانی هستند که با وجود زوجیت، از شوهر ارث نمی‌برند، مانند: زوجه کتابیه و زوجه ناشزه و نیز زنی که قاتل زوج خود باشد.

همین طور است حق النفقه این گروه از زنان که از نفقه شوهر محرومند. پس نفقه نیز از شرایط ثابت و حتمی زوجیت نمی‌باشد.

محرومیت زن متعه از حق الارث نیز بستگی به فتوای فقهای مختلف دارد.

در مورد عده، زن متعه هم باید عده نگه دارد و حداقل آن ۴۵ روز است.

برخی دیگر، حکم عمر را به تنهایی سندی معتبر و برای نسخ و لغو متعه، کافی می‌دانند. در پاسخ باید گفت: مقام و موقعیت ناسخ باید بالاتر از ابلاغ کننده باشد. چون عمر از رسول الله صلی الله علیه و آله نمی‌تواند بالاتر باشد، پس این دلیل هم باطل است. مضافاً بر این که هیچ حدیثی، چه از شیعه و چه از سنی، وجود ندارد که پیامبر، قول عمر را سندیت بخشند و مسلمین را به پیروی از آن فراخوانند. علاوه بر این اگر خلیفه‌ای بتواند حکم پیامبری را فسخ کند، می‌توان گفت که: حاکمان و خلیفه‌های بعدی نیز می‌توانند حکم خلیفه را فسخ کنند. از جمله امام علی علیه السلام هیچگاه این حکم را نپذیرفته‌اند و یا حاکمان کشورهای اسلامی صیغه متعه را جایز شمرده‌اند اما سخن عمر همچنان پابرجاست!!

بنابراین به این نتیجه خواهیم رسید که چون آیه متعه، از آیات محکّمات است و در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله نیز نسخ نگردیده، پس نص صریح قرآن و سنت حسنه پیامبر خدا است که باید تا ابد ادامه داشته باشد، و از شیوع فحشا و زنا جلوگیری نماید. در حقیقت متعه، همان ازدواج ولی با شرایط خفیف‌تر و آسان‌تر است.

علی (ع) وصی رسول الله (ص)

ص: ۱۷۲

پرسش: چرا شیعیان علی علیه السلام را وصی رسول الله صلی الله علیه و آله می دانند؟

پاسخ: هیچ شک و تردیدی نیست که باید فرد واحدی خلیفه جانشین پیغمبر و وصی ایشان باشد، و افراد متعددی در یک زمان نمی توانند عهده دار این مسئولیت باشند. چون قبلاً دلایلی بر اثبات جانشینی و امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیان گردید، لذا در این قسمت فقط به بیان احادیثی از رسول الله صلی الله علیه و آله که فقط دلالت بر وصی بودن امام علی علیه السلام دارد و او را وصی خود معرفی نموده است، می پردازیم.

۱. امام ثعلبی در تفسیر و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب و میرسیدعلی همدانی در موده القربی از خلیفه دوم نقل می کنند: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روزی که بین اصحاب، عقد اخوت و برادری بست، فرمود: این علی علیه السلام در دنیا و آخرت برادر من است. او خلیفه من در اهل من، وصی من در امتم، وارث علم من و ادا کننده دین من است. خلاصه بین من و علی علیه السلام جدایی نیست. مال او مال من و مال من مال او است. نفع او نفع من و ضرر او ضرر من است. کسی که او را دوست بدارد مرا دوست داشته و کسی که او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است.» (۱)

۲. امام احمد حنبل در مسند، سبط ابن جوزی و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب نقل می کنند که: انس بن مالک گفت: به سلمان گفتم از رسول الله صلی الله علیه و آله پرس که وصی او کیست؟ «سلمان از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید که وصی شما کیست؟ ایشان گفت: ای سلمان! وصی موسی چه کسی بود؟ گفتم: یوشع بن نون. پس ایشان فرمود: وصی، وارث، ادا

۱- ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۲، ص ۲۸۹؛ الخلاف، ج ۱، ص ۲۸؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۷ «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَقَدْ عَقَدَ الْمُؤَاخَاةَ بَيْنَ أَصْحَابِهِ، قَالَ: هَذَا عَلِيٌّ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَخَلِيفَتِي فِي أَهْلِي وَوَصِيِّ فِي أُمَّتِي وَوَارِثُ عِلْمِي وَقَاضِي دِينِي مَالَهُ مِنْ مَالِي مِنْهُ نَفْعُهُ نَفْعِي وَضَرَرُهُ ضَرَرِي مِنْ أَحَبِّهِ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَ مِنْ أَبْغَضِهِ فَقَدْ أَبْغَضَنِي».

ص: ۱۷۳

کننده دین من و وفا کننده به وعده من علی ابن ابی طالب است.» (۱)

۳. موفق بن احمد، اخطب الخطبای خوارزم نیز نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«برای هر پیغمبر وصی و وارثی است و به درستی که علی، وصی و وارث من است.» (۲)

۴. شیخ الاسلام حموینی از ابوذر غفاری نقل می کند: «رسول الله فرمود: من خاتم پیامبرانم و ای علی! تو خاتم اوصیا تا روز قیامت هستی.» (۳)

۵. خطیب خوارزمی نیز از ام المؤمنین ام سلمه نقل می کند که گفت: «خداوند برای هر پیغمبری وصی اختیار نمود و بعد از من، علی وصی من در اتم، در اهل بیتم و در عترتم می باشد.» (۴)

۶. ابن مغازلی فقیه شافعی، امام بخاری و مسلم از اصبع بن نباته - یکی از یاران و اصحاب خاص امیرالمؤمنین علیه السلام - نقل می کنند که ایشان در خطبه ای فرمود: «ای مردم! منم امام خلائق و وصی بهترین مخلوقات، پدر عترت طاهره هادیه. من برادر، وصی، ولی، برگزیده و دوست پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می باشم. من امیرالمؤمنین، پیشوای دست و پا روسفیدان و سید و آقای اوصیاء می باشم. جنگ با من جنگ با خدا، صلح و سلم با من، صلح و سلم با خدا، اطاعت من اطاعت خدا، دوستی من دوستی با خدا، پیروان من دوستان خدا و یاران من یاران خدا می باشند.»

(۵)

۱- شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۹۹؛ جواهر المطالب فی مناقب الامام علی علیه السلام، ج ۱، ص ۱۰۷؛ نهج الایمان، ج ۱، ص ۱۹۸؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۷ «فقال له سلمان یا رسول الله من وصیک فقال: یا سلمان من کان وصی موسی فقال یوشع بن نون، قال: قال وصیی و وارثی من یقضی دینی و ینجز موعدی علی بن ابی طالب».

۲- ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۱، ص ۲۳۵؛ المناقب، ص ۱۴۷؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۸ «لکل نبی وصی و وارث و إن علیاً وصیی و وارثی».

۳- ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۲، ص ۷۳؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۵۴؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۸ «قال رسول الله صلی الله علیه و آله أنا خاتم النبیین و أنت یا علی خاتم الوصیین إلى یوم الدین».

۴- المناقب، ص ۱۴۷؛ ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۱، ص ۲۳۵؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۸ «إن الله اختار من کل نبی وصیاً و علی وصیی فی عترتی و اهل بیتی و امتی بعدی».

۵- الامالی، ص ۷۰۲؛ ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۱، ص ۲۴۱، ج ۱، ص ۲۴۱؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۸ «أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا إِمَامُ الْبَرِيَّةِ وَ وَصِيَّ خَيْرِ الْخَلِيقَةِ وَ أَبُو الْعِتْرَةِ الطَّاهِرَةِ الْهَادِيَّةِ، أَنَا أَخُو رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ وَصِيُّهُ وَ وَلِيُّهُ وَ حَبِيبُهُ، أَنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ حَزْبِي حَزْبُ اللَّهِ وَ سَلْمِي سَلْمُ اللَّهِ وَ طَاعَتِي طَاعَةُ اللَّهِ وَ وَلَايَتِي وَلَايَةُ اللَّهِ وَ أَتْبَاعِي أَوْلِيَاءُ اللَّهِ وَ أَنْصَارِي أَنْصَارُ اللَّهِ».

ص: ۱۷۴

۷. ابن مغازلی شافعی از ابن مسعود نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «دعوت و رسالت، به من و علی منتهی شد. زیرا هیچ کدام از ما بر بت سجده ننمودیم پس مرا پیغمبر و علی را وصی قرار داد.» (۱)

۸. میر سید علی همدانی شافعی در موده القری از عتبه بن عامر الجهنی نقل می کند: «با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر سه چیز بیعت نمودیم: شهادت به وحدانیت خدای متعال که شریکی برای او نیست، نبوت و پیغمبری محمد و این که علی وصی اوست. پس ترک هر کدام از این سه موجب کفر می گردد.» (۲)

۹. از همان مأخذ از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: «به درستی که خدای متعال برای هر پیغمبری وصی قرار داد. شیث را وصی آدم، یوشع را وصی موسی، شمعون را وصی عیسی و علی را وصی من قرار داد. وصی من بهترین اوصیا می باشد و من دعوت کننده و علی روشن کننده حق و حقیقت است.» (۳)

۱۰. صاحب ینابیع از موفق بن احمد خوارزمی از ابو ایوب انصاری نقل می کند:

هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله در بستر بیماری بود، فاطمه بر بالین او آمده و می گریست. پیغمبر به او فرمود: «ای فاطمه! از کرامت های پروردگار به تو این است که همسر تو را کسی قرار

۱- المصنف، ج ۸، ص ۲۹۶؛ بحر الانوار، ج ۲۵، ص ۲۰۷؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۹ «انتهت الدعوة إلی و إلی علی لم یسجد أحدنا لصنم قط فاتخذنی نبیاً و اتخذ علیاً وصیاً».

۲- مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۳۰۳؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۵۱؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۹ «بايعنا رسول الله صلى الله عليه و آله على قول أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أن محمداً نبیّه و علیاً وصیّه فأی من الثلاثة تركناه كفراً».

۳- مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۴۷؛ ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۲، ص ۲۸۰؛ الامامة والتبصره، ص ۲۱؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۱۲؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۹ «إن الله تعالى جعل لكل نبی وصیاً، جعل شیث وصی آدم و یوشع وصی موسی و شمعون وصی عیسی و علیاً وصی و وصی خیر الأوصیاء فی البداء و أنا الداعی و هو المضییء».

ص: ۱۷۵

داد که در اسلام از همه مقدم تر و عملش از همه زیاده تر و صبر و بردباریش از همه بیشتر می باشد. به درستی که خدای بزرگ به اهل زمین نظری افکند، پس از میان آن ها مرا برگزید و به پیغمبری مرسل مبعوث نمود. دوباره نظری افکند، آنگاه همسر تو را از میان آنان برگزید و تزویج شما را به من وحی کرد و نیز او را وصی من قرار داد.» (۱) ابن مغازلی نقل می کند که پیغمبر در ادامه فرمود: «ای فاطمه! به ما اهل بیت هفت خصلت عطا شده که به هیچ کس دیگری تا کنون عطا نشده است و کسی نیز هرگز آن را درک نمی کند:

۱. افضل پیامبران از ما است و او پدر تو می باشد؛

۲. وصی ما بهترین اوصیا است و او شوهر تو است؛

۳. شهید ما بهترین شهدا است و او حمزه عموی تو است؛

۴. کسی که دارای دو بال است و هر وقت بخواهد در بهشت پرواز می کند از ماست و او جعفر پسر عموی تو است؛

۵. دو سبط و دو سید جوانان اهل بهشت از ما می باشند و آن ها فرزندان تواند؛

۶. به آن خدایی که جان من در دست او است مهدی این امت، همان کسی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می گذارد، از ما است و او از اولاد تو می باشد.» (۲) ابراهیم ابن محمد حموی در فرائد دنباله این حدیث را چنین نقل می کند که پیغمبر بعد از نام مهدی (عج) فرمود: «پس از این که زمین پر از ظلم و فساد شود و زمین را پر از عدل و داد می کند. ای فاطمه! محزون مباش و گریه نکن که خداوند از من بر تو رحیم تر و مهربان تر

۱- ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۲۶۹؛ نهج الایمان، ص ۲۲۷؛ العمدة، ص ۲۶۷؛ شبهای پیشاور، ص ۶۵۰ «یا فاطمه إن لکرامه الله إياک زوجتک من أقدمهم سلما و أكثرهم علما و أعظمهم حلما إن الله تعالى اطلع إلى أهل الأرض اطلاعة فاختارنی منهم فبعثنی نبیا مرسلًا ثم اطلع اطلاعة فاختار منهم بعلک فأوحى لی أن أزوجه إياک و أتخذہ وصيًا».

۲- ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۱، ص ۲۴۱، ج ۲، ص ۲۰۹، ج ۳، ص ۳۸۹؛ نهج الایمان، ص ۲۲۹؛ شبهای پیشاور، ص ۶۵۰ «یا فاطمه إنا أهل بیت أوتینا سبع خصال لم یعطها أحد من الأولین قبلنا أو قال الأنبیاء و لا یدرکها أحد من الآخرین غیرنا نبینا أفضل الأنبیاء و هو أبوک و وصینا أفضل الأوصیاء و هو بعلک و شهیدنا خیر الشهداء و هو حمزه عمک و منا من له جناحان یطیر بهما فی الجنة حیث یشاء و هو جعفر ابن عمک و منا سبطا هذه الأمة و هما ابناک و منا و الذی نفسى بیده مهدی هذه الأمة».

ص: ۱۷۶

است، و این به خاطر موقعیت تو در قلب من می باشد؛

۷. به تحقیق تو را به همسری کسی تزویج نموده که از حیث حسب از همه بزرگتر، از حیث نسب از همه گرامی تر، نسبت به رعیت از همه مهربان تر، به مساوات از همه عادل تر و به قضاوت بین دو نفر از همه بینا تر است.» (۱)

مسلماً منظور از وصی پیامبر بودن، وارث و وصی شخصی ایشان نیست، که عده ای می گویند خلیفه وقت می تواند وصی پیغمبر نیز باشد. همانطور که بیان شد، خلافت و وصایت باید هر دو در فرد واحدی جمع شود. به عبارت دیگر، وصایت همان خلافت می باشد. چون با قدری دقت به احادیث مربوطه در می یابیم که اگر وصی بودن علی علیه السلام وصایت شخصی بود، در این صورت نیازی به حکم و سفارش پروردگار نبود. همانگونه که شیث، شمعون و یوشع، وصی شخصی پیامبران زمان خویش نبودند. این معنا را ابن ابی الحدید در جلد اول شرح نهج البلاغه چنین می گوید: «هیچ شک و شبهه ای نزد ما نیست که علی علیه السلام، وصی رسول الله صلی الله علیه و آله است. هر چند کسانی که نزد ما منسوب به عناد هستند با این حقیقت مخالفت ورزیده اند.» (۲) به همین جهت است که به هنگام وفات پیامبر سر مبارک حضرت بر سینه مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و در آن هنگام، تمام ابواب علوم را به سینه علی علیه السلام باز نموده است.

بسیاری از کتب اهل سنت از جمله جلد های چهارم و ششم کنز العمال، جزء دوم طبقات محمد بن سعد کاتب، جلد سوم حاکم مستدرک نیشابوری، جلد سوم مسند امام احمد حنبل و حلیه الاولیا حافظ ابو نعیم جملگی از ام المؤمنین ام سلمه و جابر بن عبد الله انصاری نقل می کنند که رسول الله صلی الله علیه و آله به هنگام ارتحال، علی علیه السلام را طلبید و سر خود را بر

۱- تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۱۳۰؛ ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۱، ص ۲۴۱؛ شبهای پیشاور، ص ۶۵۰ «و یملاؤا الأرض عدلاً كما ملئت جوراً یا فاطمه لا- تحزنی و لا تبکی فإن الله عز و جلّ أرحم بک و أرف علیک منی و ذلک لمکانک منی و موقعک من قلبی قد زوجک الله زوجک و هو أعظمهم حسباً و أکرمهم منصباً و أرحمهم بالرعیه و أعدلهم بالسویة و أبصرهم بالقضیه».

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۳۹؛ شبهای پیشاور، ص ۶۵۳ «فلا ریب عندنا أن علیاً علیه السلام کان وصی رسول الله صلی الله علیه و آله و إن خالف فی ذلک من هو منسوب عندنا إلى العناد».

ص: ۱۷۷

سینه او گذاشت تا روح از بدنش مفارقت نمود. از همه مهمتر، فرمایش خود امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه است که ابن ابی الحدید در جلد دوم شرح نهج البلاغه چنین نقل می کند: «به تحقیق که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حالی قبض روح شد که سرش روی سینه من بود. روح آن حضرت در حالی که روی دست من بود خارج شد و من دست هایم را بر صورتم کشیدم.» (۱) در جلد دوم شرح نهج البلاغه نیز نقل شده که هنگامی که امام علی علیه السلام همسرش صدیقه کبری را دفن می کرد، خطاب به رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «به تحقیق که تو را در لحد قبر قرار دادم و روح تو بین گلو و سینه من خارج شد.» (۲)

با وجود همه این احادیث، هنوز برخی متعصب می پرسند: همانگونه که ابوبکر و عمر مطابق دستور قرآن مجید که می فرماید: كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا خَضَرَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ؛ «چون مرگ بر یکی از شما فرا رسد بر شما است که اگر دارای متاع دنیوی هستید به والدین و خویشان خود به چیز شایسته و حقی وصیت کنید که سزاوار متقین است» (۳) به هنگام فوت وصیت خود را نوشته اند، چرا وصیت نامه ای از رسول الله صلی الله علیه و آله که در آن علی علیه السلام را وصی خود قرار داده باشد وجود ندارد؟

در بسیاری از منابع مذکور، از جمله در جامع عبد الرزاق آمده است که پیامبر فرمود: «ای علی! تو برادر و وزیر منی که دین مرا ادا، وعده مرا وفا و ذمه مرا بری می کنی. مرا غسل می دهی، دین مرا ادا می کنی و در قبر پنهانم می کنی.» (۴) به شهادت تاریخ،

- ۱- معالم المدرستین، ج ۱، ص ۲۳۵؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۴۳۶؛ احادیث ام المؤمنین عایشه، ج ۲، ص ۲۰۵؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۱۷۹؛ شبهای پیشاور، ص ۶۵۲ «وَلَقَدْ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَإِنَّ رَأْسَهُ لَعَلَى صَدْرِي وَقَدْ سَأَلْتُ نَفْسَهُ فِي كَفِّي فَأَمَرْتُهَا عَلَى وَجْهِي».
- ۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۲۶۶؛ شبهای پیشاور، ص ۶۵۲ «فلقد وسدتك في ملحودة قبرك و فاضت بين نحري و صدري نفسك».

۳- بقره ۲: ۱۸۰

- ۴- ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۱، ص ۳۷۰ و ۳۷۴؛ المباهله، ص ۵۲؛ شبهای پیشاور، ص ۶۵۴ «یا علی! أنت أخی و وزیر و تقضی دینی و تنجز وعدی و تبری ذمتی و أنت تغسلنی و تودی دینی و توارینی فی حفرتی».

ص: ۱۷۸

امیرالمؤمنین علیه السلام همه این سفارشات پیغمبر را انجام داده، ایشان را غسل، کفن و دفن نمود و پانصد هزار درهم دین آن حضرت را هم ادا کرد. همه مسلمین اتفاق نظر دارند که امور فوق، توسط علی علیه السلام انجام گردیده و کس دیگری در این کارها پیش قدم نشد. بسیاری از اکابر صحابه که بعدها به خلافت رسیدند به هنگام غسل، کفن و دفن رسول الله صلی الله علیه و آله مشغول تعیین خلیفه و تقسیم خلافت بودند. حتی بعدها دین پیامبر (پانصد هزار درهم) را از بیت المال ادا نکردند و این خود، به معنای پذیرش عملی وصی و وارث بودن علی علیه السلام می باشد. زیرا اگر کس دیگری وصی و وارث پیامبر بود، او باید عهده دار انجام این امور می شد نه علی علیه السلام.

اما در مورد وصیت مکتوب باید گفت: این رسول الله صلی الله علیه و آله نیست که بایستی مانند ابوبکر و عمر وصیت خود را بنویسد؛ بلکه ابوبکر و عمراند که مطابق دستورات ایشان وصیت خود را نوشته اند. پیغمبری که آن همه تأکید بر وصیت دارد تا آنجا که می فرماید:

«کسی که بدون وصیت بمیرد مانند زمان جاهلیت مرده است.» (۱)

وقتی نوبت به خود ایشان رسید و با آن که ۲۳ سال، وصیت های خود را به یگانه وصی اش گوشزد نموده است، به هنگام وفات، خواست آنچه را در آن مدت گفته بود تکمیل کند تا بدان وسیله از گمراهی، ضلالت، نزاع و دودستگی امتش جلوگیری نماید.

بازیگران سیاسی و تشنگان قدرت، ممانعت کردند که ایشان وظیفه الهی و شرعی خود را عملی نمایند. این مطلب را امام بخاری و مسلم در صحیحین خود نقل کرده اند که رسول الله صلی الله علیه و آله هنگام رحلت فرمود: «دوات و کاغذ بیاورید تا برایتان چیزی بنویسم که گمراه نشوید.» عده ای از حضار بر بالین ایشان به اغوای - عمر بن الخطاب - غوغا نموده و گفتند: آن حضرت هذیان می گوید. هم بخاری و هم مسلم در صحیحین و نیز حمیدی در جمع بین الصحیحین و امام احمد حنبل در جلد اول مسند نقل نموده اند که عبدالله بن عباس پیوسته گریه می کرد، اشک می ریخت و می گفت: «یوم الخمیس ما یوم الخمیس»؛ روز پنجشنبه چه روز پنجشنبه ای؟! از وی پرسیدند مگر در روز پنجشنبه چه

۱- روضه الواعظین، ص ۴۸۲؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۴۶؛ نهج الایمان، ص ۲۰۸؛ شبهای پیشاور، ص ۶۵۵ «مَن مات بغير وصیَّة مات میتة جاهلیة».

ص: ۱۷۹

شده است که تو به گریه افتاده‌ای؟ گفت: چون بیماری بر پیامبر مستولی گشت، فرمود:

«دوات و کاغذ بیاورید تا برای شما کتابی بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید» (۱) اما بعضی از حضار مجلس مانع شدند و گفتند: «او هذیان می‌گوید و قرآن ما را بس است.» آن‌ها نه فقط از وصیت نوشتن آن حضرت ممانعت کردند، بلکه به ایشان زخم زبان هم زدند و گفتند: در آخر عمر هذیان می‌گوید.

امام غزالی در مقاله چهارم سر العالمین می‌گوید بعد از آن عمر گفت: «این مرد را واگذارید که او هذیان می‌گوید، کتاب خدا ما را بس است.» (۲) پس از این گفته عمر، اصحاب حاضر دو گروه شدند. عده‌ای به طرفداری از عمر و جمعی دیگر به منظور آوردن دوات و کاغذ برای پیغمبر مصمم شدند. بالاخره داد و فریاد حضار بلند شد و به هم ریختند. سپس پیغمبر متغیر شد و فرمود: «از نزد من برخیزید که سزاوار نیست نزد من جنگ و نزاع کنید.» (۳)

بدین ترتیب در اواخر عمر پیامبر، اولین فتنه در میان مسلمانان شکل گرفت و تخم نفاق و تفرقه در بین مسلمانان پاشیده شد. در این جلسه، عمر جسارت را به جایی رساند که نه تنها رسول الله صلی الله علیه و آله را به نام «محمد» هم نخواند بلکه گفت: «این مرد هذیان می‌گوید» و با نص صریح قرآن مخالفت آشکار نمود. زیرا قرآن می‌فرماید: مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ؛ «محمد صلی الله علیه و آله پدر هیچ یک از شما نیست لکن رسول الله و خاتم النبیین است.» (۴) این آیه دلالت بر آن دارد که همواره ایشان را با ادب و احترام یاد کنید و از واژه‌های «رسول الله» و «خاتم النبیین» استفاده کنید.

۱- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۸۶؛ سنن الکبری، ج ۳، ص ۴۳۵؛ عمر بن خطاب، ص ۶۴؛ شبهای پیشاور، ۱۸ سند آورده ص ۶۵۸ «ایتونی بدواء و بياض اکتب لکم ما لا تضلون بعده أبداً» صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۱۸. مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۲۲.

۲- عمر بن خطاب، ص ۶۲؛ سب الهدی والرشاد، ص ۲۴۷؛ سیره نبویه، ج ۴، ص ۴۵۱؛ سنن الکبری، ج ۴ ص ۳۶۰؛ شبهای پیشاور، ص ۶۵۸ «فقال عمر دعوا الرجل فإنه لي هجر! حسبنا كتاب الله».

۳- عمر بن خطاب، ص ۶۲؛ سب الهدی والرشاد، ص ۲۴۷؛ سیره نبویه، ج ۴، ص ۴۵۱؛ سنن الکبری، ج ۴ ص ۳۶۰؛ شبهای پیشاور، ص ۶۵۸ «قوموا عني ولا ينبغي عندي التنازع».

۴- احزاب ۳۳: ۴۰.

ص: ۱۸۰

برخی از علمای اهل سنت، نظیر قاضی عیاض شافعی در کتاب شفا و نووی در شرح صحیح مسلم گفته‌اند «گوینده این کلام هر که باشد اصلاً ایمان به رسول الله نداشته و از معرفت کامل به مقام و مرتبه آن حضرت عاجز بوده است.»

بدیهی است که عصمت، از صفات خاصه نبوت است و این ویژگی، مختص ایشان، تا واپسین لحظات زندگی است. بنابراین زمانی که می‌گوید: چیزی برایتان بنویسم تا گمراه نشوید، بدین معنا است که در مقام هدایت، ارشاد و متصل به حق بوده است. آیه شریفه وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ نیز بر همین معنا دلالت دارد.

بنابراین مخالفت با آوردن دوات و کاغذ برای آن حضرت، مخالفت با پروردگار است و استفاده از کلمه «هذیان» همراه با عبارت «این مرد»، دشنامی آشکار و اهانت به خاتم النبیین صلی الله علیه و آله است. واژه بدتر آن است که گفت: «قرآن ما را بس است!!»

برخی از مدافعین عمر برای مبرا ساختن وی می‌گویند:

- چون عمر خلیفه پیغمبر بوده، لذا اجتهاد نموده و قصد و غرضی در کار نبوده است.

- عمر برای پیشگیری از اختلاف و خیر خواهی امت از آوردن دوات و کاغذ جلوگیری نموده است.

- مصلحت را در گفتن «قرآن ما را بس است» دیده است.

- از کجا معلوم است که رسول الله صلی الله علیه و آله می‌خواسته است درباره خلافت چیزی بنویسد؟ در پاسخ این قبیل افراد باید گفت:

اولاً در آن زمان خلیفه نبوده است. اگر تصور خلیفه شدن را در آینده در سر داشته است، پس باید اذعان نمود که طراح توطئه بوده است تا از خلافت علی علیه السلام جلوگیری نماید. هر چند با فرض این که خلیفه بوده است، مگر خلیفه می‌تواند در مقابل نص صریح قرآن اجتهاد نماید؟!!

ثانیاً مگر عمر خیر خواهی امت را بهتر از خود پیغمبر می‌دانسته و می‌خواسته است اختلافی پیش نیاید. در واقع اگر او معتقد به جلوگیری از اختلاف بود باید قبل از هر

ص: ۱۸۱

چیزی خود، سکوت اختیار می کرد، نه این که خود موجب اختلاف گردد.

ثالثاً عبارت «قرآن ما را بس است» نشان دهنده این است که او به قرآن وقوف هم نداشته است چون قرآن قلیل اللفظ و کثیر المعانی می باشد. قرآن دارای محکّمات و متشابهات، عام و خاص است و نیاز به مبین ربانی دارد. چنانچه قطب الدین شافعی شیرازی، در کشف الغیوب می نویسد: «این امر مسلم است که راه بی راهنما نتوان پیمود.

از این کلام خلیفه دوم عمر در عجبم که گفته است: قرآن در میان ما است و ما نیازی به راهنما نداریم. بدیهی است که این حرف، غیر قابل قبول و خطای محض است و همانند کلام کسی می ماند که بگوید: چون کتب طب در میان ما است پس به طیب نیازی نداریم.»

رابعاً در آن هنگام چیز دیگری از اصول و احکام دین باقی نمانده بود تا پیامبر بخواهد یاد آوری نماید که موجب هدایت مردم گردد؛ زیرا آیه اَکْمَلْتُ لَکُم دِیْنُکُمْ نازل شده بود. لذا فقط موضوع جانشینی باقیمانده بود. پیغمبر می خواست گفتارهای پیشین خود را تأیید و تأکید کند. همانطور که امام غزالی در مقاله چهارم سر العالمین می گوید:

جمله «لَنْ تَضَلُّوا بَعْدَی» در آخرین گفتار پیامبر، می رساند که موضوع هدایت امت در کار بوده و به جز خلافت، چیز دیگری از اصول هدایت باقی نمانده بود. ولی به هر حال ما اصرار بر این نداریم که ایشان حتماً می خواسته راجع به خلافت بنویسد؛ لکن مطمئن هستیم که آنچه می خواسته بنویسد برای جلوگیری از گمراهی امت بوده، تا تکلیف آن ها روشن شود و به وضعیت امروزی گرفتار نیایند. (۱)

چون سیاستمداران آن زمان دریافته اند که پیامبر می خواهد درباره چه چیزی بنویسد، ممانعت کردند تا خودشان به نوایی برسند. حتی می توان چنین دریافت که

۱- البته اگر خلیفه حدیث ثقلین را شنیده باشد که «إِنِّي تَارِكٌ فِیْکُمُ الثَّقَلِیْنِ؛ کِتَابُ اللَّهِ وَ عِترتی ما إِن تَمَسَّ کُم بِهَما لَنْ تَضَلُّوا» وقتی که پیامبر می فرماید: قلم و دوات بیاورید تا چیزی را بنویسم که گمراه نشوید. از ربط و محل اتصال این در جمله بین جلوگیری گمراهی را گرفتن خوب می توانست درک کند که پیامبر راجع به ثقلین و یا ثقل اصغر می خواهد سفارش نماید. البته در جایی خود خلیفه اعتراف کرده من فهمیدم مقصود پیامبر چیست و مانع شدم.

ص: ۱۸۲

ممانعت آن‌ها از آوردن دوات و کاغذ خود دلیل آن است که پیغمبر می‌خواست مساله خلافت را تعیین کند. به دلیل آن که سیاستمداران می‌دانسته‌اند که خودشان خلیفه نخواهند بود؛ لذا از آن جلوگیری نمودند تا تمامی راه‌ها در آینده مسدود نشود، و گرنه هیچ انسان قسی‌القلبی از برآورده کردن آخرین خواسته محتضر در حال مرگ - آن هم وجود مبارک خاتم النبیین - جلوگیری نمی‌کند.

به هر حال همه این‌ها، توجیهات عده‌ای متعصب است که برای مبرا نمودن عمر به هر قیمتی - حتی به قیمت توهین به پیامبر - بیان می‌کنند و چشمان خویش را به راحتی و عمداً می‌بندند. در غیر این صورت، وقتی ابوبکر در بستر بیماری بود و وصیت خود را می‌نوشت، چرا عمر به او نگفت که: هذیان ننویس ای مرد، قرآن و کتاب خدا ما را بس است!!؟

زادگاه علی (ع) و چگونگی نامگذاری آن حضرت

ص: ۱۸۳

پرسش: محل ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام کجا بوده و نامگذاری ایشان چگونه بوده است؟
 پاسخ: برخی چنین تصور می کنند که فاطمه بنت اسد، قبل از زایمان در داخل مسجد الحرام بوده است. هنگامی که درد زایمان فرا رسیده، او نتوانسته از مسجد خارج شود، لذا در همانجا زایمان نموده و علی علیه السلام به دنیا آمده است. با این برداشت ولادت علی در داخل کعبه را امری بدون اهمیت و طبیعی قلمداد می کنند.

در صورتی که پیشامد مولود کعبه به گونه دیگری بوده است که در زیر بیان می شود.
 فاطمه بنت اسد در آخرین ماه وضع حمل بوده است. در یکی از روزها که به مسجدالحرام می رود، او را درد زایمان فرا می رسد. او در مستجار کعبه مشغول راز و نیاز و دعا به درگاه احدیت می شود. خدا را به عزت و جلالش سوگند می دهد که خدایا! درد زایمان را بر من سهل و آسان گردان. ناگهان دیوار خانه کعبه (۱) شکافته می شود و ندایی می رسد که: «ای فاطمه! درون آی.» (۲) جماعت مردمی که در اطراف خانه نشسته بودند، متوجه شدند که دیوار خانه کعبه شکافته شد، فاطمه داخل خانه شد و دیوار دوباره به حالت اولیه بازگشت. تعجب همگان از جمله جناب عباس - عموی پیامبر - که در میان جماعت نظاره گر بود برانگیخته شد. با مشاهده این صحنه فوراً خود را به برادرش ابوطالب، کلید دار کعبه رساند و قضیه را به او اطلاع داده و بلافاصله با هم برگشتند. تلاش آنها برای باز کردن قفل درب کعبه به جایی نرسید. فاطمه بنت اسد تا سه روز بدون هیچ گونه غذا، مراقبت و پرستاری، درون خانه کعبه ماند. خبر این واقعه غیر منتظره در

۱- در آن زمان کعبه در وسط مسجد الحرام قرار داشت و درب آن، هم سطح زمین و همواره بسته و قفل زده بود. فقط در مراسم خاصی درب آن را می گشودند.

۲- الخصال، ص ۵۷۸؛ الثاقب فی المناقب، ص ۵۸؛ تفسیر نور الثقلین ج ۴، ص ۳۴۵؛ شبهای پیشاور، ص ۸۱۵ «یا فاطمة ادخلی البیت». مدینه المعاجز، ۳۳۲.

ص: ۱۸۴

تمام محله‌های مکه پیچید و نُقل مجالس اهالی مکه شد. پس از سه روز، همان محلی که به روی فاطمه باز شده بود، دوباره شکافته شد و فاطمه همراه با نوزادی بر روی دست بیرون آمد. این واقعه همه چشم‌ها را خیره ساخت و جماعت زیادی که شاهد این پیشامد بودند بر او هجوم آوردند. (۱)

به همین جهت است که ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام در مقایسه با عیسی مسیح تفاوت چشمگیری دارد. زیرا به هنگام ولادت حضرت عیسی، به حضرت مریم که درون بیت المقدس بود، ندا رسید: «از بیت المقدس بیرون آی که اینجا محل عبادت است نه محل زاییدن». (۲) با توجه به برتری کعبه بر بیت المقدس، این ویژگی و امتیاز تنها برای امیرالمؤمنین علیه السلام منحصر به فرد است، که مولود کعبه نامیده شده است. نامگذاری علی علیه السلام:

از آن جایی که تمامی کتب آسمانی، نام محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را به ترتیب به عنوان نبوت و امامت ذکر کرده‌اند می‌توان گفت: پروردگار نام این دو نفر را هزاران سال قبل از خلقت و در ملکوت اعلی ثبت نموده است؛ لذا نامگذاری امیرالمؤمنین علیه السلام پس از ولادت ایشان صورت نگرفته است، به طوری که:

۱. محمد بن جریر طبری در تفسیر خود، ابن عساکر در تاریخ خود ضمن توصیف حالات علی علیه السلام، محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب، حافظ ابو نعیم در حلیۃ الاولیا و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده نقل کرده‌اند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بر بالای عرش این کلمات نوشته شده که به جز خدای یکتای بدون شریک، خدای دیگری نیست. محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول من است که او را با علی بن ابی طالب علیه السلام تأیید نمودم». (۳)

۱- مستدرک حاکم، فصول المهمة، فصل اول، ص ۱۴؛ شبهای پیشاور ۸۱۶.

۲- اللمعة البيضاء، ص ۲۲۱؛ الامام علی علیه السلام ص ۳۶۹؛ شبهای پیشاور، ص ۸۱۴ «اخرجی عن البيت فان هذه بیت العبادۃ لا بیت الولادة»؛ مناقب ابن المغازلی ۶ ح ۳؛ بحار الانوار ۳۵، ص ۳، ح ۲۶؛ عمده ابن بطریق ح ۲۷ ح ۸، طوائف ۱۶، ح ۲، فصول المهمة ۳۰، علی بن محمد مالکی ابن صباغ.

۳- الکنی والالقاب، ج ۱، ص ۱۶۵؛ شبهای پیشاور، ص ۸۱۷ «مکتوب علی ساق العرش لا إلهَ إِلَّا اللَّهُ وحده لا شریک له و محمد عبدي و رسولی أیدته بعلي بن أبي طالب».

ص: ۱۸۵

۲. در ینابیع الموده نیز از امام الحرم از سیره ملا (وسيلة المتعبدين) آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «در شب معراج که مرا به ملکوت اعلا بردند، به طرف راست بالای عرش نظر کردم کتیه ای دیدم که بر آن نوشته بود: محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خداست و او را به وجود علی علیه السلام تأیید و یاری نمودیم.» (۱)

۳. خطیب خوارزمی در مناقب، ابن شیره در فردوس و ابن مغازلی فقیه شافعی همگی از جابر بن عبدالله انصاری نقل نموده اند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «پیش از آن که خداوند آسمان ها و زمین را در دو هزار سال خلق کند بر در بهشت کلمات «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»، علی ولی خدا و برادر پیامبر خدا نوشته شده بود.»

(۲)

۴. میر سید علی فقیه شافعی در موده هشتم از موده القربی نقل می کند که پیامبر خدا به علی علیه السلام فرمود: «اسم تو را در چهار محل، همراه با اسم خودم دیده ام:

الف: در شب معراج وقتی به بیت المقدس رسیدم بر صخره آن- لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ایدته بعلی وزیره- یافتم.

ب: به سدره المنتهی که رسیدم- اِنِّی اَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَخِیدِی وَ مُحَمَّدٌ صَفْوَتِی من خلقی ایدته بعلی وزیره ونصرته به- را ثبت شده دیدم.

ج: وقتی به عرش رب العالمین رسیدم دیدم بر ستون های آن نوشته شده است- اِنِّی اَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اَنَا مُحَمَّدٌ حَبِیبِی من خلقی ایدته بعلی وزیره ونصرته به.

د: وقتی به بهشت رسیدم دیدم بر در بهشت- لَا إِلَهَ إِلَّا اَنَا مُحَمَّدٌ حَبِیبِی من خلقی ایدته بعلی وزیره ونصرته به. نوشته شده است.»

۵- امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده از

۱- کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۲۴؛ شواهد التنزیل، ج ۱، صص ۲۹۳ و ۲۹۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۶ و ۴۲، ص ۳۳۶ و ۳۶۰ و ۴۵۶؛ شبهای پیشاور، ص ۸۱۸ «نظرت إلى ساق الأيمن من العرش فرأيت مكتوباً مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ بعلي ونصرته به»؛ ینابیع الموده ص ۲۰۷؛ میزان الاعتدال؛ لسان المیزان ۵، ص ۱۶۷.

۲- ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۱، ص ۲۵۰؛ نظم درر السمطین، ص ۱۲۳؛ شبهای پیشاور، ص ۸۱۸ «مکتوب علی باب الجنه لا- إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلَى أَخُو رَسُولِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْفَلْی عام».

ص: ۱۸۶

ابن عباس آورده‌اند که آیه شریفه: هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ؛ «خداى تعالى به نصرت خود و یارى مؤمنان تو را موید و منصور می گرداند»، (۱) درباره علی علیه السلام آمده است. همچنین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «دیدم که بر عرش نوشته شده: خدایی به جز خدای یکتای بدون شریک نیست. محمد بنده و رسول من است که او را با علی بن ابی طالب علیه السلام تأیید نمودم.» (۲)

۶. آیه ۳۷ سوره بقره دلالت بر آن دارد که چون آدم از خدای خود کلماتی آموخت، پس توبه او پذیرفته شد. امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده به روایت از ابن مغازلی شافعی در ذیل آیه فوق آورده‌اند که از رسول الله صلی الله علیه و آله درباره کلماتی که حضرت آدم به آن کلمات توبه نمود و توبه‌اش پذیرفته شد، پرسیدند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خدا را به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام قسم داد، پس خداوند توبه او را پذیرفت، او را آمرزید و عفو نمود.» (۳)

اکنون برای برخی ممکن است این سؤال پیش آید که مگر ابوطالب یا فاطمه بنت اسد، پیغمبر بوده‌اند که نام علی علیه السلام به آن‌ها وحی شده است؟ باید گفت که وحی به معنای اعلام و ابلاغ پنهانی است. چون وحی دارای مراتبی است، پس صرفاً مخصوص انبیا نمی‌باشد و چنانچه در قرآن مجید آمده است: وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ؛ «خدا به زنبور عسل وحی کرد که در کوه‌ها و درختان و سقف‌های بلند منزل گیرد»، (۴) مخلوقات دیگری هم مثل زنبور عسل و مادر حضرت موسی، مورد وحی و الهام قرار گرفته‌اند. در سوره قصص نیز به مادر حضرت موسی می‌فرماید: وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقَيْهِ فِي الْيَمِّ

۱- انفال ۸: ۶۲.

۲- کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۲۴؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۹۳؛ تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۱۷۳؛ جواهرالمطالب فی مناقب الامام علی علیه السلام، ج ۱، ص ۹۲؛ شبهای پیشاور، ص ۸۱۹ «رأیت مکتوباً علی ساق العرش بالنور لا إلهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ أَيْدَتَهُ بَعْلِي وَنَصْرَتَهُ بَعْلِي ابْنُ أَبِي طَالِبٍ».

۳- مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۴۳؛ العمدة، ص ۳۷۹؛ تذکره الموضوعات، ص ۹۸؛ شبهای پیشاور، ص ۸۲۰ «سئله بحق محمد و علی و فاطمة والحسن والحسين فتاب عليه و غفر له».

۴- نحل ۱۶: ۶۸.

ص: ۱۸۷

وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ؛ «به مادر موسی وحی کردیم که طفلت را شیر ده و چون از آسیب فرعونیان بر او ترسان شدی، او را به دریا افکن. هرگز نترس و محزون مباش که ما او را به تو باز خواهیم گرداند، و او را از پیامبران مرسل گردانیم.» (۱) سوره مریم نیز خبر از راهنمایی مریم مادر حضرت عیسی علیه السلام می دهد:

فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرَيَنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنَّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا؛ از زیر درخت او را ندا داد که غمگین مباش که خدایت از زیر قدم تو چشمه آبی جاری کند. ای مریم! شاخه درخت را حرکت ده تا از آن برای تو رطب تازه فرو ریزد. از این رطب تناول کن و از این چشمه نیز آب بنوش. چشم خود را به عیسی روشن دار - مواظب باش - و هر کس از مردم را دیدی با اشاره به وی بگو که من برای خدا روزه سکوت نذر کرده ام تا با کسی سخن نگویم.» (۲)

به استناد همان شواهد، دستور نامگذاری نوزاد متولد شده فاطمه بنت اسد در کعبه به ابوطالب وحی شد. آنگونه که در موده القربی، ینایع الموده و کفایه الطالب نقل شده:

چون مولود کعبه از مادرش فاطمه متولد شد، فاطمه اسم پدرش اسد را بر او نهاد، ولی ابوطالب از این نامگذاری خرسند نبود. پس به فاطمه گفت: «بیا امشب با هم به کوه ابوقیس (یا مسجد الحرام) برویم و خدا را بخوانیم تا شاید برای اسم این بچه راهنمایی شویم.

شب هنگام، هر دو به کوه ابوقیس (یا مسجد الحرام) رفته و به دعا مشغول شدند.

ابوطالب دعای خویش را آغاز نمود و خواست تا خداوند از خزانه غیب خویش نام این نوزاد را آشکار نماید. در آن هنگام صدایی از آسمان برخاست. ابوطالب سر به آسمان بلند کرد، لوحی از زبرجد سبز مشاهده کرد که بر آن چهار سطر شعر نوشته بود. لوح را برگرفت و بر سینه اش چسباند. در آن لوح اسم «علی» که مشتق شده از «اعلی» است،

ص: ۱۸۸

نوشته شده بود. ابوطالب از شدت خوشحالی به سجده افتاد و باری تعالی را شکر نمود. سپس به شکرانه این امر عظیم، ده شتر قربانی نمود و آن لوح را در مسجد الحرام آویخت. بنی هاشم به داشتن آن لوح بر قریش افتخار می کرد. آن لوح تا زمان جنگ حجاج با عبدالله بن زبیر، در مسجد الحرام وجود داشت و بعد مفقود گردید. (۱)

مقایسه زهد و تقوای علی (ع) با دیگر صحابه

۱- موده القربی، مودت هشتم، ینابیع الموده باب ۷، کفایه الطالب.

ص: ۱۸۹

پرسش: چرا زهد و تقوای علی علیه السلام را با سایر صحابه قابل مقایسه نمی دانید؟

پاسخ: در مورد ویژگی های امیرالمؤمنین علیه السلام فقط کافی است به بیان آنچه دیگران درباره ایشان گفته اند، پرداخت. به عنوان نمونه به موارد ذیل توجه شود:

۱. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل از عمر بن عبد العزیز اموی که در زهد و تقوی زبان زد و سرآمد اهل زمان خود بود نقل می کنند: «بعد از پیامبر، در این امت احدی را نمی شناسم که از علی ابن ابی طالب پارسا تر باشد.»

۲. ملا علی قوشچی در کتابش می گوید: «عقول عقلا درباره علی علیه السلام مات و مبهوت است زیرا او بر گذشتگان و آیندگان قلم کشید.» وی اضافه می کند که «شنیدن حالات علی علیه السلام و وضع زندگانی او هر آدمی را متحیر می کند.»

۳. عبدالله رافع می گوید: روزی به هنگام افطار به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام رفتم. کیسه مهر شده و سر بسته ای برایش آوردند. چون کیسه را باز کردم، آرد سبوس داری که پوسته های آن را نگرفته بودند در آن یافتم. علی سه کف دست از آن آرد را در دهان خود ریخت و جرعه آبی نیز بالای آن نوشید. سپس خدای را شکر نمود و سر کیسه را دوباره مُهر نمود. علت را پرسیدم که یا علی! چرا دوباره آن را مهر کردی؟ ایشان فرمود:

چون حسن و حسین علیهما السلام به من محبت می ورزند، می ترسم روغن زیتون و یا شیرینی با آن مخلوط نمایند و نفس علی از خوردنش لذت برد. به همین دلیل علی جلو نفس خود را از خوردن غذاهای لذیذ می گیرد تا مغلوب نفس نگردد.

۴. امام علی علیه السلام در آخرین شب عمر خود به امام حسن گفت: بگذارید مردم بیایند و اگر سؤالی دارند قبل از این که به من دسترسی نداشته باشند پرسند. صعصعه از ایشان پرسید دلیل افضل بودن شما بر آدم چیست؟ امام در پاسخ گفت: آدم از گندم منع شده خورد، در حالی که همه چیز برایش مهیا بود ولی علی هرگز گندم نخورد.

ص: ۱۹۰

۵. سلیمان بلخی در ینابیع الموده، محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل، خطیب خوارزمی در مناقب و طبری در تاریخ خود از سوید بن غفله نقل نموده‌اند:

«روزی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدم، ظرف ماست ترشی که بوی ترشیدگی آن به مشام می‌رسید، همراه با قرص نان جوین خشکیده سبوس داری در دست ایشان دیدم.

نان به قدری خشک بود که شکسته نمی‌شد و امیرالمؤمنین علیه السلام آن را با زانوی خود می‌شکست، و در همان ماست ترش نرم می‌کرد و می‌خورد. ایشان به من نیز تعارف کرد و من گفتم روزه هستم. ایشان فرمود: از حبیبم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که هر کس روزه باشد و میل به طعامی پیدا کند و برای خدا از آن نخورد، خداوند از طعام‌های بهشتی به او بخوراند.» سوید گفت: دلم به حال علی علیه السلام سوخت و به فضّه، خادمه آن حضرت که در نزدیک من بود، گفتم: از خدا نمی‌ترسی که سبوس جو را نمی‌گیری و برایش نان می‌پزی؟ فضّه به خدا سوگند خورد که خودش مرا منع کرده تا سبوس آن را نگیرم. سپس امام از من پرسید: به فضّه چه می‌گفتی؟ برایشان توضیح دادم. آنگاه امام گفت پدر و مادرم فدای رسول الله صلی الله علیه و آله باد که سبوس طعامش را نمی‌گرفت و از نان گندم سه روز سیر نخورد تا از دنیا رفت - کنایه از تأسی ایشان به پیغمبر است.

۶. موفق بن احمد خوارزمی و ابن مغازلی در مناقب نقل می‌کنند: روزی در دوره خلافت امام علی علیه السلام برایش حلوی شیرینی آوردند. ایشان قدری با انگشت از آن حلوا برداشت، بو کشید و فرمود: چه خوش رنگ و خوش بو است! اما از طعم آن خبر ندارم (یعنی تا کنون حلوا نخورده است). گفتم: یا علی! مگر حلوا بر شما حرام است؟ فرمود:

حلال خدا حرام نمی‌شود ولی چگونه راضی شوم که شکم خود را سیر کنم، در حالی که در گوشه و کنار مملکت، شکم‌های گرسنه وجود دارد؟

۷. خوارزمی از عدی بن ثابت نقل می‌کند: روزی برای آن حضرت فالوده آوردند. آن حضرت جلو نفس خود را گرفت و از آن نخورد.

۸. در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان سال چهارم هجری، یعنی همان شبی که به دست ابن ملجم فرق مبارکش شکافته شد، افطار را میهمان دختر خود ام کلثوم بود.

ام کلثوم در سفره افطاری اش مقداری نان، شیر و نمک گذارده بود. امام با کمال علاقه‌ای

ص: ۱۹۱

که به دخترش داشت، با ناراحتی فرمود: ندیده‌ام دختری به پدرش این قدر جفا کند! ام کلثوم پرسید: پدر جان مگر چه کرده‌ام؟ امام گفت: آیا تاکنون دیده‌ای که در سفره پدرت دو نوع خورشت باشد؟ سپس از او خواست یکی را بردارد. ام کلثوم بر حسب علاقه پدری، نمک را برداشت تا شیر برای پدرش در سفره باقی بماند، ولی امام از او خواست تا نمک را بگذارد و شیر را بردارد. آنگاه امام چند لقمه نان و نمک خورد و فرمود: «در حلال دنیا حساب و در حرام آن عذاب و عقاب وجود دارد.» (۱)

۹. لباس پوشیدن امام بسیار ساده و بی آرایش بود. ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه، ابن مغازلی - فقیه شافعی - و امام احمد حنبل در مسند نقل کرده‌اند: لباس آن حضرت از پارچه درشت بافت (زبر) بود که به پنج درهم خریده بود. تا آنجا که ممکن بود لباسش را وصله می‌کرد. اغلب وصله‌ها از پوست و یا لیف خرما بود. کفشش نیز از لیف خرما بود.

۱۰. محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و سلیمان بلخی در ینایع الموده آورده‌اند: حضرت علی علیه السلام در دوره خلافتش آنقدر به لباسش وصله زده بود که پسر عمویش عبدالله بن عباس به ایشان اعتراض نمود. سپس حضرت در پاسخش فرمود:

آنقدر وصله روی وصله زده‌ام که از وصله زننده خجالت می‌کشم. علی را با زینت دنیا چکار! چگونه به لذتی که فانی و به نعمتی که بقا ندارد دل خوش کرده و خوشحال باشم؟

دیگری به ایشان ایراد می‌گرفت که در عین خلافت چرا جامعه وصله دار می‌پوشی؟

حضرت فرمود: «این جامه‌ای است که دل را خاشع می‌گرداند، کبر را از انسان دور می‌کند و مؤمن به آن اقتدا می‌کند.»

۱۱. محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و خوارزمی از ابن اثیر آورده‌اند:

لباس علی و غلامش یکسان بود. هر جامه‌ای که می‌خرید دو ثوب (۲) یک شکل و یک قیمت می‌خرید. یکی را خود و دیگری را به غلامش قنبر می‌داد. ولی لباس‌های خوب و

۱- شبهای پیشاور، ص ۸۲۶ «فی حلال الدنيا حساب و فی حرامها عذاب و عقاب».

۲- واحد شمارش لباس.

ص: ۱۹۲

زیبا را برای یتیمان و بیوه زنان می برد.

۱۲. مذاکرات ضرار بن ضمره و معاویه بسیار مفصل است. متن کامل این مذاکرات در تذکره خواص الامه، ینابیع الموده و نیز در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید آورده شده است. قسمت پایانی این مذاکره اختصاص به امام علی علیه السلام دارد که ضرار در حضور معاویه می گوید: «در شبی تار، علی را دیدم که محاسنش را به دست گرفته و چون مار گزیده ای بخود می پیچد. با حالت حزن و اندوه می گریست و می گفت: ای دنیا! به سراغ دیگری برو، غیر از من کس دیگری را بفریب و مغرور نما، که من فریب تو را نخواهم خورد. بدان جهت که عمر تو کوتاه، خطر تو بسیار و عیش تو بسیار اندک است. مدتی است که تو را سه طلاقه نموده ام و دیگر امید بازگشتی به تو نیست. آه از کمی زاد و توشه و دوری سفر و وحشت راه.» با آن همه قساوت قلب، عداوت، دشمنی و کینه ای که معاویه نسبت به آن حضرت داشت، پس از شنیدن سخنان ضرار در شرح حال امام علی علیه السلام، بی اختیار گریه کرد و گفت: «خدا رحمت کند ابا الحسن را، واللّه و به تحقیق که همین گونه است.» (۱) او در جای دیگری گفت: «زنان عالم از زاییدن فردی چون علی ابن ابی طالب علیه السلام عقیم اند.» (۲)

۱۳. زهد امیرالمؤمنین علیه السلام از افاضات ربانی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به وی بشارت داده است. محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب از عمار یاسر حدیثی نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «خداوند تو را با زهد در دنیا به زینتی آراسته است که هیچ کدام از بندگان بدان زینت نشده اند. زیرا در نظر حق تعالی هیچ چیز در دنیا بهتر از زهد نیست. نه تو از لذایذ دنیوی بهره بردی و نه دنیا توانست تو را به استخدام خویش در آورد. خداوند تو را به دوستی نیازمندی موفق گردانید که راضی و معتقد به امامت تو

۱- حقوق آل بیت علیهم السلام، ص ۷۴؛ شبهای پیشاور، ص ۸۲۸ «رحمه الله أبا الحسن لقد كان والله كذلك». تذکره خواص الأمه، ص ۶۶، حلیه الأولیاء، حافظ ابو نعیم، ج ۱، ص ۸۴. فصول المهمه، ۱۲۸، الاتحاف بحب الاشراف، شبراوی شافعی، ص ۸.

۲- الدرجات الرفیعه، ص ۱۶۰؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۲۵۴؛ شبهای پیشاور، ص ۸۲۸ «عقمت النساء أن تلدن مثل علی ابن ابی طالب».

ص: ۱۹۳

شدند. من از کسانی که از امامت تو پیروی نمودند خرسندم. خوشا به حال آنان که تو را دوست داشته و تصدیق نمودند، و وای به حال دشمنان و تکذیب کنندگانت. آنان که تو را دوست داشتند و تصدیق کردند، در بهشت برین همسایه‌های تو خواهند بود و در کاخ با عظمت و با شکوه تو در بهشت مصاحب تو می‌باشند. بر خدا لازم است تا آنانکه با تو دشمنی ورزیدند و تو را تکذیب کردند، روز قیامت آن‌ها را در جایگاه دروغگویان قرار دهد.»

(۱) به خاطر وجود همین زهد و ورع امام بود که او را امام المتقین می‌خواندند. اولین بار شخص خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله او را با این لقب خواند و بارها تکرار نموده و به جامعه معرفی کرد، ابن ابی الحدید در جلد دوم شرح نهج البلاغه، حافظ ابو نعیم در حلیه الاولیا و میر سید علی همدانی در موده القری از انس بن مالک روایت می‌کنند: روزی رسول الله صلی الله علیه و آله به من گفت: آب وضو برای من بیاور. پس از وضو گرفتن دو رکعت نماز بجای آورد و سپس فرمود: «ای انس! اول کسی که از این در وارد شود امام المتقین و سید و سرور مسلمانان، پادشاه مؤمنان (یعسوب ملکه زنبور عسل را گویند)، خاتم اوصیا و کشاننده دست و پای روسفیدان به سوی بهشت است.» (۲) انس بن مالک گوید در دل گفتم خدایا! این تازه وارد را مردی از انصار قرار ده، که ناگهان علی علیه السلام از در وارد شد. سپس رسول الله با حالتی شاد و خندان برخاست و به استقبال او رفت، دست در گردنش انداخت، او را بوسید و عرق رویش را پاک کرد. علی گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله! امروز کاری برای من می‌کنی که قبلاً نمی‌کردی. رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: چرا نکنم؟ حال آن که تو از جانب

۱- العمدۃ، ص ۲۶۸؛ مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۱۳۳؛ المعجم الاوسط، ج ۵، ص ۸۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۲۸۲؛ شبهای پیشاور، ص ۸۲۸ «إِنَّ اللَّهَ قَدْ زَيَّنَّكَ بِزِينَةٍ لَمْ يَزِينَ الْعِبَادَ بِزِينَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْهَا زَيْنُكَ بِالزَّهْدِ فِي الدُّنْيَا وَجَعَلَكَ لَا- تَرْزَأُ مِنْهَا شَيْئاً وَلَا- تَرْزَأُ مِنْكَ شَيْئاً وَهَبَ لَكَ حَبَّ الْمَسَاكِينِ فَجَعَلَكَ تَرْضَى بِهِمْ أَتْبَاعاً وَ يَرْضُونَ بِكَ إِمَاماً فَطُوبَى لِمَنْ أَحَبَّكَ وَ صَدَقَ فَيْكَ وَ وِيلَ لِمَنْ أَبْغَضَكَ وَ كَذَبَ عَلَيْكَ فَأَمَّا مَنْ أَحَبَّكَ وَ صَدَقَ فَيْكَ فَأَوْلَئِكَ جِيرَانُكَ فِي دَارِكَ وَ شَرَكَاؤُكَ فِي جَنَّتِكَ وَ أَمَّا مَنْ أَبْغَضَكَ وَ كَذَبَ عَلَيْكَ فَحَقَّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يَوْقِفَهُ مَوْقِفَ الْكَذَّابِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

۲- تاریخ مدینه، ج ۴۲، ص ۳۰۳؛ الموضوعات، ج ۱، ص ۳۷۶؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶۲؛ شبهای پیشاور، ص ۸۲۹ «يَا أُنْسُ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ عَلَيْكَ مِنْ هَذَا الْبَابِ هُوَ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَ يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَ خَاتَمُ الْوَصِيِّينَ وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ».

ص: ۱۹۴

من، رسالت مرا به خلق خدا خواهی رساند و صدای مرا به آن‌ها خواهی شنوند و نیز بعد از من آنچه را که مورد اختلافشان باشد بیان خواهی کرد. با این توضیحات، اگر صحابه دیگری دارای این اندازه کمال و تقوی بود آیا باز هم پیامبر اسلام، علی علیه السلام را امام الممتقین می‌خواند؟ لیکن از اختصاص این عنوان به امام علی علیه السلام در می‌یابیم که زهد و تقوای ایشان قابل مقایسه با دیگران نمی‌باشد.

سکوت علی (ع) و بیعت با ابوبکر!؟

ص: ۱۹۵

پرسش: اگر علی علیه السلام خلیفه بر حق و بلا فصل رسول الله صلی الله علیه و آله بود پس چرا با آن همه شجاعت و شهامتی که خاص خود او بود، قیام به حق ننموده و سکوت اختیار کرد و بعد از مدتی نیز بیعت نمود؟

پاسخ: این یک اصل و قاعده کلی است که آنچه را انبیا و اوصیای الهی، مطابق دستورات پروردگار، وظیفه خود تشخیص دهند، عمل می نمایند. علی علیه السلام نیز که خاتم الاوصیا و خیر الوصیین است از این قاعده مستثنی نیست. بنابراین نمی توان به ایشان ایراد گرفت که چرا قیام به شمشیر ننموده است، بلکه باید علت این سکوت را جویا شد. با مراجعه به تاریخ انبیا، می توان موارد مشابهی را یافت که همانند علی علیه السلام چاره ای جز سکوت نداشته اند.

قرآن مجید، شرح حال نوح پیامبر را چنین می گوید: فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَاتَّصِرْ؛ «به درگاه حق تعالی دعا کرد که بارالها! من مغلوب شدم، پس تو به لطف خود مرا یاری نما». (۱) در سوره مریم نیز خداوند از زبان ابراهیم می گوید: وقتی از عمویش «آزر» استمداد طلبید و از او پاسخ منفی شنید، گفت: وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي؛ «از شما و بت هایتان دوری نموده، کنج عزلت اختیار کرده و پروردگارم را می خوانم». (۲) امام فخر رازی در جلد پنجم تفسیر خود می گوید: «منظور ابراهیم از کلمه اعتزلکم، جدا شدن و دوری جستن از مکان و روش آنها است».

در تاریخ آمده است که بعد از آن، حضرت ابراهیم از بابل به سوی کوه های فارس مهاجرت کرد و هفت سال در اطراف آن کوه ها زندگی کرد و کنج عزلت برگزید. سپس دوباره به بابل برگشت و با شکستن بت ها دعوت خویش را آشکار نمود. در سوره

۱- قمر ۵۴: ۱۰

۲- مریم ۱۹: ۴۹

ص: ۱۹۶

قصص نیز داستان فرار همراه با ترس و خوف حضرت موسی را چنین بیان می کند:

فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ از شهر و دیار خود با ترس و خوف خارج شد و گفت پروردگارا! از این قوم ستمکار نجاتم ده. (۱) همچنین در سوره اعراف، جریان قوم بنی اسرائیل را که در غیاب حضرت موسی - با فریب سامری - گوساله پرست شدند و سکوت حضرت هارون را بیان می کند. بالاخره خداوند در جای دیگری از قرآن مجید می فرماید: وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَوْا عَفْوَني وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي از شدت خشم، سر برادرش هارون را گرفت و گفت: ای جان برادر و ای فرزند مادرم! آن ها مرا خوار و زبون داشتند و نزدیک بود مرا به قتل برسانند. (۲) هارون که خلیفه حضرت موسی بود در مقابل فریبکاری سامری - که مردم را منحرف و گوساله پرست کرده بود - قیام نکرد و دست به شمشیر نبرد. قبلاً گفتیم که رسول الله صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را نیز به منزله هارون برای خود می دانست. بنابراین وقتی در مقابل کار انجام شده ای قرار گرفت، همانند هارون صبر و تحمل پیشه کرد. زمانی که به زور، او را به مسجد آوردند تا از او بیعت گیرند، خود را به قبر پیامبر رساند و همان کلمات هارون را به پیامبر فرمود: إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَوْا عَفْوَني وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي؛ این امت مرا تنها گذارد و ضعیف نمود و نزدیک بود مرا بکشند. (۳)

به طوری که ابن مغازلی - فقیه شافعی - و خطیب خوارزمی در مناقب نقل کرده اند، این واقعه هم برای پیامبر و هم برای علی علیه السلام، قابل پیش بینی بود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن را این چنین به امام علی علیه السلام تذکر داده بود:

«این امت از تو کینه ها در دل دارد و به زودی بعد از من آنچه را که در دل دارند ظاهر می سازند. من تو را به صبر و بردباری سفارش می کنم تا خداوند تو را جزا و عوض خیر عنایت کند.» امیرالمؤمنین علیه السلام نیز الزام خود به سکوت را، در پاسخ به حضرت فاطمه علیها السلام در قضیه غصب فدک یادآوری می کند. در آن زمان حضرت فاطمه علیها السلام پس از

۱- قصص ۲۸: ۲۱

۲- اعراف ۷: ۱۵۰

۳- اعراف ۷: ۱۴۹

ص: ۱۹۷

آن که حقش را غصب کردند و نومیدانه به خانه برگشت، به امام علی علیه السلام گفت: «چون جنین در شکم مادر، پرده نشین و چون متهم و مظنون، در کنج خانه پنهان گشته‌ای! پس از آن که شاه پره‌ای بازها و عقاب‌ها را در هم شکستی، اینک از پره‌ای مرغان ضعیف، عاجز شده‌ای و قدرت توانایی بر آن‌ها را نداری!! اینک پسر ابی‌قحافه - ابوبکر - عطای بخشیده پدرم و قوت و معیشت فرزندانم را به زور می‌ستاند. با من دشمنی و در سخن گفتن مجادله می‌کند و»

پس از پایان خطابه حضرت فاطمه علیها السلام، امام با صبر و حوصله با پاسخ کوتاهی، دلیل سکوت خو را چنین بیان می‌کند: «من در امر دین و احقاق حق تا جایی که ممکن بود، کوتاهی نکرده‌ام. آیا مایلی که این دین، باقی و پایدار بماند و نام پدرت دائم در مناره مساجد برده شود؟» فاطمه پاسخ داد: به راستی این منتهای آمال و آرزوی من است.

سپس علی علیه السلام گفت: «بنابراین باید صبر و تحمل کنی که پدرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله چنین سفارش نموده و گرنه من، قدرت آن را دارم که حقت را بگیرم. ولی بدان! که آن وقت دیگر دین محمد صلی الله علیه و آله از میان ما رخت بر می‌بندد. پس برای خدا و حفظ دینش صبر کن که ثواب آخرت برای تو، از برگرداندن حق غصب شده‌ات بهتر می‌باشد.»

همین مطلب را امام با بیانی دیگر به ابوسفیان فرمود: پیامبر ابوسفیان را برای جمع آوری صدقات به بیرون از مدینه فرستاده بود و او پس از رحلت پیامبر به مدینه بازگشت. زمانی که مطلع شد ابوبکر زمام امور خلافت را به دست گرفته است، نزد علی علیه السلام رفت و گفت: «چنانچه بخواهی مدینه را از سواره و پیاده بر علیه ابوبکر پر می‌کنم.» امام علی علیه السلام در پاسخ وی گفت: «دیر زمانی است که تو در صدد ضربه زدن به اسلام و مسلمین هستی، ولی کاری از پیش نبرده‌ای. ما را به سواره و پیاده تو نیازی نیست.» امام سپس ادامه داد: «تو در پی انجام کاری هستی که ما اهل آن نیستیم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با من عهدی نموده است که من بدان پای بندم.» (۱) ملاحظه می‌شود که امام در اینجا نیز دلایل سکوت خود را به روشنی بیان می‌دارد.

ص: ۱۹۸

ابراهیم ابن محمد ثقفی، ابن ابی‌الحدید و علی بن محمد همدانی آورده‌اند: وقتی که طلحه و زبیر بیعت خویش با امام را شکستند و به سوی بصره حرکت کردند امیرالمؤمنین علیه السلام از مردم خواست در مسجد جمع شوند و در اجتماع آنان خطبه‌ای خواند.

پس از حمد و ثنای پروردگار، دلایل سکوت بیست و چند ساله خود را چنین اظهار نمود: «پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، ما اهل بیت عترت، خویشان و اولیای حضرت می‌دانستیم که سزاوارترین و محقق‌ترین افراد به رتبه و مقام ایشان هستیم. مشکلی هم برای رسیدن به حق و خلافت نداشتیم. گروهی، دست به دست یکدیگر داده و خلافت را از ما گرفته و به دیگری دادند. به خدا سوگند که چشم‌ها گریان، دل‌ها آزرده و سینه‌هایمان از خشم و کینه و نفرت این کار پر بود. اگر خوف تفرقه مسلمانان نبود - که به کفر و قهقرا بر گردند - به خدا قسم که هر لحظه خلافت را تغییر می‌دادم. لکن سکوت اختیار نمودم و آنان مشغول خلافت شدند، تا این که مسلمانان خود با من بیعت نمودند و» (۱)

بنابراین، سکوت و تسلیم اجباری آن حضرت به خلافت ابوبکر و عمر، دلیل بر رضایت ایشان نبوده و صرفاً به جهت حمایت از دین اسلام بوده است. مساعدت ایشان به خلیفه اول و دوم نیز، هرگز به معنای تأیید آن‌ها نبوده است، بلکه در حقیقت، مساعدت به دین مقدس اسلام و حفظ آن بوده است امام علی علیه السلام این مطلب را در نامه خود به اهالی مصر که توسط مالک اشتر، ارسال شد یادآوری نموده است. ترجمه قسمتی از آن نامه مطابق جلد چهارم شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید چنین است: «.. چون رسول الله صلی الله علیه و آله درگذشت، مسلمانان برای خلافت نزاع کردند. به خدا سوگند اصلاً به ذهنم خطور نمی‌کرد و باور نمی‌کردم که عرب، پس از ایشان و با وجود آن همه سفارشات پیغمبر و نصوص آشکار، خلافت را از اهل بیت و خاندانش گرفته و به دیگری واگذارد، و آن را از من دریغ ورزد. آنچه مرا آزرده ساخت، عجله مردم برای بیعت با ابوبکر بود. ابتدا دست

۱- بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۱۱۱؛ الکافئه، ص ۱۹؛ شبهای پیشاور، ص ۸۴۰ «و خشنت و الله الصدور، و ایم الله لو لا مخافه الفرقة من المسلمین أن يعودوا إلى الکفر، و يعود الدین، لکنّا قد غیرنا ذلک ما استطعنا، و قد ولی ذلک ولاء و مضوا لسیلهم و ردّ الله الأمر إلیّ، و قد بايعانی و قد نهضنا إلى البصرة لیفرقا جماعتکم، و یلقیا بأسکم بینکم».

ص: ۱۹۹

خود را از بیعت نگه داشتم تا آن که دیدم گروهی از مردم مرتد شده و از اسلام برگشتند و می خواستند دین محمد صلی الله علیه و آله را از بین ببرند. پس نگران شدم که اگر به یاری اسلام و مسلمانان نپردازم، رخنه و شکافی در دین افتد که مصیبت و اندوه آن در مقایسه با از دست دادن حکومت و ولایت بر شما بیشتر است (که کالای چند روزه ای است و آنچه به دست آید مانند سراب از دست رفتنی است). لذا در میان آن همه پیشامدها و تبهکاری ها برخاستم، تا جلو آن تبهکاری ها و نادرستی ها گرفته شد و از میان رفت و دین آرام گرفت.» (۱)

ابن ابی الحدید، شیخ محمد عبده و شیخ محمد خضری نقل می کنند که ایشان در قسمتی از خطبه شقشقیه می فرماید: «پسر ابی قحافه در حالی که می دانست موقعیت من برای خلافت به سان محور وسط آسیا می باشد، خلافت را چون پیراهن به تن کرد ... پس من جامه خلافت را رها کرده و در کار خود اندیشیدم که آیا بدون دست (یار و یاور) حمله برده و حق خود را بستانم یا آن که بر ظلمت (کوری و گمراهی خلق) صبر کنم تا پیران فرتوت؛ جوانان پژمرده و پیر و مؤمن رنج کشند تا خدا را ملاقات کنند. هنگامی که تشخیص دادم خردمندی در صبر کردن است، در حالی که خار در چشم و استخوان در گلویم بود و میراث خود را به غارت و تاراج رفته می دیدم، صبر نمودم»

ایشان در خطبه دیگری که برای اصحاب خویش پس از سقوط مصر و شهادت محمد بن ابی بکر ایراد نمود، در قسمتی از آن دلایل امتناع از بیعت ابوبکر را چنین بیان نمود «.. من دست نگه داشتم، چون خود را برای تصدی این منصب از ابوبکر شایسته تر

۱- شرح نهج البلاغه صبحی صالح، نامه ۶۲؛ شبهای پیشاور، ص ۸۴۱ «قسمتی از نامه امیرالمؤمنین به اهالی مصر- «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ وَ مَهْمِنًا عَلَى الْمُرْسَلِينَ فَلَمَّا مَضَى عِ تَنَازَعَ الْمُسْلِمُونَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ فَوَاللَّهِ مَا كَانَ يُلْقَى فِي رُوعِي وَلَا يَخْطُرُ بِيَالِي أَنَّ الْعَرَبَ تُزَعِّجُ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ ص عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَلَا أَنَّهُمْ مَنَحُوهُ عَنِّي مِنْ بَعْدِهِ فَمَا رَاعَنِي إِلَّا انْتِثَالُ النَّاسِ عَلَى فُلَانٍ يُبَايِعُونَهُ فَأَمْسَيْتُ يَدِي حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَى مَحْقِ دِينِ مُحَمَّدٍ ص فَحَشَيْتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ ثَلَمًا أَوْ هَيْدَمًا تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ فَوْتٍ وَلَمَّا يَتَكَلَّمُ الَّتِي إِنَّمَا هِيَ مَتَاعُ أَيَّامٍ قَلِيلٍ يُزُولُ مِنْهَا مَا كَانَ كَمَا يُزُولُ السَّرَابُ أَوْ كَمَا يَنْتَفَشُّ السَّحَابُ فَتَهَضَّتْ فِي تِلْكَ الْأَحْدَاثِ حَتَّى زَاَحَ الْبَاطِلُ وَزَهَقَ وَاطْمَأَنَّ الدِّينُ وَتَنَهَّاهُ».

ص: ۲۰۰

می دیدم. مدتی این چنین گذشت و دیدم که گروه‌هایی از اسلام برگشته و به آیین محمد صلی الله علیه و آله پشت نهادند. آنان در پی نابودی دین خدا و امت محمد صلی الله علیه و آله بودند. پس نگران شدم که اگر به یاری اسلام و مسلمین برنخیزم، شکافی در آن پدید آید که مصیبت آن برایم از مصیبت از دست رفتن ولایت بر شما - که متاع چند روزه دنیا بود و چون سراب از بین رفتنی و چون ابر ناپایدار است - بزرگتر بود. لذا نزد ابوبکر رفته و با او بیعت نمودم، و بر رفع آن فتنه‌ها و تنگناها همت گماردم تا این که باطل از بین رفت و کلمه الله برتری یافت؛ گرچه کافران را خوش نیامد.» (۱) ایشان درباره بیعت با عثمان چنین می‌فرماید: «از روی اکراه با او بیعت نمودم و این مصیبت را در راه خدا به حساب آوردم. به اطراف خویش نگریستم، یار و یآوری و مدافعی جز اهل بیت خویش برای خود نیافتم. از این که آن‌ها را در کام مرگ افکنم دریغ نمودم و خار در چشم، دیده بر هم نهاده و استخوان در گلو آب دهان را فرو بردم و خشم خود را که تلخ‌تر از زهر بود، فرو خوردم. مصیبتی که در دل، دردناک‌تر از ضربه کاری بود تحمل نمودم.» (۲) بنابراین قیام نکردن و دست به شمشیر نبردن، و بیعت با خلفای اول و دوم، وظیفه‌ای بود که علی علیه السلام تشخیص داد.

نگرانی از زوال دین، تفرقه مسلمانان، شروع جنگ داخلی و در نتیجه غلبه یهود و نصاری و مشرکین بر جامعه نو ظهور مسلمین، دلیل اصلی سکوت آن حضرت بود. از آنجایی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ایشان را از این جریان با خبر کرده بود، که اصل دین از بین نمی‌رود و مثل آفتابی است که ممکن است مدتی در پس ابرها پنهان بماند، دین محمد صلی الله علیه و آله نیز ممکن است مدتی در پس پرده جهل و عناد باقی بماند ولی، عاقبت آشکار و هویدا می‌گردد. لذا به اقتضای مصلحت دین، صبر و تحمل نمود تا باعث تفرقه مسلمانان نگردد. از طرفی نهال نو پای اسلام را با مساعدت‌های خویش آبیاری نمود و فرصت را از دشمن گرفت.

در پاسخ به عده‌ای که می‌گویند «اگر این شیوه، مصلحت اسلام و مسلمین بود و

۱- الغارات؛ شبهای پیشاور، ص ۸۴۲؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۹۵

۲- الغارات؛ شبهای پیشاور، ص ۸۴۳

ص: ۲۰۱

پیغمبر نیز ایشان را مطلع ساخته بود، چرا از همان ابتدا این تشخیص را نداد و یا در همان ابتدا بیعت نکرد؟» باید گفت: بدان جهت مدتی را صبر کرد و در عین حالی که دست به شمشیر نبرد، از بیعت اجتناب نمود تا در مناظرات و مجالس، به اثبات حق و حقوق اهل بیت و خاندان پیامبر پردازد؛ تا حق و حقیقت بر همگان معلوم گردد، و دیگران نیز دریابند که بر حسب اجبار، به بیعت تن داده و رضایت قلبی ندارد. روشن است اگر از ابتدا ایشان از روی اجبار و بدون روشنگری با خلیفه اول بیعت می کرد، الان دیگر راه دفاع از اهل بیت بسته بود و چه بسا شیعه‌ای وجود نداشت تا بدین شبهات پاسخ دهد.

امام علی علیه السلام در جای دیگری در پاسخ به خوارج که می گفتند: «علی وصی پیامبر بود اما نتوانست و وصایت را ضایع نمود!» فرمود: «این شما بودید که توصیه پیامبر را نادیده گرفتید و دیگران را بر وصی او، مقدم دانستید و زعامت و رهبری را از من دریغ داشتید. آیا نمی دانید که اوصیا وظیفه ندارند مردم را به خود دعوت کنند، اما انبیا که خداوند آن‌ها را به رسالت بر می گزیند باید مردم را به سوی خود دعوت نمایند. لیکن چون «وصی» معرفی شده است نیازی به دعوت مردم به سوی خود ندارد و هر کس به خدا و رسولش ایمان آورده است، باید توصیه پیامبر را با جان و دل اطاعت کند.» ایشان ادامه دادند: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره من فرموده است «یا علی أنت بمنزلة الكعبة تُؤتی ولا تأتي»؛ ^(۱)

یا علی! تو نسبت به من همچون کعبه هستی که مردم باید نزد آن روند، نه این که کعبه نزد آن‌ها رود.» حال اگر مردم حج را ترک کنند، این کار خدشه‌ای به جایگاه بیت الله الحرام نمی‌رساند، بلکه مردم به خاطر ترک زیارت خانه خدا، معصیت می‌کنند زیرا خدای تبارک و تعالی، خانه خود را به مردم معرفی نموده و تردیدی در آن نیست؛ لذا زیارتش بر کسانی که استطاعت دارند واجب شده است.»

پاسخ علی بن ابیطالب (ع) و عمر به سوالات شرعی و فقه مربوط به آن

۱- اسد الغابه، ج ۴، ص ۳۶؛ تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۴۰۷؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۱۰۶، حج ۱۴۹؛ المسترشد محمد بن جریر طبری، مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۸؛ ینابیع المودة، ج ۲، ص ۸۵، کنوز الحقایق.

ص: ۲۰۲

پرسش: امام علی علیه السلام در مورد سؤالات شرعی به عمر مراجعه می کرده یا عمر از امام سؤال می کرده است؟

پاسخ: در مورد امام علی علیه السلام فقط به ذکر یک حدیث از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اکتفا می شود که فرمود: «انا مدینه العلم وعلی بابها» و نیز «انا دار الحکمه وعلی بابها». اگر جواب سؤال اول مثبت باشد، بدان معنا است که گنجینه علم و حکمت رسول الله صلی الله علیه و آله کامل نبوده که در و دروازه آن به عمر - خلیفه دوم - نیاز داشته و با مراجعه به او، پاسخ مسائل فقهی خود را از عمر می گرفته است. در این صورت باید نتیجه گرفت که عمر، محل رجوع خود پیغمبر نیز بوده است!!

اما در مورد عمر، به ذکر چند واقعه بسنده می شود، و نتیجه گیری درباره پاسخ این سؤال به خواننده واگذار می گردد.

۱. ابن ابی الحدید آورده است: عبدالله بن مسعود از فقهای بزرگ مدینه بود و عمر اصرار داشت که وی همواره همراه او باشد تا در مواقع لزوم، پاسخگوی سؤالات علمی و فقهی که از عمر می پرسند، باشد.

۲. اکابر علمای اهل سنت، نظیر: جلال الدین سیوطی در درالمنثور، جارالله زمخشری در جلد اول تفسیر کشاف، فاضل نیشابوری در جلد اول تفسیر غرایب، ابن ابی الحدید در جلد اول شرح نهج البلاغه، حمیدی در جمع بین الصحیحین و ذهبی در تلخیص مستدرک آورده اند:

روزی عمر، برای اصحاب خطبه ای خواند و اخطار نمود هر کس زنی بگیرد و مهر زنش بیشتر از چهارصد درهم باشد او را حد زده، زیادتی مهر را از او گرفته و به بیت المال مسلمین واریز می کنم. زنی از میان جمعیت برخاست و صدا زد: ای عمر! کلام تو اولی تر است یا کلام خدا؟ عمر در پاسخ گفت: البته کلام خدا. سپس زن گفت: مگر نه آن است که خداوند در قرآن مجید می فرماید: وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ

ص: ۲۰۳

إِحْدَاهُنَّ قِطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا؛ «اگر خواستید زنی را رها کنید و زن دیگری به جای او اختیار کنید، و مال بسیاری مهر او کرده‌اید نباید چیزی از مهر او را باز گردانید.» (۱) عمر از شنیدن پاسخ این زن، مات و مبهوت شد و گفت: «همه شما حتی زنانی که در حجله‌ها هستند از عمر فقیه‌تر و داناترید.» (۲) عمر سپس به بالای منبر برگشت و حرف قبلی خود را لغو کرد.

۳. حمیدی در جمع بین الصحیحین نقل می‌کند که در زمان خلافت عمر، پنج مرد را با زنی گرفته بودند، و ثابت شد که مرتکب زنا شده‌اند. بلافاصله عمر دستور داد آن ۵ نفر را سنگسار کنند. در این هنگام، علی علیه السلام وارد شد و به عمر گفت: هر چند همه این‌ها یک عمل را انجام داده‌اند اما حکم هر کدام متفاوت است و احکام یکسانی ندارند. امام علی علیه السلام دستور داد آن پنج نفر را آورند، و حکم آن‌ها را چنین صادر کرد: اولی را گردن زدند؛ دومی را سنگسار کردند؛ سومی را ۱۰۰ تازیانه؛ چهارمی را پنجاه تازیانه و بالاخره پنجمی را ۲۵ تازیانه زدند. عمر تعجب کرد، و دلیلش را پرسید. امام گفت: اولی کافری است که در ذمه اسلام بوده و با زن مسلمان زنا نموده است؛ دومی مردی زن دار بود؛ سومی مرد مجرد؛ چهارمی غلام بود و پنجمی مردی ابله و کم عقل بود.

۴. امام احمد حنبل در مسند، حمیدی در جمع بین الصحیحین، بخاری در صحیح، خوارزمی و جمعی دیگر نقل می‌کنند: زن حامله‌ای را نزد عمر آوردند و پس از بازجویی، اقرار به زنا نمود، و خلیفه حکم سنگسار او را صادر کرد. امام علی علیه السلام گفت:

حکم تو درباره این زن قابل اجرا است؛ اما تو بر طفلی که در رحم او است تسلطی نداری. پس عمر زن رها کرد تا برود.

۵. امام احمد حنبل، امام احمد بن عبدالله شافعی و سلیمان و سلیمان بلخی حنفی و بسیاری دیگر نقل کرده‌اند: زن دیوانه‌ای را نزد عمر آوردند که متهم به زنا بود، و خود آن زن نیز اعتراف کرده بود. خلیفه دستور داد تا او را سنگسار نمایند. امیرالمؤمنین علیه السلام که در

۱- نسا ۴: ۲۴.

۲- کتاب الاربعین، ص ۴۲۷؛ عین العبره، ص ۱۶؛ سیل السلام، ج ۳، ص ۱۴۹؛ شبهای پیشاور، ص ۸۵۲ «کلکم أفتقه من عمر حتی المخدرات فی الحجال».

ص: ۲۰۴

آن جا حاضر بود، خطاب به عمر گفت: از پیغمبر شنیدم که فرمود: قلم از سه گروه برداشته می شود: «خوابیده تا بیدار شود، دیوانه تا عاقل شود و بچه تا به سن تکلیف برسد.»

۶. امام احمد حنبل در مسند، حمیدی در جمع بین الصحیحین و بیهقی در جلد اول سنن و عده ای دیگر نقل می کنند: در زمان خلافت عمر، مردی نزد وی آمد و گفت: من جُنُب شده ام و آب نیافته ام تا غسل کنم. حکم چگونه است؟ عمر گفت: تا وقتی آب نیافتی نماز نخوان. هر گاه آب یافتی غسل کن و نماز بخوان. عمار یاسر که در آنجا حاضر بود به عمر گفت: یادت می آید که در یکی از سفرها بر حسب اتفاق به غسل احتیاج پیدا کردیم، چون آب نبود تو نماز نخواندی ولی من گمان کردم که تیمم بدل از غسل، آن است که تمام بدن خود را بر زمین بمالم. لذا خود را بر زمین غلطانده و نماز خواندم. چون خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدیم حضرت تبسمی کرد و گفت: در تیمم همین قدر بس است که کف دو دست را با هم بر زمین زده و بعد هر دو کف دست را بر پیشانی بمالند. سپس کف دست چپ را بر پشت دست راست و کف دست راست را بر پشت دست چپ گذاشته و مسح نمایند. پس چگونه می گویی نماز نخواند؟ عمر چون پاسخی نداشت گفت: ای عمار از خدا بترس!

۷. نور الدین مالکی در فصول المهمه آورده است که مردی را نزد خلیفه عمر آوردند و در حضور جمعی از او پرسیدند: چگونه دیشب را صبح کردی؟ او گفت:

«صبح کردم در حالی که فتنه را دوست می دارم و از حق کراهت دارم، یهود و نصاری را تصدیق می کنم، چیزی را که ندیده ام به آن ایمان دارم و اقرار به چیزی دارم که خلق نشده است.» عمر دستور داد بروند علی علیه السلام را بیاورند. چون امیرالمؤمنین علیه السلام آمد، قضیه را برای آن حضرت بازگو کردند. سپس امام فرمود: این مرد درست گفته است. چود مرادش از فتنه، اموال و اولاد است؛ زیرا در قرآن مجید آمده است: **أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ**. (۱)

منظورش از حق همان مرگ است؛ چنانچه در سوره ق می فرماید:

وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ. (۲)

منظورش از تصدیق یهود و نصاری تکذیب هر دوی آنها

ص: ۲۰۵

می‌باشد؛ چون در قرآن آمده است: وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ؛ یهود می‌گفتند: نصاری بر حق نیستند، و نصاری می‌گفتند: یهود بر حق نیستند.» (۱) لذا منظور مرد از این جمله، تکذیب هر دو فرقه آن‌ها می‌باشد. مراد از «ایمان به چیزی که ندیده است» آن است که به خدای نادیدنی ایمان دارد و بالا-خره منظور از «اقرار به چیزی که خلق نشده» قیامت است که هنوز به وجود نیامده است. سپس عمر گفت: «به خدا پناه می‌برم از هر معضلی که علی در او نباشد و اگر علی نبود عمر هلاک می‌شد.» (۲) همچنین در جای دیگری گفته بود: «مباد آن روزی که مشکلی برایم پیش آید، و علی علیه السلام در دسترس نباشد» (۳)، یا خطاب به سایر صحابه پیامبر خدا می‌گفت: تا علی علیه السلام در مسجد است احدی حق ندارد زبان به فتوا بگشاید.» (۴) و نظیر این وقایع در تاریخ زیاد نقل شده است. (۵)

چرا شیعه دست بسته نماز نمی‌خواند؟

- ۱- بقره ۲: ۱۱۳.
- ۲- مسند زید بن علی، ص ۳۳۵؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، صص ۱۸۴، ۱۸۵ و ۱۸۷؛ ینایع الموده لذوی القربی، ج ۳، ص ۱۴۷؛ شبهای پیشاور، ص ۸۶۴ «أعوذ بالله من معضلة ليس لها أبو حسن ... لو لا علي لهلك عمر».
- ۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸؛ عمر بن خطاب، ص ۳۷۱ «لا بقیت لمعضلة ليس لها أبو حسن».
- ۴- بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۴۱، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸؛ المناظرات فی الامامه، ص ۴۴۵ «لا یفتین أحد فی المسجد و علی حاضر».
- ۵- در کتاب شبهای پیشاور، ص ۸۶۴، سی مورد از کتابهای اهل سنت نقل می‌کند که عمر بن الخطاب برای حل مسائل از امیرالمؤمنین سؤال کرده است.

ص: ۲۰۶

پرسش: چرا شیعه دست بسته نماز نمی‌خواند؟

پاسخ:

۱- چون شیعه آن را حرام و هیچیک از مذاهب اهل سنت آن را واجب ندانسته‌اند. بعضی آن را مستحب و گروهی در نمازهای واجب آنرا مکروه شمرده‌اند و زمان پیامبر و خلیفه اول همه صحابه دست باز نماز می‌خوانده‌اند تا در زمان خلیفه دوم این بدعت گذاشته شد.

ابن رشد قرطبی اندلسی از علمای اهل سنت می‌گوید: (۱)

درباره دست روی دست گذاشتن در نماز میان علماء (اهل سنت) اختلاف است، مالک ابن انس در نمازهای واجب مکروه و در نماز نافله آن را جائز شمرده و جمهور آن را مستحب دانسته‌اند. علت این اختلاف نظر روایات صحیحی است که به دست ما رسیده که نماز پیامبر را توصیف می‌کند و در آن نقل نشده که پیامبر دست راست روی دست چپ می‌گذاشته‌اند. از طرفی به مردم امر شده که دست روی دست گذاشته نماز بخوانند (دستور دهنده معلوم نیست).

عمده دلیل جمهور اهل سنت دو روایت است:

۱- بخاری از سهل بن سعد نقل می‌کند که مردم مأمور شدند که (مردان) دست روی دست نماز بخوانند. ابو حازم می‌گوید این را (صحیح) نمی‌دانم مگر این که امر کننده پیامبر باشد (که معلوم نیست). (۲)

۲- روایت دوم هم مرسل است؛ زیرا اهل سنت روایت علقمه بن وائل از پدرش را مرسل می‌دانند و معتبر نمی‌شمارند. (۳)

۱- بدایة المجتهد، جلد اول کتاب الصلاة فصل دوم، مسأله پنجم، ص ۱۳۶-۱۹۳.

۲- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۳۵.

۳- تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۴۷.

ص: ۲۰۷

طبق بعضی روایات منقول است که روزی چند نفر از اسرای مجوس بر عمر وارد شدند و جهت ادای احترام دست به سینه بودند. علّت آن را پرسید. گفتند ما برای احترام به بزرگان چنین می کنیم. عمر پسندید و دستور داد در نماز برای خضوع بیشتر چنین کنند. (۱) ولذا ائمه اهل بیت آن را جائز ندانسته اند.

معصومین و علم غیب

۱- جواهر الکلام، ج ۱۱، ص ۱۹؛ پاسخ به شبهات، طبسی.

ص: ۲۰۸

پرسش: علم غیب مخصوص پروردگار است. آیا کسان دیگری چون معصومین هم غیب می دانسته اند؟ موارد یا مصادیقی از آن را بیان نمایید.

پاسخ: در قرآن مجید آیاتی وجود دارد که صراحتاً علم غیب را مخصوص خداوند می دانند. مثلاً در آیه شریفه ای از سوره انعام که در نماز غفیله نیز خوانده می شود، می فرماید: وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ؛ «کلید مخازن غیب نزد خداست و کسی جز او بر آن آگاهی ندارد...» (۱) علم غیبی که شیعیان برای انبیاء و اوصیاء قائلند شریک بودن در صفت خدایی نیست، بلکه قسمتی از وحی و الهام است که از جانب خداوند بر آن ها نازل شده است، و حقایق را بر آن ها کشف می نماید.

علم را به دو نوع ذاتی و عرضی تقسیم می کنند. علم ذاتی یا علم مطلق، منحصر بفرد و مخصوص ذات اقدس پروردگار است. در حیطه عقل بشر قابل تصور نیست و بشر از آن عاجز است. لذا آنچه که بشر می گوید اثبات اجمالی آن است. علم عرضی نیز خود به دو قسم دیگر تقسیم می شود: علم اکتسابی و علم لدنی. علم اکتسابی به واسطه مدرسه رفتن و آموزش دیدن به دست می آید، و به همان مقداری که زحمت می کشیم حاصل می گردد. علم لدنی علمی است که بدون تحصیل، از مبدأ فیاض افاضه می شود. خداوند در قرآن مجید می فرماید: وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا؛ «از نزد خود به او علم لدنی آموختیم.» (۲) بنابراین هیچ مسلمانی نمی تواند ادعا کند که علم به غیب، جزو ذات پیغمبر و امامان است. یعنی آن ها نیز همانند خداوند، ذاتاً عالم به علم غیب هستند.

۱- انعام ۶: ۵۹

۲- کهف ۱۸: ۶۵

ص: ۲۰۹

بر حسب اعتقاد شیعیان، در مواقعی که مشیت و اراده الهی تعلق گیرد و مصلحت بدانند، به هر یک از مخلوقات خویش علم و قدرت عطا می‌کند. این افاضه علم، گاهی به واسطه معلم و افراد بشر و گاهی بدون واسطه آن‌ها صورت می‌گیرد. نوع دوم افاضه علم، به علم لدنی و علم غیب تعبیر می‌شود و بدون مکتب رفتن و معلم دیدن حاصل می‌شود.

خداوند در سوره جن صریحاً می‌فرماید: **عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ ...**؛ «خداوند که عالم و دانای غیب است، احدی را بر غیب خویش آگاه نمی‌سازند، مگر کسانی که از رسولان برگزیده خویش را» (۱) این آیه صراحت کامل دارد که برگزیدگان و رسولان، مستثنای علم غیب هستند که خداوند به آن‌ها افاضه می‌کند. در سوره آل عمران نیز می‌فرماید: **وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَمَا مَنِئُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ**؛ «خدای متعال همه شما را از اسرار غیب آگاه نسازد، لکن وقتی که مشیت الهی بر پیغمبری تعلق گیرد او را برگزیند. پس شما به خدا و پیغمبرش بگروید که چون ایمان آورید و پرهیزگار شوید، اجر عظیمی خواهید یافت.» (۲) این آیه نیز صراحت دارد که افراد برگزیده‌ای از جانب حق، به عنوان رسول انتخاب می‌شوند و به اذن و امر پروردگار، عالم به علم غیب می‌شوند. استثنایی که در این دو آیه وجود دارد بدین معنا است که علم غیب جزو ذات پروردگار است ولی کسانی نیز مستثنی شده‌اند.

در آیات دیگری از قرآن مجید، این موارد استثنا به صراحت مشخص شده است.

در سوره آل عمران، حضرت عیسی به قوم خود بنی‌اسرائیل می‌فرماید: **وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ**؛ «به شما بگویم که در خانه‌هایتان چه می‌خورید و چه ذخیره دارید.» (۳) در سوره کهف می‌فرماید: **قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ**؛ «ای رسول! به آن‌ها بگو: من نیز چون شما بشری هستم که به من وحی

۱- جن ۷۲: ۲۶

۲- آل عمران ۳: ۱۷۹

۳- آل عمران ۳: ۴۹

ص: ۲۱۰

می‌رسد، و جز این نیست که خدای شما خدای یکتا و واحدی است.» (۱) آیا رسیدن وحی به پیامبران، چیزی جز افاضه علم حق تعالی به دریافت کنندگان وحی است؟ آیه دیگری از سوره کهف صراحت دارد که به پیغمبر، علم لدنی آموختیم: وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا (۲)

و آموزش این علم، چیزی جز علم غیب نیست (در اینجا نیز پیغمبر مستثنی شده است). لذا چون این استثنائات محدود و مخصوص برگزیدگان حق تعالی است، هر کس دیگری چنین ادعایی کند، کذاب و بازیگر است. بنابراین با توجه به آیات مذکور، دریافت وحی و افاضه علم غیب به پیامبران و رسولان برگزیده خداوند اثبات می‌شود.

از آنجا که معصومین، برگزیدگان خداوند و خلفای منصوب و منصوص رسول الله صلی الله علیه و آله می‌باشند که خداوند به وسیله خود پیامبر، آن‌ها را برگزیده است، پس این افاضه را نیز می‌توان به آن‌ها تعمیم داد. به عبارت دیگر، شیعه اعتقاد دارد همان پرده و حجابی که در مقابل دیدگان عالمیان است، که نمی‌گذارد در این عالم به جز آنچه ظاهر و نمایان است را ببینند، در مقابل دیدگان انبیا و اوصیای آن‌ها نیز می‌باشد. به اقتضای زمان و مکان، همان خدای عالم الغیب که قادر به افاضه فیض می‌باشد، به هر مقدار و هر وقت که صلاح بداند و مقتضی باشد، پرده‌ها را از مقابل دیدگان آن‌ها برداشته تا پشت پرده را ببینند و از اسرار غیب خبر دهند. هر گاه هم که صلاح نباشد، پرده می‌افتد و بی‌خبر می‌مانند. به همین جهت است که ائمه در برخی موارد، اظهار بی‌اطلاعی کرده‌اند. عبارت «اگر از خود علم غیب می‌دانستم خوبی‌ها و خیرات خود را زیاد می‌کردم»، (۳) بدین مفهوم است که مستقلاً از پیش خود خبری از غیب ندارم؛ مگر آن‌که پرده‌ها بالا رود، افاضه فیض گردد و حقایق مستور و پنهان بر او مکشوف گردد.

به عبارت دیگر، شیعه معتقد است که خلفای رسول الله صلی الله علیه و آله باید مانند خود آن حضرت، عالم به ظاهر و باطن امور باشند. بلکه در جمیع صفات - به غیر از مقام نبوت و

۱- کهف ۱۸: ۱۱۰

۲- کهف ۱۸: ۶۴

۳- جواهر الکلام، ج ۱، ۱۸۵؛ کفایه الاثر، ص ۳۰۰؛ جامع البیان، ج ۹، ص ۱۹۰؛ شبهای پیشاور، ص ۹۱۲
لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ.

ص: ۲۱۱

رسالت و شرایط خاصه آن مثل نزول وحی و کتاب و احکام- باید مانند ایشان باشند.

لازمه این اعتقاد، وجود خلیفه‌ای است که خود رسول‌الله صلی الله علیه و آله از طرف خداوند منصوب نماید، نه خلیفه‌ای که برگزیده جماعتی از مردم باشد- هر چند پیغمبر آن خلیفه انتخابی را نفی و حتی کسانی چون معاویه را لعن کرده باشد.

خلفای مورد نظر شیعه، دوازده نفرند که اولین آنها امام المتقین علی علیه السلام و سپس یازده فرزند بزرگوارش می‌باشند. ضروری است مجدداً یاد آوری شود: اظهار عجز و ناتوانی خلفای انتخابی جمعی از مردم، در برابر سؤالات علمی و مطلق علم- چه رسد به علم غیب و آگاهی از اسرار و باطن امور- نشانه‌ای از برحق نبودن آنها است.

دارا بودن علم غیب را- کنار رفتن پرده‌ها و مکشوف شدن حقایق مستور- برای نخستین امام و جانشین برحق پیامبر اثبات می‌کنیم و برای بقیه یازده امام بزرگوار، فقط به ذکر مصادیقی از علم الغیب خواهیم پرداخت.

حدیث مدینه که به حد تواتر رسیده است و بیش از ۲۰۰ نفر از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند، یکی از دلایل ما است. اسامی ۵۰ نفر از آنها در صفحات ۹۱۶ تا ۹۱۸ کتاب شبهای پیشاور آمده است. پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله این حدیث را در زمان‌ها و مکان‌های مختلف و به مناسبت‌های گوناگونی بیان کرده است: «من شهر علمم و علی دروازه آن است. پس هر کس می‌خواهد از آن بهره برد، باید به سوی در ورودی آن یعنی علی علیه السلام بیاید.» (۱) اصل کامل حدیث را ابن مغازلی شافعی و بسیاری دیگر، از ابن عباس و جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده‌اند. در این حدیث آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله بازوی علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «این مرد امیر و رئیس نیکوکاران و قاتل کافران است. یاور او یاری شود و خوار کننده او خوار گردد. سپس صدای خود را بلند کرد و گفت: من شهر علمم و علی دروازه آن است، پس هر کس که می‌خواهد از آن بهره برد، باید به سوی در ورودی آن یعنی

۱- المستدرک، ج ۳، ۱۲۷؛ الموضوعات، ج ۱، ص ۳۵۱؛ الکامل، ج ۳، ص ۴۱۲؛ شبهای پیشاور، ص ۹۲۱
«أنا مدينة العلم وعلي بابها ومن أراد العلم فليأت الباب»

ص: ۲۱۲

علی علیه السلام برود.» (۱)

حدیث دیگری که تا حدودی به همان اندازه حدیث مدینه، به حد تواتر رسیده، حدیث دار الحکمه است که پیامبر فرمود: «من سرای حکمت و علی دروازه آن، هر کس می‌خواهد از آن بهره برد، باید به نزد علی برود.» (۲) چون در عربی، آوردن «ال» بر سر «علم» و «حکمت» نشانه عام بودن، جامعیت و کلیت آن است، پس علم و حکمت به طور عام و یا به عبارتی هر علم و حکمتی را شامل می‌شود. از آنجایی که پیغمبر، شهر علم و حکمت بوده است، علم جامع، شامل ظاهر و باطن امور، آشکار و مستور، مشهود و غیب و همه علوم خدادادی است. لذا علی علیه السلام نیز در ورودی و دروازه رسیدن به همه علوم است که در وجود پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد. بنابراین، علی علیه السلام عالم به ظاهر و باطن قرآن نیز بوده است. چنانچه حافظ ابو نعیم در جلد اول حلیه الاولیا، محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایه الطالب و سلیمان بلخی در ینابیع الموده از کاتب وحی عبدالله بن مسعود نقل کرده‌اند که گفت: «قرآن بر هفت حرف نازل شد و هر حرفی از آن‌ها دارای ظاهر و باطنی است. علم ظاهر و باطن قرآن نزد علی بن ابی طالب علیه السلام می‌باشد.» (۳)

ابو حامد غزالی در کتاب بیان علم لدنی نقل نموده است که علی علیه السلام فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله زبان خود را در دهان من گذارد. پس از لعاب دهان آن حضرت برای من هزار باب از علم باز شد که از هر باب آن هزار باب دیگر باز می‌شود.» (۴) ابن مغزلی شافعی نیز از ابن عباس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «چون شب معراج به مقام

۱- مناقب خوارزمی، مناقب ابن مغزلی، تاریخ ابن عساکر، ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۱، ص ۲۱۹؛ شبهای پیشاور، ص ۹۲۱ «هذا أمير البررة و قاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله فمد بها صوته ثم قال أنا مدینه الحکمة و علی بابها فمن أراد الحکمة فلیأت الباب».

۲- نهج الايمان، ص ۳۴۲؛ شبهای پیشاور، ص ۹۲۰ «أنا دار الحکمة و علی بابها فمن أراد الحکمة فلیأت الباب».

۳- فتح الملك العلی، ص ۷۲؛ شبهای پیشاور، ص ۹۲۳ «ان القرآن أنزل علی سبعة أحرف ما منها حرف إلّا و له ظهر و بطن و ان علی ابن ابی طالب عنده علم الظاهر و الباطن».

۴- ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۱، ص ۲۳۱؛ شرح الاخبار، ج ۲، ص ۳۰۸؛ شبهای پیشاور، ص ۹۲۴ «إن رسول الله صلی الله علیه و آله علمنی ألف باب، کل باب منها یفتح ألف باب، فذلک ألف ألف باب حتی علمت علم المنايا و البلیا و فصل الخطاب».

ص: ۲۱۳

قرب رسیدم، خداوند با من حرف زد و نجوی نمود. پس هر چه را یاد گرفتم به علی علیه السلام نیز آموختم؛ لذا علی باب علم من است.» (۱)

از عایشه حدیث مفصلی منقول است که در آخر آن می گوید: «پیغمبر علی علیه السلام را خواست و او را به سینه خود چسباند و عبا را به سر کشید. من سرم را نزدیک بردم و هر چه گوش دادم چیزی نفهمیدم. تا این که علی علیه السلام سر برداشت و عرق از جبین مبارکش سرازیر شده بود. به علی علیه السلام گفتم: یا علی! پیغمبر در این مدت طولانی به شما چه می گفت؟ ایشان پاسخ داد: به درستی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من هزار باب علم آموخت که از هر باب آن، هزار باب دیگر گشوده می شود.» (۲) بنابراین، فرمایش امام علی علیه السلام که به کرات از مردم خواسته است: «پرسید قبل از این که دیگر مرا نیابید، که در سینه من علم فراوان است» (۳) دلالت بر وجود منبع عظیم علم رسول الله صلی الله علیه و آله و نیز احاطه کامل ایشان به جمیع علوم است. به همین دلیل هیچ یک از صحابه، به این صراحت و یا حتی به کنایه، مردم را به پرسیدن از خود دعوت نکرده اند. همانطور که علمای اهل تسنن از صحابه نقل کرده اند از سعید بن المسیب نقل شده کسی غیر از علی علیه السلام نگفت سلونی ... (۴) جفر جامعه

از جمله راه هایی که از جانب پروردگار و به وسیله خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام افاضه فیض می شده «جفر جامعه» (۵) بوده است که مورد تأیید علمای اهل سنت نیز می باشد. جفر جامعه، کتابی است مخصوص علی علیه السلام که در آن کتاب کلیه

۱- ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۱، ص ۲۴۵؛ شبهای پیشاور، ص ۹۲۴ «لما صرت بین یدی ربی کلمنی و ناجانی فما علمت شیئاً إلّا علمته علیاً فهو باب علمی».

۲- شرح الاخبار، ج ۲، ص ۳۰۸؛ شبهای پیشاور، ص ۹۲۷ «قد علّمنی رسول الله ألف باب من العلم و من کل باب یفتح ألف باب».

۳- کشف الیقین، ص ۵۶؛ ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۱، ص ۲۲۴؛ شبهای پیشاور، ص ۹۲۷ «سلونی قبل أن تفقدونی فإنّ بین الجوانح منی علماً جمّاً».

۴- اسد الغابه، ج ۴، باب علی.

۵- ابو حامد غزالی؛ ینابیع الموده ۴۰۳؛ در المنظم محمد بن طلحه حلبی.

ص: ۲۱۴

حوادث عالم تا انقراض آن به طریق رمز نوشته شده است و اولاد آن حضرت به آن کتاب حکم می کنند. در سال دهم هجرت و پس از مراجعت از حجة الوداع، جبرئیل بر رسول الله صلی الله علیه و آله وارد شد و خبر وفات آن حضرت را به ایشان داد. آن حضرت دست های خود را به سوی پروردگار بلند کرد و گفت: خدایا به من وعده دادی و هرگز خلف وعده نمی کنی. سپس به پیغمبر صلی الله علیه و آله دستور رسید که علی علیه السلام را بردار و با او به بالای کوه احد رفته و پشت به قبله بنشینید. حیوانات صحرا را صدا کن تا جواب دهند. در میان آنها بز سرخ رنگ بزرگی را می بینی که شاخ های او اندکی بالا آمده است. به علی دستور ده تا او را ذبح کند و پوست آن را از سمت گردن بکند و وارونه دباغی نماید. آنگاه جبرئیل برای تو دوات و کاغذ و مرکب می آورد که از جنس مرکب های زمین نمی باشد. پس از آن هر چه جبرئیل به تو می گوید آن را به علی بگو تا بر آن پوست دباغی شده بنویسد. آن پوست برای همیشه باقی مانده، مندرس نشده و محفوظ خواهد ماند. هرگاه آن را بگشایند تازه خواهد بود. پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله مطابق همان دستور، به بالای کوه احد رفت و عمل کرد.

جبرئیل نیز قلم و دوات و مرکب خدمت ایشان آورد. حضرت نیز به علی علیه السلام دستور داد و علی علیه السلام آماده انجام وظیفه شد. آنگاه جبرئیل از جانب رب جلیل، کلیات و جزئیات وقایع مهم عالم را به پیغمبر گفت. پیغمبر هم به علی باز می گفت و علی علیه السلام بر آن پوست می نوشت. جبرئیل گفت و علی علیه السلام می نوشت تا آن که پوست های باریک دست و پای بز هم نوشته شد. در آن کتاب «هر چه بوده و هست و تا روز قیامت خواهد بود» (۱) ثبت شد.

تمام وقایع را، حتی اسامی اولاد و ذراری دوستان و دشمنان، و هر آنچه بر هر یک از آنها تا روز قیامت وارد خواهد شد، نوشتند. آنگاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن جلده و جفره را به علی علیه السلام داد و جزو اسباب وراثت و ولایت و امامت قرار گرفت. هر امامی که از دنیا برود، آن را به امام بعد از خود به وراثت می سپارد.

اکنون ممکن است این سؤال مطرح شود که چگونه همه وقایع عالم در پوست بزی

۱- مکاتیب الرسول، ج ۲، ص ۶۷؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۷؛ شبهای پیشاور، ص ۹۲۹ «کَلِّمًا کَانَ وَ مَا هُوَ کَائِنٌ اِلٰی یَوْمِ الْقِیَامَةِ».

ص: ۲۱۵

نوشته می شود؟ معلوم است که بزغاله عادی و معمولی نبوده و علی علیه السلام نیز آن را با رمز می نوشته است. درک و استخراج از این کتاب نیز فقط مخصوص ائمه اطهار می باشد.

روزی همه فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام جمع بودند آن کتاب را به فرزندش محمد حنیفه که بسیار عالم و دانا بود داد، ولی او نتوانست از آن چیزی درک نماید. بنابراین، هر چه ائمه اطهار از وقایع بعد از خود خبر می داده اند همگی از این کتاب بوده است.

شیوه دیگری که پیغمبر بر امیرالمؤمنین علیه السلام افاضه فیض می کرد، کتاب مهر شده ای است که جبرئیل برای آن حضرت آورده است. مورخ محقق، ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی در کتاب «اثبات الوصیه» نقل می کند: جبرئیل با فرشتگان مقرب، کتاب مسجلی را از جانب پروردگار برای پیغمبر صلی الله علیه و آله آورد و عرض کرد به جز وصی شما بقیه افراد حاضر در مجلس، بیرون روند تا کتاب وصیت تقدیمتان گردد. پیغمبر هم از همه اطرافیان حاضر به جز علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام خواست تا بیرون روند. سپس جبرئیل گفت:

یا رسول الله صلی الله علیه و آله! خداوند به شما سلام می رساند و می فرماید: این عهدنامه ای است که با تو پیمان بستم و ملائک گواهی دادند. آنگاه آن کتاب را از جبرئیل گرفته و به علی علیه السلام داد. پس از قرائت آن کتاب فرمود: این عهد پروردگار من به سوی من است و امانت او است.

پس به تحقیق پیام حق را رسانده و ادا نمودم. امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: من هم به تبلیغ، نصیحت و راستی بر آنچه که گفתי شهادت می دهم. چشم، گوش، گوشت و خونم به آن گواهی می دهد. سپس رسول الله صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام فرمود: این وصیت من از جانب پروردگار است. آن را از من بگیر و وفای به آن را قبول و ضمانت نما. علی علیه السلام آن را قبول کرد و یاری بر آن را از خداوند سبحان خواست.

در آن کتاب، با امیرالمؤمنین علیه السلام شرط شده است که «دوستی با دوستان خدا، و دشمنی با دشمنان خدا و برائت و بیزاری از آنها، بردباری و صبر بر ظلم و ستم و فرو نشانیدن آتش غیظ و غضب وقتی که حق مسلم تو را از تو سلب و خمس تو را تصرف نمایند و حرمت تو را نگه ندارند و محاسنت را با خون سرت رنگین کنند.» در پاسخ، امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: قبول نمودم که اگر حرمت مرا شکستند، سنت را تعطیل، احکام کتاب را پاره، کعبه را خراب و محاسنم را از خون سرم خضاب کنند، صبر و تحمل

ص: ۲۱۶

بردباری پیشه کنم. آنگاه جبرئیل و میکائیل و ملائکه مقرب را بر امیرالمؤمنین شاهد و گواه گرفت. آنچه را به علی رسانده بود به فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نیز رساند و تمام وقایع را برای آنها شرح داد. سپس آن وصیت نامه را با مهر طلایی که آتش ندیده بود، ممهور گردانید و تحویل علی علیه السلام داد. اما برخی از وقایعی که معصومین از آینده خبر داده‌اند برای نمونه در زیر آورده می‌شود.

۱. ابن ابی‌الحدید معتزلی در جلد اول شرح نهج البلاغه از رسول‌الله صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که به علی علیه السلام فرمود: «به زودی بعد از من با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگ می‌کنی.» (۱) مورخین در تاریخ ثبت نموده‌اند که بعد از حدود سی سال، امام علی با ناکثین (اهل جمل، به اغوای طلحه و زبیر و به رهبری عایشه)، قاسطین (اتباع معاویه و عمرو عاص در واقعه صفین) و مارقین (خوارج نهروان) جنگید.

۲. در شرح مواقف، ماجرای عهدنامه مامون خلیفه عباسی و امام هشتم را نوشته که پس از آن که مامون با زور و تهدید، امام رضا علیه السلام را مجبور به قبول ولایتعهدی خود نمود، عهدنامه‌ای نوشت و آن را برای امضا نزد امام رضا علیه السلام بردند. امام شرحی بدین مضمون بر آن نوشت: «... به درستی که او مرا به ولایتعهدی و امارت بزرگ مسلمین منصوب کرد. اگر بعد از او زنده بمانم که جفر جامعه دلالت بر خلاف آن دارد (یعنی بعد از او زنده نخواهم بود) نمی‌دانم که تحولات روزگار نسبت به من و شما چگونه خواهد بود (یعنی می‌دانم). حکم از آن خدا است که به حق بین افراد داوری خواهد کرد. او بهترین جدا کننده حق و باطل است (خیر الفاصلین).» سپس امام رضا علیه السلام عهدنامه را امضا نمود.

۳. ابن ابی‌الحدید در جلد اول شرح نهج البلاغه آورده است: شخصی در مسجد از جا برخاست و از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: بگو بینم که در هر طرف سر و صورت من چقدر موجود دارد؟ حضرت فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرا خبر داده است که در پای هر

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۱۳۰؛ عوامل اللئالی، ج ۴، ص ۸۷؛ الغدیر، ج ۱۰، ص ۴۷؛ شبهای پیشاور، ص ۹۱۱ «ستقاتل بعدی الناکثین والقاسطین والمارقین»

ص: ۲۱۷

موی سر تو، ملکی است که تو را لعنت می کند و در پای هر موی صورت تو شیطانی است که تو را می فریبد. در خانه تو گوساله ای است که پسر پیغمبر را خواهد کشت. سؤال کننده، انس نخعی بود که در آن هنگام فرزندش «سنان» کودکی بود که در خانه بازی می کرد و در سال ۶۱ هجری قاتل حسین بن علی علیه السلام بود. برخی نیز گفته اند که سؤال کننده سعد بن ابی وقاص (۱) بوده و پسرش عمر بوده که فرمانده لشکر کربلا شد و امام حسین علیه السلام را شهید کرد.

۴. امام احمد حنبل در مسند و ابن ابی الحدید در جلد اول شرح نهج البلاغه آورده اند: روزی امام علی علیه السلام در دوران خلافت ظاهری اش در مسجد کوفه نشسته بود و اصحاب، دور ایشان را گرفته بودند. شخصی گفت خالد بن ولید عویطه در وادی القربی از دنیا رفته است. حضرت فرمود: «او نمرده است و نخواهد مرد تا آن که سردار لشکر گمراهی و ضلالت شود و علمدار او حبیب عمار خواهد بود.» جوانی از میان جمعیت صدا زد یا علی! منم حبیب بن عمار، که از دوستان واقعی و صمیمی شما می باشم.

حضرت فرمود: «دروغ نگفته و نخواهم گفت. زمانی را می بینم که خالد، سردار لشکر گمراهان است و تو علمدار او هستی. سپس امام اشاره به باب الفیل نموده و گفت: از این در وارد مسجد می شوی و پرده پرچم تو به در مسجد گیر کرده و پاره خواهد شد.» سال ها از این موضوع گذشت و در زمان خلافت یزید، عیدالله زیاد والی کوفه شد. لشکر بزرگی را به جنگ و مقابله با امام حسین علیه السلام فرستاد. اکثر همان مردمی که آن روز در اطراف علی علیه السلام نشسته بودند و این خبر را شنیده بودند، در مسجد حاضر بودند که صدای هلهله و هیاهوی لشکریان بلند شد. خالد بن ولید عویطه، سردار لشکر گمراهی و ضلالت که عزم کربلا و جنگ با پسر پیغمبر را داشت، برای مانور و نمایش از باب الفیل وارد مسجد شد.

به هنگام ورود علمدار او، که حبیب بن عمار بوده، پرده پرچم او به در مسجد گرفت و پاره شد. آنگاه منافقین به حقیقت علم و صداقت امیرالمؤمنین علیه السلام پی بردند.

۵. تمامی نهج البلاغه حکایت از اخباری مثل غلبه مغول ها، سلطنت چنگیز خان،

ص: ۲۱۸

حالات خلفای جور و طرز رفتار با شیعیان را پیش بینی نموده که همه آنها در صفحات ۲۰۸ تا ۲۱۱ جلد اول شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید مفصلاً بیان شده است.

۶. علی علیه السلام به اهل کوفه خبر داد که به زودی معاویه بر آنها چیره شده و آنها را به سب و لعن امیرالمؤمنین وادار می کند. پس از شهادت امام علی علیه السلام، معاویه بر کوفه مستولی شد و مردم را به سب و لعن امیرالمؤمنین علیه السلام و تبری جستن از ایشان امر می کرد.

این کار تا هشتاد سال ادامه داشت و حتی در خطبه های نماز و منابر، ایشان را سب کرده و لعنت می فرستادند. تا این که در زمان خلافت عمر بن عبد العزیز، این عمل قبیح ممنوع شد.

۷. قبل از وقوع جنگ نهروان که با خوارج اتفاق افتاد، امام خبر قتل تزملة، رئیس فرقه خوارج که معروف به ذوالثدیة بود را داد. ایشان فرمودند: که در این جنگ بیش از ده نفر نجات پیدا نمی کنند و بیش از ده نفر از مسلمانان کشته نمی شود. بعدها تمامی فرمایشات ایشان عیناً به وقوع پیوست.

۸. ابن اثیر در جلد چهارم اسد الغابۀ نقل نموده: زمانی که عبد الرحمن بن ملجم مرادی به حضور امام علی علیه السلام رسید در حضور اصحاب، زبان به مدح آن حضرت گشود و با زبان شعر گفت: خداوند تو را به امامت خلق برگزیده، و تو بری و خالص از عیب و نقصی، تو صاحب جود و سخایی و جمیع اصحاب از کثرت علاقه ابن ملجم به امام علی علیه السلام و نیز از زبان شیوای او متعجب شده و انگشت حیرت به دهان گرفتند. ولی امام در پاسخ وی و با زبان شعر گفت: من تو را نصیحت می کنم که علناً و آشکارا از دوستان من باشی حال آن که از دشمنان من باشی. من زندگانی تو را می خواهم و تو مرگ و کشتن مرا می خواهی. تو ای غدار ظاهر دوست، از قبیلۀ مرادی هستی. عبد الرحمن گفت: مثل این که اسم مرا شنیده ای و از من خوشتان نمی آید. امام گفت: نه، به وضوح و آشکارا می بینم که تو قاتل منی و محاسنم را به خون سرم خضاب خواهی کرد. ابن ملجم گفت:

اگر چنین است پس دستور دهید تا مرا به قتل برسانند. حضار نیز چنین تقاضایی را نمودند. امام در پاسخ گفت: دینم اجازه قصاص قبل از جنایت را به من نمی دهد.

۹- فخر الدین طریحی نجفی در کتاب معروف «مجمع البحرین» که بیش از سیصد

ص: ۲۱۹

سال پیش تالیف شده است درباره لغت «کوکب» از امیرالمؤمنین علیه السلام چنین نقل می‌کند:

«این ستارگان که در آسمانند، شهرهایی هستند مثل شهرهای روی زمین.» (۱)

۱۰- نقل کرده‌اند: وقتی ریحانه رسول‌الله امام حسین علیه السلام به دنیا آمد، مردم گروه گروه بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد می‌شدند و به آن حضرت تبریک می‌گفتند. شخصی در میان جمعیت به ایشان گفت: یا رسول‌الله! امروز از امام علی علیه السلام امر عجیبی دیدم. وقتی خواستیم برای تبریک خدمتتان برسیم، علی علیه السلام ما را منع کرد و گفت: یکصد و بیست هزار فرشته از آسمان نازل شده‌اند و در حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌باشند. ما متعجب شدیم که علی علیه السلام چگونه از شمار این فرشتگان آگاه است. آیا شما به ایشان چیزی فرموده‌اید؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله تبسمی نموده، از علی علیه السلام پرسید: چگونه تعداد فرشتگان را شمردی؟ حضرت فرمود: ملائکی که بر شما وارد می‌شدند و سلام می‌کردند، هر کدام با زبانی و لغتی با شما صحبت می‌کردند. من آن لغت‌ها را شمردم و دیدم که با یکصد و بیست هزار لغت با شما صحبت کرده‌اند، پس آمار فرشتگان را دریافتم. آنگاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:

«خداوند علم و حلم تو را زیاد کند یا اباالحسن.» (۲)

سجده‌ی شیعیان بر مُهر و تربت

۱- مجمع البحرین، ج ۴، ص ۵۹؛ مستدرک البحار، ج ۹، ص ۲۰؛ شبهای پیشاور صص ۹۵۱ و ۹۵۸ «هذه النجوم التي في السماء مدائن مثل المدائن التي في الأرض».

۲- مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۳۳۱؛ بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۷۱؛ شبهای پیشاور، ص ۹۶۱ «زادك الله علماً و حلماً يا أبا الحسن».

ص: ۲۲۰

پرسش: چرا شیعیان بر مهر و تربت سجده می کنند؟

پاسخ: بخاری در صحیح از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند: جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهُورًا؛ زمین سجده گاه و مایه پاکیزگی برای من گردیده است. (۱)

سجده کردن یعنی صورت روی زمین گذاردن، آن هم زمین پاک. لذا شیعیان به تاسی از پیغمبر خود که سجده بر زمین را واجب می دانند، بر زمین سجده می کنند.

به دلیل آن که اغلب خانه ها، منازل و مساجد، مفروش می باشد و دسترسی به زمین آسان نیست و از طرفی جمع کردن فرش ها در وقت نماز ممکن و مقدور نمی باشد، لذا شیعیان قطعاتی از زمین و خاک پاک را که مهر یا تربت نامیده می شود با خود همراه دارند تا برای سجده کردن به زحمت نیفتند. بنابراین شیعیان همواره مهري را به نیت قطعه ای از زمین همراه دارند تا بتوانند مطابق دستور قرآن مجید سجده نمایند. این قطعه از زمین، آن طور که مغرضان بر ضد شیعیان تبلیغ می کنند به نیت بت نمی باشد.

اخباری از اهل بیت طهارت رسیده است که سجده بر تربت پاک حسین که به خاک کربلا معروف است، موجب فضیلت بیشتر و ثواب زیاده تر می شود. بدیهی است که سجده بر تربت کربلا- مستحب است و واجب نیست. در مورد اهمیت خاک کربلا، جلال الدین سیوطی در خصائص الکبری از ام سلمه و نیز عایشه نقل می کند: «دیدم حسین علیه السلام در آغوش جدش رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته است و خاک سرخ رنگی در دست آن حضرت می باشد. آن حضرت آن خاک را می بوسد و می گیرد. ام سلمه پرسید یا رسول الله! این خاک چیست؟ ایشان فرمود: جبرئیل مرا خبر داده است که حسینم را در سرزمین عراق می کشند. این خاک را از آنجا برایم آورده است، و من بر مصایب حسینم گریه می کنم. سپس تربت را به ام سلمه داد و فرمود: چون دیدی این خاک به خون تبدیل

ص: ۲۲۱

شد، پس بدان که حسینم را کشته‌اند. ام سلمه آن خاک را در شیشه‌ای نگاه داشت تا در ظهر روز عاشورای سال ۶۱ هجری، آن خاک به خون تبدیل شد و ام سلمه دریافت که حسین را به شهادت رسانده‌اند.»

بر این اساس، اعتقاد شیعیان که گرفته از نص قرآن و سنت پیامبر و توضیحات ائمه معصومین (عترت پیامبر و ثقل اصغر) است، سجده بر وجه الارض است، یعنی خود زمین و هرچه مصداق زمین باشد، مانند سنگ بشرط آن که نظیر طلا- و نقره (و سایر فلزات و سنگهای قیمتی) معدنی نباشد و چیزهایی که از زمین می‌روید، (بشرط آن که خوراکی و پوشاکی نظیر پنبه نباشد). لذا بهتر است سجده بر خاک کند و فرش و آسفالت (قیر) و نظایر آن‌ها چون از مواد معدنی است نمی‌توان بر آن سجده کرد.

سجده بر خاک کربلا (با حکمت‌هایی که ائمه فرموده‌اند) فضیلت بیشتری دارد، چون شهادت امام حسین نمونه کامل بندگی است و در کربلا سر به خاک بندگی نهاد و در این راه خون او بر زمین ریخته شد. لذا سجده بر خاک کربلا- نه تنها شرک نیست، بلکه توحید کامل است و سجده برای امام حسین نیست، سجده بر بهترین خاک است برای خدا. اگر سجده بر تربت امام حسین شرک باشد، سجده ملائکه بر خاک آدم هم شرک است. در حالی که خداوند هرگز دستور به شرک نمی‌دهد، بلکه به توحید کامل دستور می‌دهد. شیطان که ظرفیت توحید کامل را نداشت، سجده نکرد. لذا سجده ما، سجده بر خاک کاملترین خلیفه خدا در زمان خود و به امر خدا و برای خدا است.

شواهدی از فعل پیامبر و صحابه

مسلم در صحیح خود به سند صحیح از انس روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله قطعه حصیری داشت بنام خمره و بر آن نماز می‌خواند. (۱)

در سنن الکبری از جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند: نماز ظهر را با پیامبر

ص: ۲۲۲

می خواندم پس مشتی از سنگ ریزه و شن از زمین بر می داشتم، تا خنک شود و بر آن سجده می کردم. (۱)

در سنن بیهقی از صالح سبایی نقل می کند: پیامبر شخصی را در حال سجده کنار خود مشاهده فرمود که بر پیشانی خود دستاری بسته بود. پیامبر صلی الله علیه و آله عمامه را از پیشانی وی کنار زد. (۲)

در همان کتاب از عیاض بن عبدالله قرشی نقل می کند: پیامبر خدا مردی را در حال سجده دید که بر گوشه عمامه خود سجده می کند پس با دست اشاره کرد دستار خود را بردار و به پیشانی او اشاره فرمود. نافع می گوید: عبدالله بن عمر بن الخطاب به هنگام سجده دستار خود را برمی داشت تا پیشانی خود را بر زمین بگذارد. (۳)

اختلاف مذاهب چهارگانه با یکدیگر

- ۱- سنن الکبری ۲، ص ۴۳۹
- ۲- سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۰۵
- ۳- سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۰۵

ص: ۲۲۳

پرسش: آیا مذهب چهارگانه با یکدیگر اختلاف دارند؟ آیا هیچ یک از نظرات آن‌ها با نص قرآن مخالف است؟

پاسخ: یکی از اعمال مسلم آن در باب طهارت، وضو و غسل با آب مطلق و پاک می‌باشد. خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ؛ «چون برای اقامه نماز برخاستید پس صورت و دست هایتان را تا مرفق بشوید.» (۱) این آب باید پاک باشد و اگر یافت نشد، باید تیمم نمود. در سوره نسا آمده است: فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسِ بِحَوِجِّكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ؛ «چون آب نیابید پس با خاک پاک تیمم کنید و به صورت و دست هایتان مسح بکشید.» (۲) از این دو آیه استنباط می‌شود که برای نماز خواندن راه حل دیگری وجود ندارد. این حکم مورد اتفاق شیعیان، مالکی‌ها و شافعی‌ها می‌باشد. امام اعظم ابوحنیفه که غالب فتوایش بر اساس قیاس است، حکم می‌دهد که اگر در سفر آب نیافتید، عمل غسل و وضو را می‌توان با نیبذ (آب خرما) انجام داد. این مطلب در صحیح بخاری نیز تأیید شده به طوری که بخاری در صحیح خود فصلی را با عنوان «لا يجوز الوضوء بالنيبذ ولا المسكر» دارد. امام فخر رازی نیز در جلد سوم تفسیر مفاتیح الغیب خود در ذیل آیه تیمم می‌گوید: «شافعی وضو با آب خرما را جایز نمی‌داند حال آن‌که ابوحنیفه آن را در سفر جایز می‌داند.» (۳) برخی دلیل ابوحنیفه را حدیثی از ابو زید مولى عمر بن حریت نقل می‌کنند که ابن مسعود در ليله الجن با رسول الله صلى الله عليه و آله بود و چون آب نداشتند حضرت فرمود: چون هم خرما و هم آب، پاک بوده است با همان آب خرمایی که داری می‌توانی

۱- مائده ۵: ۶

۲- سوره نسا ۴: آیه ۴۳.

۳- شبهای پیشاور، ص ۸۷۷ «قال الشافعی رحمه الله لا- يجوز الوضوء به نيبذ التمر و قال ابوحنيفه رحمه الله يجوز ذلك في السفر».

ص: ۲۲۴

وضو بگیری.

این حدیث به چند دلیل باطل است. اولاً پیغمبر صلی الله علیه و آله در لیلۃ الجن تنها بوده و خود عبدالله بن مسعود گفته است: در لیلۃ الجن احدی با رسول الله صلی الله علیه و آله نبود. ثانیاً لیلۃ الجن در مکه و قبل از هجرت اتفاق افتاده و آیه تیمم در مدینه نازل شده است. بنابراین حتی در صورت درست بودن این حدیث، این آیه ناسخ آن می باشد. ثالثاً ذهبی در میزان الاعتدال این مرد را شناخته شده نمی داند و می گوید هیچ حدیث دیگری از او نقل نشده است.

در آیه دیگری از سوره مائده آمده است: **وَأَمْسِيْ حُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلُكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ**؛ سر و پاهاى خود را تا بر آمدگی پشت آن مسح کنید. (۱) همین آیه نیز می فرماید:

فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ؛ «صورت و دست های خود را بشوید». (۲) به دلیل وجود «واو عطف» باید ترتیب به همان جوری که در قرآن مجید آمده است، باشد. بدین ترتیب باید اول صورت و بعد دست ها شسته شود. به همین دلیل، در دنباله آیه آمده است: ابتدا مسح سر و سپس مسح پشت پاها وجوب پیدا می کند. لکن اکثر علمای اهل سنت، فتوا به شستن تمام پا در وضو می دهند. جالب است که در مسافرت یا جایی که مشکل باشد، مسح بر جوراب یا کفش را مجاز می دانند که این عمل بر خلاف دستور و فتوای اول می باشد. به دلیل آن که در آنجا می گویند: پاها را باید شست و مسح را بر آن جایز نمی دانند. به طریق اولی مسح بر کفش و جوراب نیز نباید کافی باشد. هیچ دلیل، حدیث، روایت و آیه ای وجود ندارد و معلوم نیست که چرا شستشوی پا را به مسح جوراب و کفش تنزل داده اند؟

در حالی که آیه شریفه دلالت بر مسح دارد **وَأَمْسِيْ حُوا بِرُؤُوسِكُمْ** امام فخر رازی بیان می کند که امام احمد حنبل، اسحق، سفیان ثوری و اوزاعی فتوای جایز بودن مسح بر عمامه و کلاه را داده اند!

۱- مائده ۵: ۶.

۲- مائده ۵: ۶.

ص: ۲۲۵

بسیاری از فقهای اهل سنت، فرش‌های بافته شده از پشم، پنبه، ابریشم، چرم، آکرلیک، مشمع، موکت و کلاً هر آنچه که روی زمین پهن شده باشد را جزو زمین می‌دانند و سجده بر آن را مجاز می‌دانند. در صورتی که اگر از کارشناسان، متخصصان و دانشمندان پرسیده شود که آیا این موارد جزو زمین هستند؟ پاسخ منفی خواهند داد.

از این قبیل اختلافات بین فرق چهارگانه اهل سنت، بسیار دیده می‌شود و اصلاً به یکدیگر نیز هیچ اعتراضی نمی‌کنند. در حالی که برخی از این فتاوی بر خلاف نص صریح قرآن می‌باشد.

نماز تراویح چیست؟

ص: ۲۲۶

پرسش: نماز تراویح چیست و در کجا تشریع شده است؟

پاسخ: نوافل شبهای ماه مبارک رمضان مورد قبول فریقین است و پیامبر فقط آن را به صورت فردی می خوانده و امیرالمؤمنین و ائمه اهل بیت همگی آن را مانند بقیه نمازهای مستحبی به صورت فردی می خواندند.

– طبق نقل بخاری عمر بن الخطاب دستور به جماعت داد و از کرده خود خشنود بود و می گفت «نعم البدعة هذه ...» (این چه بدعت خوبی است؟!)(۱)

– قسطلانی آن را تشریع عمر می داند عمر آن را با تعبیر بدعت آورد؛ چون پیامبر برای مردم جماعت خواندن نماز تراویح را بیان نکرده و در زمان ابوبکر نبوده است.(۲)

عینی: عمر تعبیر «بدعت» آورد؛ چون پیامبر جماعت را برای این نماز تشریع نکرد و در زمان ابوبکر هم نبود.(۳)

قلقشندی: عمر اولین کسی است که جماعت رمضان را تشریع کرد و آن در سال ۱۴ هجری بود.(۴)
– بیهقی چهار روایت از قول امیرالمؤمنین نقل می کند و خودش سند همه را ضعیف می شمرد که در آنها امیرالمؤمنین نماز تراویح را تأیید کرده اند.

– ائمه شیعه همگی نماز تراویح را بدعت و جماعت نماز مستحبی را حرام دانسته اند.(۵)

– عبدالله بن عمر بشدت از آن نهی می کرده است.

– در جواز به جماعت خواندن نوافل رمضان هیچ روایتی از پیامبر و اهل بیت پیامبر نرسیده است.(۶)

آیا شیعه حق است یا این که در اقلیت است؟

۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۴۲

۲- ارشاد الساری ج ۴، ص ۶۵۶

۳- عمده القاری، ج ۱۱، ص ۱۲۶

۴- مآثر الاناقة فی معالم الخلافة، ج ۲، ص ۳۳۷

۵- سرائر، ج ۳، ص ۶۳۹

۶- پاسخ به برخی شبهات- طبسی.

ص: ۲۲۷

پرسش: آیا شیعه‌ای که در اقلیت است و پیروان اندکی دارد، می‌تواند بر حق باشد؟

پاسخ: آمارهای فعلی دنیا نشان می‌دهد که جمعیت دنیا بیش از ۶ میلیارد نفر است.

کل مسلمانان (شامل شیعیان و مذاهب چهارگانه شافعی، حنبلی، مالکی و حنفی و نیز وهابیون) حدود ۱/۵ میلیارد و جمعیت شیعیان به تنهایی حدود ۳۵۰ میلیون نفر می‌باشد.

بیش از ۲ میلیارد از جمعیت ۶ میلیاردی جهان در چین و هندوستان زندگی می‌کند که اکثریت قریب به اتفاق آنان بت پرست، گاو پرست و حتی شیطان پرست هستند.

اگر منطق سؤال فوق صحیح باشد بدان معنا است که می‌توان آن را تعمیم داده و پرسید: «اگر اسلام و دین محمد صلی الله علیه و آله بر حق است، پس چرا مسلمین در اقلیت هستند و اکثر مردم جهان آن را نپذیرفته‌اند؟»

در پاسخ به هر دو سؤال باید گفت: هرگز اکثریت، نشانه حقانیت نمی‌باشد و تعداد پیروان و طرفداران یک عقیده، موجب شناخت حق و باطل نمی‌شود. زیرا در این صورت هم شیعه، هم اسلام و هم توحید و نبوت را نمی‌توان بر حق دانست؟

استناد به قرآن مجید و بیان حدیثی از امام الموحدین علی علیه السلام پشتوانه این استدلال است. قرآن مجید در بسیاری از موارد به تعریف و تمجید اقلیت‌ها و نکوهش اکثریت پرداخته است. برای مثال در سوره اعراف می‌فرماید: وَلَا تَجِدْ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ؛ «اکثر آنان را شاکر و سپاسگزار نخواهی یافت.» (۱) در سوره انفال نیز می‌فرماید: إِنَّ أَوْلِيَاءُوهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؛ «به جز پرهیزگاران کسی اولیای او نیست و البته اکثر آنان نمی‌دانند.» (۲) در سوره سبا نیز آمده است: وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ؛ و اندکی از

۱- اعراف ۷: ۱۷

۲- انفال ۸: ۳۴

ص: ۲۲۸

بندگان من سیاست‌گزارند.» (۱)

بر اساس همین آیات است که امیر مؤمنان، در جریان جنگ جمل در پاسخ فردی که پرسید «چطور ممکن است این همه مخالفان تو که اکثریت را تشکیل می‌دهند بر باطل باشند؟» فرمود: «حق و باطل را با تعداد پیروان آن نمی‌توان شناخت. حق را بشناس، سپس اهل آن را خواهی شناخت. باطل را بشناس، آنگاه اهل آن را خواهی شناخت.» (۲)

از سوی دیگر، یکی از منابع فقه، اجماع است. اجماع، عبارت است از اتفاق نظر تمامی مسلمین جهان بر انجام امری. در این اصل، یک نکته مهم نهفته است که اقلیت خواص مسلمین، باید همراه و همگام با اکثریت باشند تا اجماع حاصل شود. در غیر این صورت اجماع حاصل نمی‌شود و اکثریت به وقوع می‌پیوندد. البته واضح است که تفاوت اکثریت و اجماع در همین است. لذا می‌توان استنباط نمود که در اینجا اقلیت، ممکن است بر حق باشد در حالی که اکثریت نظر دیگری دارند. به همین جهت است که اکثریت، جزو منابع فقه به حساب نیامده و از اجماع به عنوان منابع فقه یاد شده است.

دلایل مؤمن بودن ابوطالب

۱- سبأ ۳۴: ۳۶.

۲- الانساب الاشراف، ص ۲۳۸ «إِنَّ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ لَا يَعْرِفَانِ بِأَقْدَارِ الرِّجَالِ. اعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفِ أَهْلَهُ، اعْرِفِ الْبَاطِلَ تَعْرِفِ أَهْلَهُ».

ص: ۲۲۹

پرسش: آیا ابوطالب مؤمن بوده است؟ به چه دلیل؟!

پاسخ:

۱. اصبح ابن نباته که از روایت مورد وثوق اهل سنت است از امیرالمؤمنین نقل می کند:

به خدا قسم پدرم ابوطالب و جدم عبدالمطلب و هاشم و عبد مناف هرگز بت را عبادت نکردند.

۲. خطبه عقد پیامبر و حضرت خدیجه را که حضرت ابوطالب انشاء کرد، حکایت بر اعتقاد به توحید و نبوت ابراهیم و اسماعیل دارد «الحمد لله الذی جعلنا من ذریه ابراهیم...»

۳. سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده از موفق بن احمد خوارزمی از محمد بن کعب روایت کرده که ابوطالب به فرزندش علی علیه السلام دستور داد همواره پشتیبان و کمک و یاری دهنده «پیامبر» باش. در نتیجه، اولاً اقرار به پیامبری پیامبر کرده است. ثانیاً به فرزندش دستور داده از پیامبر پشتیبانی کند.

۴. جریان دفاع از پیامبر در شعب: اگر کسی به پیامبر ایمان نداشته باشد، این چنین تا پای جان از پیامبر دفاع می کند. مگر بقیه عموهای پیامبر چنین دفاعی از پیامبر داشتند؟! هیچ کس به اندازه ابوطالب از پیامبر دفاع نکرد.

۵. به فرزندش جعفر طیار دستور داد به او ایمان بیاور، پشت سر پیامبر نماز بگزار.

جعفر هم ایمان آورد و نماز گزارد و این اشعار را ابوطالب سرود که دلیل بر ایمان اوست:

إن علیاً و جعفرأ ثقتی عند ملء الزمان و النوب

لا تخذلا و انصرا ابن عمكما أخی لأُمی من بینهم و أبی

و الله لا أخذل النبی و لا یخذله من بنی ذو حسب

علی و جعفر مورد وثوق من هستند، در روزهای سخت و گرفتاری ها پشتیبان من هستند، وانگذا رید پسر عم خود را یاری نمایید، پسر برادر پدر و مادری من، به خدا دست از یاری پیامبر بر نمی دارم، پیامبری که دارای حسب و نسب است.

در این اشعار: ۱. دوبار اقرار به پیامبری پیامبر نموده، ۲. بهترین فرزندانش را به پشتیبانی او واداشته، ۳. اعلام پشتیبانی شدید از پیامبر نموده، ۴. اقرار به توحید هم در قسم اوست به بت ها قسم نخورده است؛ دیوان ابوطالب پر از اشعار توحیدی است.

۶. پیامبر بعد از وفات او گریه شدیدی کرد و به امیرالمؤمنین علی علیه السلام دستور داد او را چون بقیه مؤمنین کفن و دفن کنند و مدتی از خانه بیرون نمی آمد و برای او استغفار می کرد. اگر مشرک بود پیامبر با إِنَّ اللَّهَ لَا یَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ یَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ (۱)

برای او استغفار می کرد؟! (۲)

۷. برای دفاع از پیامبر ایمان خود را ظاهر نکرد تا بتواند در میان مشرکین از پیامبر دفاع کند و لذا تا وفات کرد خداوند به پیامبر دستور داد که از مکه خارج شو که دیگر ابی طالب نیست که از تو دفاع کند و او هجرت کرد.

دلایل علاقمندی و شیفتگی مردم به علی (ع)

۱- نساء ۴: ۱۱۶.

۲- طبقات محمد ابن سعد، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، الاسلام فی العم و آباء، محمد بن سید رسول برزنجی، خواص الامه، سبط ابن جوزی، تاریخ دمشق - ابن عساکر.

ص: ۲۳۱

پرسش: چرا مردم شیفته و دلباخته علی ابن ابی طالب علیه السلام هستند؟

پاسخ: ابن هجر از علمای اهل سنت چهل حدیث در فضائل امیرالمؤمنین انتخاب کرده و در کتاب «صواعق محرقة» نقل کرده. در حدیث ۱۷ به نقل از پیامبر روایت شده:

هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته، هر که مرا دوست دارد خدا را دوست دارد، کسی که علی را دشمن بدارد با من دشمنی کرده و هر که با من دشمنی کند با خدا دشمنی کرده است.

او در حدیث ۸ می گوید: مرا به جز مؤمنین دوست ندارند و به جز منافقین با من دشمن نیستند.

در حدیث نهم که حدیث مدینه است، پیامبر فرمود: من شهر علمم و علی درب آن شهر، هر کس بخواهد به آن وارد شود باید به جانب در رود. این احادیث به خاطر فضایی است که خداوند به امیرالمؤمنین عطا فرموده است. فضایل و کمالات امیرالمؤمنین نه تنها به شهادت پیامبر در هیچ یک از صحابه وجود نداشته، بلکه به شهادت دوست و دشمن در بزرگان عالم بی نظیر بوده است و البته انسانها فطرتاً شیفته کمالات هستند.

انسانها فطرتاً عدالت را دوست دارند هر چند در عمل تحمل آن را کمتر دارند، ولی به عدالت گستران عشق می ورزند.

امیرالمؤمنین شخصیتی است که دشمن بزرگ آن حضرت یعنی معاویه در مقابل کمالات آن حضرت سر خضوع فرود آورده و بعد از شهادت ایشان گفته است: «مادر دهر عقیم است که فرزندی چون فرزند ابوطالب بزاید.»

- از نظر علم: امیرالمؤمنین باب علم پیامبر است و عالم به ظاهر و باطن اولین و آخرین است و دشمنان همه اقرار کرده اند.

- از نظر شجاعت: حرف اول در جبهه های جهاد می زده و پیامبر به فرمان الهی فرماندهی را به امیرالمؤمنین می سپرده است.

ص: ۲۳۲

- از نظر ایثار: در لیلۃ المیت در شب هجرت به جای پیامبر خوابید و جان خود را سپر بلای جان پیامبر قرار داد.

- از نظر صبر: هنگامی که به خانه‌اش حمله شد، به خاطر حفظ اسلام در عین قدرت صبر پیشه کرد و شمشیر نکشید.

- از نظر کمک به فقرا: آیات زیادی چون آیه اطعام و ولایت و ... در شأن ایشان نازل شد.

- از نظر تقوی: هرگز سیاست بازی را بر اصول ترجیح نداد و هرگز از اصول عدول نکرد.

- از نظر خلوص: خالصاً لوجه الله ... اطعام می کرد إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ آیه ۹ دهر).

جهاد می کرد، از حق خود می گذشت، خلافت می کرد، هدفش فقط جلب رضایت خدا بود (بقره ۲۰۷ و ۲۶۵).

- از نظر زهد: هرگز یک وعده غذای کامل با یک خورشت آن هم نمک نخورد! و دنیا را سه طلاقه کرد.

- ... و در هر کمالی هیچ مانندی نداشت که با او مقایسه شود.

بنابراین چنانچه فضایل امیرالمؤمنین حتی بدون ذکر نام برای هر انسانی گفته شود، شیفته آن حضرت می شود.

علاوه بر کمالاتی نظیر شجاعت، علم، فصاحت و سایر خصلت‌های حمیده‌ای که پروردگار عالم به امام علیه السلام عنایت فرموده است، و هر کدام به تنهایی می تواند دلیلی بر محبوبیت آن بزرگوار باشد؛ پاسخ این سؤال نیازمند مقدمه مختصری است که در زیر بدان اشاره می شود:

اکثر مردم در این دنیا چنین می پندارند که: حق آن‌ها ضایع گشته و آنچه بهره آن‌ها بوده است، دیگران غصب نموده‌اند.

اکثر کسانی که استحقاق مقام و منصبی را دارند، از آنچه که شایسته آن‌ها است محرومند.

ص: ۲۳۳

چه بسا عالمانی که از متاع دنیا بهره‌ای نبرده، و در کنار خود جاهلی را می‌بینند که از تمام امکانات زندگی بهره‌مند است.

چه بسیارند شجاعانی که در میدان‌های نبرد، دلاوری‌هایی از خود نشان داده و جان‌فشانی‌ها نموده‌اند؛ ولی در میدان زندگی از امکانات اولیه زندگی بی‌بهره و محرومند. در حالی که افراد بزدل و ترسو را که از سایه آن شجاعان، در هراسند، می‌بیند که مالک بخش عظیمی از دنیا گشته و مال و منال بسیار فراهم آورده‌اند.

چه بسا افراد عاقل و باکیاست و مدبر که روزگار را به سختی می‌گذرانند، در حالی که ابلهانی را می‌توان دید که گویی زر و سیم از آسمان و زمین بر ایشان می‌بارد.

چه بسیار افراد مؤمنی که از روی اخلاص، در راه بندگی حق گام نهاده و عمر خویش را صرف طاعت و عبادت حق تعالی نموده‌اند؛ ولی محرومیت‌ها و تنگناهای زندگی از هر سو آن‌ها را احاطه نموده است. حال آن‌که افراد لا ابالی را می‌بینند که از زندگی مرفهی برخوردارند.

چه بسیارند افرادی که به خاطر نبوغ، کیاست و تدبیر خویش استحقاق نعمت‌ها و مزایای زندگی را دارند، ولی به دیگران، یعنی: کسانی که از خصایل ذاتی محرومند، محتاج گشته و مجبور به خضوع و خشوع در برابر آن‌ها می‌گردند.

از این افراد که بگذریم در میان صاحبان حرفه و فن به همین منوال است.

آنان که از همه ماهرتر و کارآیی بیشتری دارند، نوعاً با مشقت و سختی‌های بسیار روبرو بوده و زندگی را به سختی می‌گذرانند، در حالی که افرادی که شاگرد آن‌ها نیز نمی‌توانند باشند، بازارشان گرم و روزگارشان به سامان است.

علاوه بر این‌ها چون توده مردم، ناز و نعمت اهل دنیا و زرق و برق زندگی آن‌ها را از یک طرف، و محرومیت و بیچارگی خویش را از طرف دیگر مشاهده می‌کنند، عموماً نسبت به دنیا دچار کینه و بغضند، و چنین احساس می‌کنند که حق آن‌ها ضایع گشته و ثمره کار و کوشش آن‌ها در سفره اغنیا و ثروتمندان گرد آمده است.

پس از بیان این مقدمه باید دانست که علی علیه السلام، نه فقط ذی حقی بود که از حقش محروم گشت، بلکه پیشوای محرومین و سید و بزرگ کسانی است که حقشان ضایع گشته

ص: ۲۳۴

است. بدیهی است افرادی که احساس می کنند حق شان پایمال گشته و متحمل ذلت و خواری شده اند، هوادار یکدیگر بوده و به دلیل مصیبتی که به آن ها رسیده و ظلمی که بر آن ها رفته است، درد مشترکی را احساس می کنند و بر علیه کسانی که حقوق آن ها را پایمال کرده اند، یک دست و یک صدا شوند.

حال باید گفت: وقتی این محرومین که جملگی در یک سطح قرار دارند، نسبت به هم این چنین همدلی داشته و هر کدام غم دیگری را غم خود می دانند، نسبت به بزرگ مردی والا مقام که تمام فضایل عالی انسانی را دارا بوده، و مراتب والای شرافت و کرامت را از آن خود ساخته است، و با وجود همه این خصوصیات، آن چنان مظلوم واقع گشته که او را مظلوم عالم می دانند، چه احساس و قضاوتی باید داشته باشند؟!

علی علیه السلام مردی بود که دنیا تلخی های بسیاری به او چشانید. مصیبت از پی مصیبت و اندوه پس از اندوه به ایشان روی آورد و در طول زندگی خویش، هم از بیگانه و هم از آشنا، نامردمی ها دیده است. کسانی که اصلاً قابل قیاس با وی نبوده اند را بر خود مسلط دیده و بر علی علیه السلام، فرزندان و عشیره اش حکومت نموده و مسلط شدند.

حتی کسانی که خود، پای بند دین و مذهب نبوده اند او را سب نموده و کافر و بی نماز می خواندند. سرانجام نیز این انسان بزرگوار و شریف را در محراب عبادت به شهادت رساندند. پس از او فرزندان او یکی یکی به تیغ ستم کشته شده و حریم او به اسارت رفته، نوادگان و عموزادگانش از هر سوی تحت تعقیب قرار گرفتند و در هر کجا که به چنگ افتادند: قتل، حبس، شکنجه و آزار در انتظارشان بود. با این که فضل و زهد، عبادت و وجود، شهادت و بزرگواری و انتفاع خلق از او و فرزندان او بر احدی - حتی دشمنانش - پوشیده نیست.

آیا می شود بشریت خود را به چنین شخصی وابسته نداند؟ آیا می شود دلها واله و شیدای او نبوده و در راه عشق و محبت او، از همه چیز خویش نگذرد؟ آیا انسان ها می توانند خود را یار و یاور این مظلوم ندانسته و به خاطر ظلم و ستمی که بر او رفته است، خشمگین نباشند؟ این معنا ریشه در جان انسان ها دارد و یک امر کاملاً فطری و طبیعی است.

ص: ۲۳۵

حال فرض کنید: اگر جمعی کنار دریا ایستاده باشند و فردی که به شنا وارد نیست، در آب افتد و طعمه امواج دریا شود، تمام کسانی که ناظر این صحنه هستند، حد اقل بر او دل می‌سوزانند و بعضی هم برای نجات آن غریق، خود را به آب می‌افکنند و خود را با خطر هم‌آغوش می‌سازند. حال آن‌که در آن لحظه چشم داشت و توقع مزد و پاداش دنیوی و یا حتی اجر و ثواب اخروی را هم ندارند. چه بسا که برخی از آن‌ها در اعتقاد به خدا و قیامت سست باشند و یا حتی اعتقاد نداشته باشند؛ ولی همان رحم و عطف ذاتی که انسان‌ها نسبت به هم دارند، آن‌ها را به این کار وامی‌دارد.

همین طور است اگر حاکمی ستمگر بر مردم شهری مسلط شود و آن‌ها را به انواع عقوبت‌ها معذب سازد، نوعی همدلی و همبستگی بین آن مردم پیدا می‌شود و همگی برای رفع ظلم و ستم متحد می‌شوند، و غم دیگران را غم خود می‌پندارند. حال اگر فردی شریف و جلیل‌القدر، که نزد همه آن‌ها محترم است بیش از دیگران مورد ظلم و آزار حاکم قرار گیرد، اموال و دارایی‌اش به یغما رود، همسر عقیقه‌اش مورد ضرب و شتم قرار گیرد، فرزندان و بستگانش به قتل رسیده و تحت تعقیب باشند، اینان بیشتر دور او را گرفته و هر چه ظلم و ستم بر او بیشتر شود گرایش مردم نسبت به او بیشتر خواهد شد؛ زیرا فطرت انسان‌ها این امر را ایجاب می‌کند و علی علیه السلام مصداق چنین فرد محبوبی است. (۱)

دوستی علی، ملاک پاک‌نطفه

ابوبکر می‌گوید: پیامبر را در خیمه با علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام دیدم، فرمود: ای جماعت مسلمانان، من در صلح و مسالمت با کسی هستم که با اهل خیمه در صلح باشد و با کسی که با آن‌ها در جنگ باشد در جنگم. دوست دارم کسی را که آن‌ها را دوست داشته باشد. دوست نمی‌دارم آن‌ها را مگر حلال زاده و دشمنی نمی‌کند با آنان

۱- این مطالب از شرح خطبه ۱۹۳ نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید گرفته شده است.

ص: ۲۳۶

مگر حرامزاده. (۱)

احمد بن حنبل و شافعی از مالک بن انس نقل می کنند: ما اولاد حرامزاده را از راه بغض علی می شناسیم.

(۲)

گفتن می علی خیر العمل در اذان

۱- الرياض النضر، حافظ محب الدين طبري، ج ۲ ص ۱۸۹؛ الغدير ۴ ص ۳۲۳.

۲- اسنى المطالب ص ۸؛ نهائة ابن الاثير، ج ۱ ص ۱۱۸؛ الغدير ۴ ص ۳۲۲.

ص: ۲۳۷

پرسش: آیا «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» جزو اذان بوده و یا کسی از صحابه و تابعین این جمله را در اذان آورده است؟

پاسخ:

ابن حزم در کتاب «المحلی»، طبق روایت صحیح از عبدالله ابن عمر و ابو امامه بن سهل بن حنیف نقل می کند (حتی پس از حذف این جمله از اذان) اینان این جمله را در اذان خود می آورده اند. (۱)

- حسن بن یحیی بن الجعد و زید بن ارقم و شافعی در یکی از دو قول خود این جمله را ذکر کرده اند. (۲)
- بیهقی روایتی از امام علی بن الحسین نقل می کند که ایشان این جمله را می آورده و فرموده جزء اذان است. (۳)

- بیهقی در سنن الکبری به روایت صحیح از عبدالله بن عمر نقل کرده که او این جمله را در اذان می آورده است. (۴)

- تثویب که جایگزین «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» شده در یک خواب نقل شده است. (۵)
شوکانی در نیل الاوطار می گوید که شافعی از یکی از دو قولش گفته که حذف آن بدعت است.
و در کتاب «بحر» گفته این (جایگزینی) را عمر ایجاد کرده و فرزندش عبدالله بن عمر

۱- المحلی، ج ۳، ص ۱۶۰

۲- نیل الاوطار، ج ۲، ص ۳۹، ط دار الجیل بیروت.

۳- السنن الکبری، ج ۱، ص ۶۲۴

۴- نیل الاوطار، ج ۲، ص ۳۹

۵- همان مأخذ.

ص: ۲۳۸

گفته بدعت است. (۱)

شوکانی از علمای اهل سنت در کتاب مذکور می گوید هنگامی که حضرت علی علیه السلام تثویب در اذان «الصلاة خير من النوم» را شنید فرمود «چیزی که جزو اذان نیست به آن اضافه نکنید.»

گفتن اَشْهَد أَنْ عَلَيَّ وَلِيَّ اللَّهِ در اذان

۱- نیل الاوطار، ج ۲، ص ۳۸.

ص: ۲۳۹

پرسش: آیا «أشهد أنَّ علياً وليَّ الله» جزء اذان است؟

پاسخ: خیر، شیعه آن را جزو اذان نمی داند و هر کس آن را به قصد اجزای اذان بخواند از نظر علمای شیعه بدعت و تشریع است و فقط آن را به عنوان ذکر مستحب دانسته اند. (۱)

گفتن الصلاة خير من النوم در اذان صبح

۱- شبهای پیشاور، ۸۲۳.

ص: ۲۴۰

پرسش: آیا عبارت «الصلاة خير من النوم» جزء اذان بوده یا بعد از آن به آن اضافه شده است؟
پاسخ:

۱. در نیل الاوطار به روایت صحیح محمد بن اسحاق نقل می کند که در اذان نبوده است. (۱)
۲. از سعید بن مسیب در همین منبع نقل می کند، این کلمه در صلاة فجر اضافه شده است.
۳. مالک در «موطأ» تصریح می کند که این عبارت به امر عمر بن الخطاب به اذان صبح اضافه شده است. او می گوید مؤذن نزد عمر آمد تا داخل شدن وقت نماز صبح را به او خبر دهد. ولی او را خفته یافت، لذا فریاد بر آورد: الصلاة خير من النوم، نماز از خوابیدن بهتر است، عمر دستور داد تا این جمله را در اذان صبح قرار دهند. (۲)
۴. شافعی آنرا مکروه و بدعت می داند و شوکانی می گوید: اگر جزو اذان بود حضرت علی علیه السلام و عبدالله بن عمر و طاووس به آن اعتراض نمی کردند. (۳)
۵. ابن جریج از عمر بن فحس نقل می کند که سعد نخستین کسی بود که در خلافت عمر این جمله را در اذان گفت. (۴)
۶. ابن جزم می گوید: ما این جمله را نمی گوئیم چون در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله نبوده است. (۵)

منابع

- ۱- نیل الاوطار، ج ۲، ص ۳۷
- ۲- الموطأ مالک، ج ۱، ص ۷۳
- ۳- نیل الاوطار، ج ۲، ص ۳۸
- ۴- مصنف عبد الرزاق ج ۱، ص ۴۷۴
- ۵- المحلی، ج ۳، ص ۱۶۰

ص: ۲۴۱

۱- احادیث ام المؤمنین عایشه، السید مرتضی العسکری.

۲- احیاء العلوم الدین، ابو حامد محمد بن محمد الغزالی (ف ۵۰۵ ق.)، صحیح باشراف عبد العزیز عز الدین السیروان، دار القلم، بیروت.

۳- اختیار معرفه الرجال (رجال الکشی)، ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی (ت ۴۶۰ ق.)، صححه وعلق علیه وقدم له حسن المصطفوی، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ش.

۴- اصول الکافی: محمد بن یعقوب کلینی، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت و ط نظم السلطنه، ۱۳۱۱.

۵- اضواء الصحیحین، شیخ محمد صادق. النجمی، مؤسسه المعارف الاسلامیه، قم.

۶- افحام الاعداء والخصوم، سید ناصر حسین موسوی هندی، مکتبه النینوی الحدیثه.

۷- الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، ابن عبد البر بن عاصم النمری القرطبی، مصطفی محمد، مصر ۱۳۸۵ و ط کلیات الازهریه، ۱۳۹۶.

۸- الامالی، ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی (ف ۴۶۰ ق.)، قدم له السید محمد صادق. بحر العلوم، المطبعة الحیدریه، النجف.

۹- الامالی، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی (الصدوق.) (ف ۳۸۱ ق.)، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۰ ق.

۱۰- الامالی، ابو عبد الله محمد بن النعمان البغدادی (المفید) (ف ۴۱۳ ق.)، منشورات جماعه المدرسین قم، ۱۴۰۳ ق.

۱۱- الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، عبد الفتاح عبد المقصود، بیروت، منشورات مکتبه العرفان، ترجمه فارسی:

ص: ۲۴۲

سید محمد مهدی جعفری، تهران شرکت سهامی انتشار، ۱۳۵۱ ش.

۱۲- الامامة والسياسة، ابو محمد عبدالله بن مسلم ابن قتيبة، تحقيق محمد الزيني، مؤسسة الحلبي و شركاه، ط دار المعرفة، بيروت.

۱۳- الامامة والتبصرة، ابن بابويه قمي.

۱۴- البداية والنهاية: ابو الفدا ابن كثير الدمشقي، مكتبة المعارف، بيروت ۱۹۹۶ م.

۱۵- البرهان في تفسير القرآن، السيد هاشم بن سليمان الحسيني البحراني (ف ۱۱۰۷ ق.)، مؤسسه مطبوعاتي اسماعيليان، قم.

۱۶- التاريخ الكبير، ابو عبدالله محمد بن اسماعيل البخاري، دار الفكر، بيروت، لبنان، ۱۴۰۷ ق.

۱۷- التحفة السنية، سيد عبدالله جزايري.

۱۸- الجامع الصغير في احاديث البشير النذير، جلال الدين عبد الرحمن، بن ابى بكر السيوطي (ف ۹۱۱ ق.)، الطبعة الاولى، دار الفكر، بيروت، ۱۴۰۱ ق.

۱۹- الحداثق الناضرة، المحقق البحراني.

۲۰- الخصال، شيخ صدوق، انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه، ۱۴۰۳ ق.، قم، ايران.

۲۱- الخلاف، الشيخ الطوسي.

۲۲- الدر المنثور في التفسير بالمأثور، عبد الرحمن بن ابى بكر السيوطي، المكتبة الاسلامي و الجعفرى و غير هما، تهران.

۲۳- الدرجات الرفيعة، السيد على ابن معصومخان، انتشارات بصيرتي، ۱۳۹۷ ق.، قم، ايران.

۲۴- السنن الكبرى: ابوبكر احمد بن حسين بيهقي، حيدر آباد دكن ۱۳۵۲.

۲۵- السیده فاطمه الزهرا، البيرمي.

۲۶- السيرة النبويه، واخبار الخلفاء ابو حاتم محمد بن حبان ابن احمد البستي التميمي (ت ۳۵۴ ق.)، صححه وعلق عليه السيد عزيز بك و جماعة من العلماء، الطبعة الاولى، مؤسسه الكتب الثقافية، بيروت، ۱۴۰۷ ق.

۲۷- الشيعة في احاديث الفريقين، ص ۱۲۸ به نقل از مناقب، ص ۲۲۶.

۲۸- الصحيح من السيرة النبي الاعظم، جعفر مرتضى العاملي، مؤسسه نشر اسلامي، قم، ۱۴۰۰ ق.

۲۹- الصراة المستقيم الى مستحقى التقديم، بياضى عاملى (۸۷۷ ق.)، تهران، المكتبة المرتضوية، ۱۳۸۴ ق.

۳۰- الصوارم المهرقة، الشهيد نورالله التستري.

۳۱- الصواعق المحرقة في الرد على اهل البدع والزندقة، احمد بن محمد بن حجر الهيتمي (ف ۹۷۴ ق.)،

ص: ۲۴۳

تخريج عبد الوهاب بن اللطيف، الطبعة الثانية، مكتبه القاهرة، ۱۳۸۵ ق.

۳۲- العمدة، ابن بطريق، انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين، ۱۴۰۷ ق.، قم، ايران.

۳۳- الغارات، ابو اسحاق. ابراهيم بن محمد الكوفي المعروف بابن هلال الثقفي (ت ۲۸۳ ق.)، حققه وعلق عليه

السيد عبد الزهراء الحسيني الخطيب، الطبعة الاولى، دار الاضواء، بيروت ۱۴۰۷ ق.

۳۴- الغدير في الكتاب والسنة، والادب العلامة الاميني، مكتبة الامام أمير المؤمنين.

۳۵- الفايق في غريب الحديث، جار الله زمخشري، دار الكتب العلمية، بيروت.

۳۶- الفصول المهمة: في معرفة الائمة ابن صباغ المالكي، (ت ۸۵۵) حققه سامي القرمزي، دار الحديث، ۱۴۲۲.

۳۷- القصائد والعلويات، ابن ابى الحديد، چاپ الاعلمي، بيروت.

۳۸- الكافيه، شيخ مفيد، دار المفيد. بيروت، لبنان.

۳۹- الكامل في التاريخ، ابو الحسن علي بن ابى الكرم (ابن اثير) دار الفكر، بيروت ۱۳۷۴.

۴۰- اللمعة البيضاء، التبريزي الانصاري.

۴۱- المباهله، سيد عبدالله الحسيني، مكتبة النجاح.

۴۲- المزار، شهيد اول.

۴۳- المستدرک على الصحيحين، ابو عبدالله بن عبدالله الحاكم نيسابوري (ف ۱۴۰۵ ق.)، دار المعرفة،

بيروت.

۴۴- المصنف في الاحاديث والاثار، ابوبكر عبدالله بن محمد ابن ابى شيبة (ت ۲۳۵ ق.)، تحقيق و تعليق:

سعيد محمد اللحام، بيروت، دار الفكر، ۱۴۰۹ ق.

۴۵- المصنف، عبد الرزاق. صنعاني (۲۱۱ ق.)، تصحيح و تخريج: حبيب عبد الرحمن اعظمي، بيروت،

المكتب الاسلامي، ۱۳۹۰ ق.

۴۶- المعجم الاوسط، الطبراني

۴۷- المعجم الكبير، ابو القاسم سليمان بن احمد الطبراني (ت ۳۶۰ ق.)، حققه و خرج احاديثه حمدي عبد

المجيد السفلي، الطبعة الثانية، مكتبه ابن تيميه، القاهرة، ۱۴۰۴ ق.

۴۸- المعيار والموازنه، ابو جعفر الاسكافي، تحقيق: محمد باقر محمودي، بيروت، ۱۴۰۲ ق.

۴۹- المغني في ابواب التوحيد والعدل، قاضي عبد الجبار، ابو الحسن الاسد آبادي، تحقيق: الدكتور عبد الحليم

محمود، الدكتور سليمان دنيا، مراجعه الدكتور ابراهيم مدكور، باشراف الدكتور طه حسين، الدار المصريه

للتاليف والترجمه.

ص: ۲۴۴

- ۵۰- المفردات (مفردات غریب القرآن)، راغب اصفهانی، مصطفى البابي الحلبي، ۱۳۸۱ ق.، مصر.
- ۵۱- المناظرات فی الامامه، الشيخ عبدالله الحسن.
- ۵۲- المناقب، ابو امؤيد الموفق بن احمد الحنفي المعروف بأخطب خوارزم (الخوارزمي) (ت ۵۶۸ ق.)، قدم له محمد رضا الموسوي الخراسان، مكتبة نينوى الحديثه، طهران.
- ۵۳- الموضوعات، ابن الجوزي (۵۷ ق.)، تحقيق: عبد الرحمن محمد عثمان، مدينه، المكتبة السلفية، ۱۳۸۶.
- ۵۴- الموطا، ابو عبدالله مالك بن انس (ت ۱۷۹ ق.) (همراه تنوير الحوالك)، دار احياء الكتب العربيه، مصر.
- ۵۵- النص والاجتهاد: السيد عبد الحسين شرف الدين الموسوي، مطبعة سيد الشهداء، قم ۱۴۰۴.
- ۵۶- النهايه في غريب الحديث والاثر، مبارك بن محمد بن اثير جر، دار الاحياء الكتب العربيه، قاهره.
- ۵۷- انساب الاشراف، بلاذري، تحقيق محمودي، مؤسسة العلمى، بيروت، لبنان.
- ۵۸- بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار: محمد باقر مجلسي، دار الاحياء التراث العربي، بيروت ۱۴۰۳.
- ۵۹- بحراني در غايه المرام
- ۶۰- تاريخ بغداد او مدينه السلام، ابوبكر احمد بن علي الخطيب البغدادي، دار الكتب العلميه، بيروت.
- ۶۱- تاريخ طبري (تاريخ الرسل والملوك)، ابو جعفر محمد بن جرير الطبري (ت ۳۱۰ ق.)، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، الطبعة الرابعة، دار المعارف، القاهرة، ۱۹۷۹ م.
- ۶۲- تاريخ مدينه دمشق، تراجم النساء، ابوالقاسم علي ابن الحسن المعروف بابن عساكر (ت ۵۷۱ ق.)، تحقيق سكينه الشهابي، الطبعة الاولى، دار الفكر، دمشق، ۱۹۸۲ ق.
- ۶۳- تاريخ يعقوبي، احمد ابن ابى يعقوب بن جعفر بن واضح يعقوبي (ت ۲۸۴ ق.)، دار صادر، بيروت.
- ۶۴- تاويل الآيات الظاهره، سيد شرف الدين استر آبادي، چ امير، ۱۴۰۷ ق.، قم، ايران.
- ۶۵- تحف العقول عن آل الرسول، ابو محمد الحسن بن علي بن الحسين بن شعبه الحراني (قرن چهارم)، مكتبة بصيرتي، قم، ۱۳۹۴ ق.
- ۶۶- تذكرة الموضوعات، محمد طاهر بن الهندي الفتني.
- ۶۷- ترجمان حيات امام علي، ترجمه شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ۱۳۸۰.
- ۶۸- ترجمه الامام الحسين و مقتله من الطبقات الكبرى، ابو عبدالله محمد بن سعد (ت ۲۳۰ ق.)، تحقيق السيد عبد العزيز الطباطبائي، الطبعة الاولى، مؤسسة آل البيت لاحياء التراث، قم، ۱۳۱۵ ق.
- ۶۹- تفسير الصافي (كتاب الصافي في تفسير القرآن)، محمد بن المرتضى المدعو ملا محسن الفيض الكاشاني (ف ۱۰۹۱ ق.)، تصحيح حسن الحسيني اللواساني النجفي، الطبعة الخامسة، المكتبة الاسلامية،

ص: ۲۴۵

تهران، ۱۳۵۶ ش.

۷۰- تفسیر العیاشی، ابو النضر محمد بن مسعود السلمی العیاشی (ت ۳۲۰ ق.)، تحقیق هاشم الرسولی المحلاتی، المكتبة العلمية الاسلامیة، تهران.

۷۱- تفسیر القرآن العظیم، ابو الفدا ابن کثیر الدمشقی، دار المعرفة، بیروت

۷۲- تفسیر القرطبی، القریبی، مؤسسه التاریخ العربی، بیروت.

۷۳- تفسیر المیزان (المیزان فی تفسیر القرآن)، السید محمد حسین الطباطبائی (ف ۱۳۶۰ ق.)، دار الكتاب الاسلامی، قم ۱۳۹۳ ق.

۷۴- تفسیر نور الثقلین، عبد علی علی بن جمعة العروسی الحویزی (ت ۱۱۱۲ ق.)، صححه و علق علیه و اشرف علی طبعه هاشم الرسولی المحلاتی، دار الكتب العلمیة، قم.

۷۵- تنبیه الغافلین، السید تحسین آل شیب، مرکز الغدیر.

۷۶- تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ابو حجاج یوسف المزی (۷۴۲ ق.)، تحقیق: بشار عواد، بیروت، مؤسسه الرسالة، ۱۴۰۸ ق.

۷۷- جامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر، جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی (ف ۹۱۱ ق.)، الطبعه الاولى، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۱ ق.

۷۸- جلوه های از عدالت مولود کعبه، نیرالسادات صانعی، تهران، انتشارات اندیشمند، ۱۳۷۹.

۷۹- جواهر المطالب فی مناقب الامام علی علیه السلام، ابن الدمشقی.

۸۰- حقوق. آل البيت علیهم السلام، الشیخ محمد حسین الحاج.

۸۱- خلاصه عقبات النوار، السید حامد نقوی، بعثت، قم.

۸۲- دفع شبه، التشبیه لابن الجوزی، مطبعة دار الامام النووی، عمان، اردن، تحقیق حسن السقاف.

۸۳- دلائل الامامه، ابو جعفر محمد بن جریر بن رستم الطبری (از عالمان قرن چهارم)، منشورات المطبعة الحیدریه، النجف، ۱۳۸۳ ق.

۸۴- ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، محب الدین ابو جعفر احمد بن عبد الله الطبری (ت ۶۹۴ ق.)، بیروت.

۸۵- رفع المناره، محمود سعید ممدوح، دار الامام النووی، عمان، اردن.

۸۶- روضة الواعظین، ابو علی محمد بن الفتال النیسابوری (ف ۵۰۸ ق.)، الطبعه الاولى، مؤسسه العلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۶ ق.

۸۷- سبل السلام، ابن حجر عسقلانی، المطبعة البابي الحلبي و اولاده، مصر.

ص: ۲۴۶

۸۸- سبل الهدی و الرشاد، الصالحی الشامی.

۸۹- سقیفه و فدک، ابوبکر احمد بن عبد العزيز الجوهری (ت ۳۲۳ ق.)، روايه عز الدين عبد الحميد بن هبه الله بن ابی الحديد المعتزلی، تقديم و جمع و تحقيق محمد هادی الامینی، مكتبة نينوى الحديثه، طهران.

۹۰- سنن ابن ماجه، ابو عبدالله محمد بن يزيد القرويني المعروف بابن ماجه، تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي، دار الاحياء التراث العربي، بيروت، ۱۳۹۵ ق.

۹۱- سنن الترمذی، ابو عيسى محمد بن عيسى بن سوره الترمذی (ف ۲۹ ق.)، دار الفكر، بيروت.

۹۲- سير اعلام النبلاء، شمس الدين ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان الذهبي (ف ۴۸ ق.)، اشرف على تحقيق الكتاب و خرج احاديثه شعيب الارنؤوط، الطبعة الثامنة، بيروت، ۱۴۱۲ ق.

۹۳- شهای پیشاور، سلطان الواعظین شیرازی، دار الكتاب الاسلامی - تهران ۱۳۴۹.

۹۴- شرح سنن النسائي، جلال الدين سيوطي و حاشية السندی، دار احياء التراث العربي، بيروت.

۹۵- شرح صحيح مسلم، نووي، طبع دار العلم، بيروت، (بی تا).

۹۶- شرح نهج البلاغه: عز الدين بن هبة بن ابی الحديد بن محمد معتزلی (ف ۶۵۶ ق. ۹، بتحقيق ابو الفضل ابراهيم، الطبعة الاولى، دار احياء الكتب العربية، مصر، ۱۳۷۸ ق.

۹۷- شرح الاخبار، فی فضائل الائمة الاطهار، ابو حنيفة النعمان بن محمد التميمی (ت ۳۶۳ ق.)، الطبعة الاولى، دار الثقليين، بيروت، ۱۴۱۴ ق.

۹۸- شواهد التنزيل، عبدالله بن عبدالله بن احمد الحسكاني، مؤسسه الاعلمی، بيروت ۱۳۹۳.

۹۹- صحيح ابن حبان، ابن حبان.

۱۰۰- صحيح البخاری: ابو عبدالله محمد بن اسماعيل بخاری (ف ۲۵۶ ق.)، شرح و تحقيق قاسم الشماعی الرفاعي، الطبعة الاولى، دار القلم، بيروت، ۱۴۰۷ ق.

۱۰۱- صحيح الترمذی: بشرح ابن العربي، ابو عيسى محمد بن عيسى بن سورة، المطبعة المصرية بالازهر، ۱۳۵۰.

۱۰۲- صحيح مسلم: ابو الحسين مسلم بن الحجاج القشيري (ت ۲۶۱ ق.)، بشرح النووي، دار الكتاب العربي، بيروت، ۱۴۰۷.

۱۰۳- صحيفه الزهرا عليها السلام، جواد قیومی اصفهانی، قم انتشارات اسلامي، ۱۳۷۳ ش.

۱۰۴- صراط المستقيم، على بن يونس العاملي

۱۰۵- عمر بن خطاب، عبد الرحمن احمد البكري، الارشاد، بيروت.

ص: ۲۴۷

۱۰۶- عین العبره، سید احمد آل طاووس، دار الشهاب قم.

۱۰۷- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی (الصدوق). (ت ۳۸۱ ق)، عنی بتصحیحه وتذیلله السید مهدی الحسینی الاجوردی، انتشارات جهان.

۱۰۸- فتح الباری شرح صحیح البخاری، شهاب الدین احمد بن علی ابن حجر العسقلانی (ت ۸۵۲ ق)، تحقیق عبد العزیز بن عبد الله بن باز، محمد فؤاد عبد الباقي، الطبعة الاولى، دار الکتب، العلمیه، بیروت ۱۴۱۰ ق.

۱۰۹- فتح الملک العلی، احمد بن الصدیق المغربي.

۱۱۰- قاعدة القرعه، حسین کریمی.

۱۱۱- قرآن مجید.

۱۱۲- کتاب سلیم بن قیس (کتاب السقیفه)، سلیم بن قیس الهلالي العاملی الکوفی (ت حدود ۹۰ ق)، دار الفنون للطباعه والنشر والتوزیع، بیروت، ۱۴۰۰ ق.

۱۱۳- کتاب الاربعین، الشیخ الماجوزی.

۱۱۴- کتاب الاربعین، شیخ بهاء الدین محمد العاملی، چاپ سنگی، ۱۲۷۴ ق.

۱۱۵- کتاب الام، امام شافعی، بیروت.

۱۱۶- کشف الخفاء، العجلونی، دار الکتب العلمیه.

۱۱۷- کشف اللثام، فاضل هندی.

۱۱۸- کفایه الطالب، کنجی شافعی، المطبعة الحیدریه، ۱۳۹۰ ق، نجف اشرف عراق.

۱۱۹- کمال الدین و تمام النعمه، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی (الصدوق). (ف ۳۸۱ ق)، صححه و علق علیه علی اکبر الغفاری، مکتبه الصدوق، هران، ۱۳۹۵ ق.

۱۲۰- کنز العمال فی احادیث الاقوال والافعال، علاء الدین بن حسام الدین المتقی الهندی (ف ۹۷۵ ق)، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۹ ق.

۱۲۱- کنز الفوائد، محمد بن علی بن عثمان الکراجکی (ف ۴۴۹ ق)، تحقیق عبد الله نعمه، دار الازواء، بیروت، ۱۴۰۵ ق.

۱۲۲- لسان المیزان فی تفسیر القرآن، شهاب الدین احمد بن علی ابن حجر العسقلانی (ت ۸۵۲ ق)، الطبعة الاولى، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰ ق.

۱۲۳- لواعیج الاشجان، السید محسن امین، مکتبه البصیرتی.

۱۲۴- مجمع الزوائد و منبع الفوائد، نور الدین علی بن ابی بکر الهیثمی (ت ۸۰۷ ق)، دار الکتب العربی،

ص: ۲۴۸

بیروت، ۱۴۰۲ ق.

۱۲۵- مسند ابويعلى الموصلى، ابويعلى احمد بن على بن المثنى التميمى (ف ۳۰۷ ق.)، حققه و خرج احاديثه حسين سليم اسد، الطبعة الاولى، دار الثقافة العربية، دمشق.

۱۲۶- مسند زيد بن على، زيد بن على، دار الحياة، بيروت.

۱۲۷- مسند، ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل الشيبانى (ق ۲۴۱ ق.)، دار الاحياء التراث العربى، بيروت.

۱۲۸- مسند الشاميين، طبرانى.

۱۲۹- مصباح الفقيه، آقا رضا الهمدانى، مكتبة الصدر.

۱۳۰- مطالب السؤل فى مناقب آل الرسول، كمال الدين ابو سالم محمد بن طلحه النصيبى الشافعى (ف ۶۵۲ ق.)، طبع حجرى، تهران، ۱۲۸۷ ق.

۱۳۱- معالم المدرستين، علامه السيد مرتضى العسكري، مؤسسة النعمان، بيروت، ۱۴۱۰ ق.

۱۳۲- معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة، السيد ابو القاسم الموسوى الخوئى (ت ۱۴۱۳ ق.)، دار الزهراء، بيروت، ۱۴۰۳ ق.

۱۳۳- معجم الكبير، ابو القاسم سليمان بن احمد طبرانى (۲۶۰- ۳۶۰ ق.)، احياء التراث، بيروت، ۱۴۰۴ ق.

۱۳۴- مفاتيح الجنان، حاج شيخ عباس قمى.

۱۳۵- مناقب آل ابى طالب (مناقب ابن شهر آشوب)، ابو جعفر محمد بن على بن شهر آشوب (ف ۵۸۸ ق.)، دار الضواء، بيروت، ۱۴۰۵ ق.

۱۳۶- منية المريد فى آداب المفيد و المستفيد، اعداد السيد احمد الحسينى، مجمع الذخاير الاسلاميه، قم، ۱۴۰۲ ق.

۱۳۷- ميزان الاعتدال فى نقد الرجال، شمس الدين ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان الذهبى (ف ۷۴۸ ق.)، تحقيق على محمد البجاوى، دار الفكر، بيروت.

۱۳۸- نحر انقاز تاريخ الاسلامى، حسن بن فرحان المالكي.

۱۳۹- نظم درر السمطين، زرندي حنفى، نينوى، تهران، ايران.

۱۴۰- نهج الايمان، ابن جبر، چاپ مجتمع امام هادى.

۱۴۱- وسائل الشيعه الى تحصيل مسائل الشريعة: محمد بن الحسن الحر العاملى، المكتبة الاسلاميه، تهران ۱۳۷۸ و ط دار احياء التراث العربى، بيروت ۱۴۰۳.

۱۴۲- وفيات الاثمه (من علماء البحرين والقطيف)، دار البلاغه، بيروت.

۱۴۳- ينابيع الموده لذوى القربى، سليمان القندوزى الحنفى، مؤسسه العلمى للمطبوعات، بيروت.

درباره مرکز

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت بر اساس رهنمودهای مقام معظم رهبری حضرت آیت الله العظمی خاتمی ای مد ظله العالی و با پیروی از اوامر بنیانگذار نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران حضرت امام خمینی قدس سره، عهدهدار وظایفی از جمله نیازسنجی، هدفگذاری، سیاستگذاری و برنامه‌ریزی خرد و کلان جهت تحقق حج ابراهیمی و زیارت مطلوب است.

انجام‌دهی طرح‌های فرهنگی، آموزشی و سیاسی برای ابواب جمعی حج و زیارت، پاسخگویی به نیازهای معنوی، معرفتی و مذهبی زائران بیت‌الله الحرام و عتبات به ویژه از طریق جلب، سازماندهی و اعزام روحانیون و همچنین ارتباط مستمر با مسئولان حج دیگر کشورها در موسم حج و عمره و زیارت عتبات به منظور معرفی اسلام، تشیع و انقلاب اسلامی و طرح مسائل جهان اسلام از دیگر اهداف حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت است.

از دیگر اهداف این مرکز می‌توان به ارتباط با محافل و مراکز علمی و مذهبی کشورهای اسلامی و عربستان، تهیه و انتشار کتب، نشریات و دیگر محصولات مکتوب سمعی و بصری و همچنین سازماندهی ارتباطات عمومی و اطلاع‌رسانی در حوزه نمایندگی، ولی، فقیه اشاره کرد.

همچنین برتال حوزه نمایندگی ولی قیقه در امور حج و زیارت به عنوان نخستین پایگاه تخصصی حج و زیارت، علاوه بر اینکه پاسخگوی حجم قابل توجه نیازهای مسافران سرزمین وحی، عتبات عالیات و سایر سرزمین‌های مقدس و اماکن متبرکه است، یک مرجع محتوایی و آموزشی در حوزه‌های حج و زیارت برای کاربران اینترنتی است.

تمامی قابلیت‌های یک رسانه دیجیتال برای ارائه نکات آموزشی به زائران اماکن مقدسه و متبرکه را به میدان آورده است. از کتابخانه تخصصی حج می‌توان به عنوان بخشی از ظرفیتی نام برد که این پایگاه در فضای مجازی ایجاد کرده است.

کتابخانه تخصصی حج، مرجعی است که اطلاعات، کتاب‌های الکترونیکی و مجموعه مقالات دو دهه گذشته به‌عنوان مقام معظم رهبری را در خود جمع کرده و پاسخگوی نیازهای مطالعاتی پژوهشگران دینی، زائران حرمین شریفین و عتبات عالیات و... است. علاوه بر این آخرین اخبار اختصاصی مربوط به حوزه حج و زیارت نیز در پایگاه اطلاع‌رسانی حج منتشر می‌شود. این پایگاه اولین خبرگزاری تخصصی حج و زیارت است.

دانشنامه آزاد حج، وبلاگ و مواردی دیگر است که کاربران فضای مجازی به فراخور نیازها و سلیقه خود می‌توانند از هر کدام از بخش‌های آن استفاده کنند.

"حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت" آدرس سایت www.hajj.ir

❖❖❖❖

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جهانی خود، در راه خدا جهاد نمایند؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بدهی که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

مذهبی قائمه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای پلوتوث های بی محتوا و در تلقین های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت‌های گسترده مرکز:

(الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

(د) ایجاد سایت اینترنتی www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

(و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۱۳۵۰۵۲۴)

(ز) طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز تحقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

(ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تاسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران (۰۳۱۱) ۲۳۳۳۰۴۵

نماینده‌اش‌الله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: ۵۳-۰۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰-۰۱۹۰ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار تیمی از ما شود که محتب غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای پندۀ بزرگوار شریک کنندۀ برادرش! من در گزم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهد و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کند.»

التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام: امام حسين عليه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بنیوایی ضعیف را دارد و تو او را از دشت می‌زبانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بنیوای ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو درجهایی [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بنیول خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

«[سپس] فرمود: «حتماً رهاوند این مؤمن بیوا از دست آن ناصی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: او هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت

www.hajj.ir

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

www.ghaemiyeh.com

